

اهورا در روشنی می بود؛ اهریمن در تاریکی.
 اهورا دانست که اهریمن بتازد و جهان را فرو گیرد.
 اهورا با دانستن چگونگی فرجام کار، به پذیرۀ اهریمن، آشتی برداشت
 و گفت:
 «ای اهریمن! بر آفریدگان من، یاری بر، و ستایش کن، تا به پاداش
 آن، بی مرگ شوی.
 اهریمن پنداشت که اهورا در برابر او بی چاره است و بدین روی،
 آشتی پیش آورد. نپذیرفت؛ تهدید نیز فراز برد و گفت:
 «نبرم بر آفریدگان تو یاری، و ندهم ستایش؛ بلکه تو و آفریدگان تو
 را نیز جاودانه بمیرانم.
 اهورا گفت:
 «ای اهریمن! تو مرا نتوانی میراندن و آفریدگان مرا نیز چنان نتوان
 کردن که به من باز نرسند. زمان کن تا کارزار افکنیم.
 «بُن دَهِش»

پیشکش به:

مادرم که زندگیش استوره‌ای بی‌همتا بود
بدرم که پنجاه سال برای نشر فرهنگ کوشید

امید عطائی

نبرد خدایان

جنگ‌های کیهانی در نوشته‌های کهن ایرانی



مؤسسه انتشارات عطائی





نبرد خدایان

امید عطائی

چاپ یکم، سه هزار شماره، چاپخانه حیدری

حروفچینی و صفحه آرایی: مؤسسه عطائی

قطع رقعی - ۲۲۴ صفحه

تهران

۱۳۷۲

مؤسسه انتشارات عطائی

تهران ۱۵۱۶۷ - خیابان دوم گاندی - تلفن ۶۸۱۶۵۷

فاکس و ضبط تلفنی: ۸۸۸۵۸۶۹

تلفن مرکز پخش: ۳۱۱۲۴۲۴ - ۳۱۱۸۸۹۹

فهرست

۹	پیشگفتار
	بخش یکم
	نبرد اهریمن با اهورا
۱۷	۱. زمین بدون زمان
۲۰	۲. برآمدن خورشید از غرب
۲۳	۳. زمین لرزه و تندباد
۲۶	۴. جهان در کام تاریکی
۲۹	۵. بدترین زمستان
۳۲	۶. باران بزرگ
۳۴	۷. خونبارش
۳۷	۸. دیوان مازندران
۴۱	۹. پریان
۴۶	۱۰. اهریمن هزار چهره
۵۱	۱۱. موش پرنده
۵۳	۱۲. گاو آسمانی
۵۵	۱۳. ابرهای شگفت‌انگیز
۶۰	۱۴. صور جمشید
۶۳	۱۵. اهریمن دربند

بخش دوم ازدهای آتشین آسمانی

۶۹	۱۶. ازدها و شیتان
۷۱	۱۷. ویژگی‌های ازدها
۷۳	۱۸. راز اژی‌دهاک
۷۷	۱۹. سیمرغ و ازدها
۸۱	۲۰. ازدها و ماه
۸۳	۲۱. ازدهای سه سر
۸۸	۲۲. فرجام ضحاک
۹۳	۲۳. دگردیسی ازدها
۹۸	۲۴. اژی‌شاخدار
۱۰۱	۲۵. یادمان‌های ازدها

بخش سوم هفت خدای کیهان

۱۰۵	۲۶. نبرد خدایان
۱۱۲	۲۷. آناهیتا: بانوی خدایان
۱۲۲	۲۸. بهرام: جنگجوی سرخ
۱۲۸	۲۹. تیر: پیک خدایان
۱۳۴	۳۰. کیوان: شاه تاریکی
۱۳۹	۳۱. هرمزد: ستاره زندگی
۱۴۱	۳۲. خورشید: خدای روشنایی
۱۴۷	۳۳. ماه: خداوند شب

بخش چهارم بازگشت اهریمن

۱۵۱	۳۴. گذشته در آینده
۱۵۴	۳۵. فرجام نگری‌های ایرانی

 فهرست ■ ۷

- ۱۵۹ .۳۶. فرجام نگری های یهودی
 ۱۶۳ .۳۷. فرجام نگری های مسیحی
 ۱۶۶ .۳۸. فرجام نگری های اسکاندیناوی

بخش پنجم

آشوب جهانی

- ۱۷۱ .۳۹. رویدادهای کیهانی
 ۱۷۳ .۴۰. شمشیر آتشبار
 ۱۷۴ .۴۱. هیولاهای آسمانی
 ۱۷۶ .۴۲. گرگ و مار
 ۱۷۸ .۴۳. سوی شوم شمال
 ۱۷۹ .۴۴. چاه شیطان
 ۱۸۲ .۴۵. ناهنجاری های آسمانی
 ۱۸۴ .۴۶. دگرگونی های زمین
 ۱۸۶ .۴۷. بازماندگان کوه نشین
 ۱۸۸ .۴۸. برهم خوردن گاهشماری
 ۱۹۱ .۴۹. شماره های اسرار آمیز
 ۱۹۳ .۵۰. رهاننده آسمانی

بخش ششم

رهانندگان

- ۱۹۷ .۵۱. شاه - پهلوانان رهاننده ایرانی
 ۲۰۴ .۵۲. مهر و مسیح
 ۲۰۸ .۵۳. زرتشت: ستاره زرین
 ۲۱۳ .۵۴. کوروش: مسیح خداوند

- ۲۱۹ یارنامه

پیشگفتار

در گذشته‌ای دور، رویدادهایی بزرگ، از بلندای آسمان تا ژرفای زمین، سراسر جهان را تکان داد و رخنه‌ای شگرف بر بینش‌ها و آیین‌های بشری به جای نهاد. از آن دوران پر آشوب و غوغا، یادواره‌ها و داستان‌های بسیاری به دست ما رسیده که با بررسی و برابری آنها، چشم‌انداز شگفت‌انگیز و روشنی از میان تیرگی‌های تاریخ کهن نمودار می‌شود. البته این داستان‌ها به انگیزه‌هایی چند، دچار دگرگونی و پیچیدگی شده و به گونه‌ای رازآمیز در آمده است. در این باره، استاد سخن پارسی، فردوسی توسی، در سر آغاز شاهنامه می‌فرماید:

تو این را دروغ و فسانه مخوان به یک سان روش در زمانه مدان
کزو هر چه اندر خورد با خرد دگر بر ره رمز معنی برد
برای شناخت داستان‌ها و آشنایی با زبان رمزآمیزشان، بایسته است نخست از ویژگی‌های داستان آگاهی یافت.

ویژگی‌های داستان

داستانی که به گونه دینی و آیینی باشد، بیشتر به نام استوره، و گونه پهلوانی‌اش به نام حماسه خوانده می‌شود، و دارای این ویژگی‌هاست:

۱- نمادپردازی

پندار شاعرانه انسان همواره گرایش به نمادپردازی و همانندسازی داشته است. زمانی که هلال ماه در آسمان نمایان می‌شد، آن را به گونه شاخ گاو می‌دید و ماه را گاو آسمانی می‌نامید. خورشید گاهی مانند شیر، و گاه بسان شاهین زرین

و تیزپروازی بود که هر روز از شرق تا غرب را می‌پیمود، و به همین گونه، سایر آفریده‌های مهم طبیعت دارای نماد ویژه‌ای بودند.

۲- بازآفرینی

از آنجا که یک رویداد از زوایای ناهمسان دیده می‌شود، بنابراین داستانهای گوناگونی که هم‌ریشه هستند، بازآفرینی می‌گردد. برای نمونه، در بخش استوره‌ای شاهنامه (پیشدادیان) کیومرث، هوشنگ، تهمورث و جمشید در پی هم به پادشاهی می‌رسند، اما از دیدگاه استوره‌شناسی، این پادشاهان در واقع، یک تن بوده‌اند که به چهره‌های گوناگون و بنابراین نام‌های گوناگون دیده شده است.

۳- دگردیسی

از ویژگی‌های شگرف یک استوره، دگردیسی و تغییر قهرمان داستان است که سیمایی متضاد به خود می‌گیرد و «ضد قهرمان» می‌گردد. در درجه‌ای بالاتر، می‌بینیم که خدای یک قوم، در نزد قوم دیگر، اهریمن شناخته می‌شود و برعکس. گاهی دگردیسی به این گونه بوده که یک ایزد، سیمای انسانی یافته و تبدیل به پادشاه و یا پهلوان گردیده است.

دفترهای پایه

از آشوب جهانی، داستان‌ها و یادواره‌هایی در لابلای کتابها و دفترهای کهن به چشم می‌خورد که بیشتر آنها، مت‌های مقدس هستند. روایات ایرانی دربردارنده آگاهی‌های مهمی در این زمینه می‌باشد و دیگران از ادبیات استوره‌ای ایران، بهره‌های بسیار برده‌اند. اینک با مهمترین دفترهای پایه آشنا می‌شویم.

یشت‌ها: یکی از بلندترین و دلکش‌ترین بخش‌های اوستا، یشت‌ها نام دارد. یشت به معنی ستایش و نیایش ایزدان است. در گاهشماری باستانی ایران، هر ماه دارای سی‌روز بود و هر روز، یشت یا سرود ویژه‌ای داشت. برخی از یشت‌ها بجز نیایش، دربردارنده آگاهی‌های سودمندی درباره استوره‌ها و داستان‌های ایران باستان می‌باشند. یشت‌ها را می‌توان از کهن‌ترین سروده‌های به جا مانده در تاریخ بشر دانست.

وندیداد: وندیداد کتابی است دینی و به معنی «قانون ضد دیو» می‌باشد. این اثر افزون بر مطالب حقوقی و آیینی، دارای آگاهی‌های جغرافیایی و تاریخی نیز می‌باشد. از مهمترین بخش‌های وندیداد، داستان جمشید است که پاره‌ای از نکات آن، در هیچ یک از متون پهلوی و پارسی به چشم نمی‌خورد.

دینکرد: دینکرد بزرگترین و برجسته‌ترین اثر مزدیسنی است. از ۹ بخش این کتاب، دو بخش نخستین و آغاز بخش سوم در دست نیست. این کتاب دو مؤلف داشته است: یکی «آذر فرنبغ» که در سده سوم هجری می‌زیست، و دیگری «آذرباد» که تالیف «آذر فرنبغ» را از نو تحریر و تکمیل کرده و بخش نهم را بر آن افزوده است. در کتاب‌های سوم، چهارم و پنجم دینکرد از مباحث پیچیده‌ای درباره گاهشماری و نجوم سخن رفته است.

بُندهش: بنداهش که تلفظ پارسی میانه آن «بون دهیشن» است از دو بخش «بون» به معنای بُن و آغاز، و «دهیشن» برابر واژه دهش در فارسی، به معنای آفرینش، و در مجموع به معنای «آفرینش آغازین» است. امامطالب کتاب به هیچ روی به مسئله آفرینش محدود نمی‌گردد و بخش عمده‌ای از آن، به مسائل پایان جهان مربوط است، حتی سخن از پیشگویی‌ها در میان می‌باشد. این کتاب در سده سوم هجری نوشته شده و گردآورنده‌اش «فرنبغ دادگی» بوده است. در چند فصل بنداهش، بحث‌های بسیاری درباره نجوم انجام یافته که از نظر تحقیق در نجوم در ایران، از اهمیت بسیاری برخوردار است.

گزیده‌های زادسپرم: کتاب، همان گونه که از نامش پیداست، گزیده‌هایی از یک کتاب بزرگتر یا مجموعه‌های مختلف دیگر است که به اقتضای موضوع، در کنار یکدیگر نهاده شده است. این اثر که توسط «زادسپرم» نوشته شده، همعصر بنداهش می‌باشد (سده سوم هجری). بسیاری از مطالب گزیده‌ها و بنداهش، در موضوع و حتی جمله‌ها و عبارت‌ها با یکدیگر مشترک و از حیث شیوه نگارش نیز به یکدیگر نزدیکند.

روایت پهلوی: نام نویسنده و زمان گردآوری کتاب آشکار نیست؛ همین اندازه دریافت‌اند که پس از ساسانیان نگاشته شده است. روایت پهلوی

گنجینه‌ای با ارزش از دیدگاه استوره‌شناسی است. نویسنده هنگام گفتگو از آغاز و فرجام جهان و مطالب جنبی مربوط به این دو، نکات استوره‌ای را در طیفی گسترده بیان می‌کند که بسیاری از آنها در این زمینه منحصر به فردند. حتی در مبحث آفرینش که در کتاب‌های دیگر مانند بندهش و زادسپرم از آن گفتگو شده، نویسنده روایت به نکاتی پرداخته است که با هیچ یک از دو اثر یاد شده قابل قیاس نیست.

زند و هومن یسن: در این کتاب، که «بهمن یشت» نیز خوانده شده، رویدادهای جهان از زمان زرتشت تا پایان جهان پیشگویی گردیده است. احتمال می‌رود این کتاب، خلاصه‌متن اصلی اوستایی بوده و بخش‌های دیگری از اوستا نیز به آن افزوده شده باشد. گردآورنده این دستچین، از پادشاهان ساسانی پس از خسرو انوشیروان نامی به میان نیاورده و شاید اصل زند یا شرح «وهومن یسن» در اواخر دوره پادشاهی انوشیروان یا کمی پس از او، از اوستا ترجمه شده است.

جاماسپ نامه: موضوع «جاماسپ نامه»، پیشگویی‌های جاماسپ وزیر گشتاسپ است. فصل یکم کتاب اوضاع و احوال پایان هزاره زرتشت را شرح می‌دهد. فصل دوم از آفت‌های طبیعت و آشوب‌ها و جنگ‌ها یاد می‌کند. فصل سوم به صورت گفت‌و شنودی است میان اهورامزدا و زرتشت درباره رستاخیز جهان.

مینوی خرد: «دادستان مینوی خرد» یا «احکام مینوی خرد» از اندرزنامه‌های پهلوی به شمار می‌رود که مطالبی درباره آفرینش و رویدادهای اساطیری دارد. در زمینه نجوم نیز آگاهی‌هایی به چشم می‌خورد که به چند عنوان اشاره می‌شود: دوازده برج و هفت سیاره، وضع آسمان و زمین، ستارگان و خورشید و ماه، چگونگی آفرینش مخلوقات اورمزد و اهریمن و...

شاهنامه: در میان شاهنامه‌هایی که به نظم و به نثر بوده‌اند، شاهنامه فردوسی، نامدارترین و پرازج‌ترین آنهاست و آگاهی‌های مهمی را در بردارد که برخی از بنیادهای اوستایی - پهلوی آنها، به دست ما نرسیده است. گاه یک واژه یا یک بیت از شاهنامه، کلیدی می‌باشد برای گشودن درهای راز استوره‌ها، و می‌تواند روشنگر بسیاری از چیستان‌ها در متن‌های به جا مانده کهن باشد. از این رو شایسته است تا

شاهنامه را به گونه‌ای هر چه دقیق‌تر با نوشته‌های باستانی، تطبیق و برابری داد.

ریگ‌ودا: «ریگ‌ودا» که کهن‌ترین اثر ایرانیان هندی است، قدیمی‌ترین سرودها در مجموعه وداها می‌باشد و نخستین آنها، در ایران پیش از کوچ به هند، به سرایش درآمده است. سروده‌های ریگ‌ودا از نظر پیشینه و قدمت، پس از سروده‌های اوستایی جای دارند. از این رو، برای پژوهش در تاریخ «استوره‌شناسی ودایی» لازم است اوستا به عنوان یک متن صحیح و قدیم، راهنما باشد و مورد بررسی قرار بگیرد. مطالعه ریگ‌ودا برای شناخت گوشه‌هایی از فرهنگ ایران باستان، اهمیت بسزایی دارد.

تورات: تورات مجموعه‌ای است از کتابهای پیامبران یهودی که دربردارنده استوره‌های آفرینش، سرگذشت بنی اسرائیل و قوانین دینی می‌باشد. استوره‌های آفرینش تورات که در «سفر پیدایش» و «سفر خروج» به چشم می‌خورد، ریشه‌هایی ایرانی دارد. هزاران سال پیش، گروه‌هایی از ایرانیان در میان‌رود (بین‌النهرین) به سر می‌بردند که امروزه سومری خوانده می‌شوند. در میان ایرانیان سومری، پیامبر نامداری به نام ابرام یا ابراهیم پدیدار شد و برخی از تیره‌های سومری با راهنمایی وی، به سوی فلسطین کوچ کردند. به نظر می‌رسد که تیره‌های دیگری از ایرانیان نیز به نام «ایبریان» یا عبریان از کناره‌های غربی دریای خزر که «ایبریا» خوانده می‌شد، به پسر عموهای خود پیوستند. در طی سالیانی دراز، این مهاجران که استوره‌های سرزمین نخستین خود را فراموش نکرده بودند، چنان تغییر شکل دادند که به دشواری می‌شد نژاد و فرهنگ ایرانی آنها را دریافت.

دومین مرحله از رخنه بینش‌های ایرانی در تورات، پس از گشودن بابل و آزادی یهودیان به دست کورش بزرگ، انجام گرفت. بویژه که تنی چند از پیامبران نامدار یهودی مانند عزرا، نحمیا، استر، دانیال و... در دربار شاهنشاهان هخامنشی به سر می‌بردند و با فرهنگ ایرانی آشنایی داشتند.

انجیل: امروزه چهار انجیل متی، مرقس، لوقا و یوحنا مورد تایید دستگاه کلیسا می‌باشد. افزون بر این انجیل‌های چهارگانه، انجیل‌های دیگری نیز در دست بود. به نوشته «بیرونی» در «آثارالباقیه»:

«پیروان مانی را جداگانه انجیلی است که از بدو تا ختم آن، با آنچه نصاری گفته‌اند، مخالف است و پیروان مانی به آن معتقدند و چنین می‌پندارند که انجیل صحیح، همین است و بس؛ و آنچه را که مسیح آورده و بدان عمل نموده، موافق و مطابق با مضامین این انجیل است و غیر از آن، هر انجیل دیگری باطل، و پیروان آن، به مسیح آن را افترا زده‌اند. و انجیل را نسخه‌ای است که به انجیل سبعین موسوم و منسوب به بلامس است و در صدر آن، چنین مکتوب است که این نسخه را سلام پسر عبدالله سلام از زبان سلمان پارسی نگاشته».

یوحنا، حواری مسیح، کتابی درباره مکاشفات و رویاهایش دارد که مربوط به فرجام جهان بوده و در آن، آثار بینش‌های مغانی کاملاً آشکار است.

یاد و سپاسگزاری

در اینجا بایسته می‌دانم از همه کسانی که در راه شناساندن نوشته‌های اوستایی و پهلوی گام نهادند، یاد و سپاسگزاری کنم؛ بویژه:

- استاد نصرت‌اله بختورتاش، که شوق پژوهش در زمینه فرهنگ باستانی ایران را در من برانگیختند.

- استاد مهرداد بهار، برای ترجمه دفتر بی‌همتای بندهش.

- استاد هاشم رضی، برای فرهنگ نام‌های اوستا.

و نیز شایسته است از امانوئل ولیکوفسکی یاد کنم که کتاب نامدارش به نام «برخورد دنیاها» با عنوان فارسی «و جهان واژگون شد» برانگیزاننده من در نگارش این دفتر بود.

آشکار است که این پژوهش کوچک، نیازمند راهنمایی و خرده‌گیری بینشوران می‌باشد تا هر چه بهتر و پربارتر گردد.

امید عطائی

نوروز ۱۳۷۱



نبرد اهریمن با اهورا

۱

زمین بدون زمان

نیمروز پایدار

یکی از چیستان‌ها و معماهای شگفت‌انگیزی که در نوشته‌های اوستایی به چشم می‌خورد، اینست که در دوره‌های آغازین آفرینش، خورشید برای مدتی دراز، همچنان در آسمان ماند و غروب نکرد. البته روایات اوستایی، از دیدگاه دینی، به گونه‌ای ناهمسان به ایستادن خورشید در آسمان نگریسته‌اند. برخی این رویداد را خواست اهورا، و برخی دیگر، خواست اهریمن دانسته‌اند. در «بند هش» آمده که از آغاز آفرینش مادی، ماه و خورشید و ستارگان، ایستا و بی حرکت بودند و همواره نیمروز (ظهر) بود. پس از گذشت سه هزار سال، در پی تازش اهریمن، اجرام آسمانی به حرکت و جنبش افتادند و تا فرجام جهان، در حرکت خواهند بود^۱. به گفته «زاد سپرم»، پس از سه هزار سال که خورشید و ماه و ستارگان، بدون جنبش در فراز آسمان ایستاده بودند، اهورا چنین اندیشید که این بی حرکتی، سودی ندارد. پس، آنان را به جنبش درآورد^۲. سه هزار سال روشنایی یادشده در «بند هش» و «زاد سپرم»، شمارشی استوره‌ای است.

به نوشته «دینکرد»، اهریمن نود شبانه‌روز، خورشید را از حرکت باز داشت؛ اما سرانجام شکست خورد و خورشید به همان گونه پیشین، به سیر خود ادامه داد^۳. در «فروردین یشت» می‌خوانیم که به دلیل ستیز و کشمکش دیوها، خورشید و ماه و ستارگان، دیرزمانی در جنبش و

راهسپاری نبودند.^۴

در «تورات» نیز از ایستایی ماه و خورشید و برهم خوردن هنجار جهان، سخن رفته است. با نگرش به «سفر پیدایش» درمی یابیم که هنگام توفان «نوح»، فصل های گرما و سرما، و روز و شب، دارای نظم و ترتیب نبودند.^۵ در «صحیفه یوشع» آمده است که خورشید و ماه، به اندازه یک روز، بی حرکت ماندند و سنگ های بزرگی از آسمان بارید.^۶ در داستانی شاعرانه از مصر باستان، به ایستایی خورشید، این گونه اشاره شده است: «رآ» که خدای روشنایی بود^۷، برای یاری به یکی از ایزدان، فرمان داد تا کشتی آسمانش (خورشید) را نگاه دارند؛ دمی، همه چیز در جهان از حرکت باز ماند.^۸

کره زمین برای مدتی از چرخش باز ایستاد و فلات پهناور ایران که رو به خورشید داشت، این رویداد را با نام «نیمروز پایدار» به یاد سپرد. ایست ناگهانی کره زمین، میدان مغناطیسی آن را دچار آشفتگی کرد و این پیشامد به گونه ای رمز آمیز در کتاب «روضت الصفا» به چشم می خورد: در زمان گیومرث، مغناتیس یا آهن ربا، نیروی کشش خود را از دست داد و کاه، جذب کاهربا نمی شد.^۹

کره زمین برای زمانی نه چندان دراز، ایستا ماند و آنگاه در جهتی وارونه، به چرخش پرداخت.

یادداشت های گفتار یکم

(۱) ماه و خورشید و آن ستارگان، تا آمدن اهریمن، ایستادند و نرفتند. زمان به پاکی می گذشت و همواره نیمروز بود. پس از آمدن اهریمن، به حرکت ایستادند و تا فرجام از آن حرکت نایستند. — بندهش، رویه ۴۴.

(۲) سه هزار سال آفرینش، تنومند (مادی) و ساکن بود. خورشید، ماه، ستارگان، بی جنبش در بالا ایستادند. در سر زمان (پایان وقت) اورمزد نگریست

بخش یکم ■ ۱۹

که: «چه سود است از آفریدن مخلوق، اگر بی تکان، بی حرکت و بی جنبش باشد»؛ و پس به یاری سپهر و زروان، آفرینش را متحرک آفرید. — گزیده‌های زادسپرم، رویه ۳.

(۳) به آغاز آفرینش، نود شبانه‌روز کوشیدن و به‌هرجام، به نیروی دادار، اندر این کوشش، شکست یافتن و خورشید، از بالا به همان گونه برفتن. — دینکرد، برگرفته از: پژوهشی در اساتیر ایران، رویه ۱۶۲.

(۴) فروهرهای نیک توانای پاک پارسایان را می‌ستاییم که به ستارگان و ماه و خورشید و انیران، راه‌های پاک بنمودند، که پیش‌ازین، دیرزمانی از ستیزه و کشمکش دیوانِ برجای‌مانده، شتابان نبودند. — فروردین‌یشت، کرده ۱۶، بند ۵۷.

(۵) و خداوند در دل خود گفت: بعد از این، دیگر زمین را به سبب انسان، لعنت نکنم، زیرا که خیال دل انسان از طفولیت بد است؛ و بار دیگر همه حیوانات را هلاک نکنم، چنانکه کردم. مادامی که جهان باقیست، زرع و حصاد و سرما و گرما و زمستان و تابستان و روز و شب، موقوف نخواهد شد. — سفر پیدایش، باب ۸، آیه ۲۱ و ۲۲.

(۶) پس، آفتاب ایستاد و ماه توقف نمود تا قوم از دشمنان خود انتقام گرفتند. مگر این در «کتاب‌یاشر» مکتوب نیست که آفتاب در میان آسمان ایستاد و قریب به تمامی روز، به‌فرورفتن تعجیل نکرد. — صحیفه یوشع، باب ۱۰، آیه ۱۳ و ۱۴.

(۷) «رآ» که به گونه‌های «را» RA و «ر» RE نیز خوانده شده، می‌تواند نامی ایرانی و از ریشه «روز» باشد که در زبان اوستایی به گونه «رئوچنگه»، به معنی روشنایی است. در دامغان، روز را «رو» RU و در کاشان «ر» RO می‌خوانند. همچنین در خور نگرش است که نام خورشید خدای مصری‌ها، «هوروس» بود که از ریشه ایرانی «هور» می‌باشد.

(۸) داستان‌های مصر باستان؛ داستان هوروس، رویه ۶۴.

(۹) به یمن معدلت او، مغناتیس از سر جذب آهن در گذشت و کاهربا دست تعرض از دامن کاه کوتاه گردانید. — محمد بن خواند میر بن محمود: روضت‌الصفاء؛ برگرفته از: نخستین انسان و نخستین شهریار، رویه ۱۱۵.

برآمدن خورشید از غرب

امروزه هنگام بررسی چهارسوی جغرافیایی در نوشته‌های کهن ایرانی، به سردرگمی دچار می‌شویم؛ بویژه زمانی که می‌بینیم جای شرق و غرب در پاره‌ای از متون، عوض شده است. به گمان «نیبرگ»، این دگرگونی در پی دستبرد مغان زرتشتی غربی (مغان ماد و ساسانی) پدید آمده و آن را برخاسته از رقابت میان کانون‌های مغان می‌داند^۱. اما شاید این جابجایی به دلیل واژگون شدن چرخش زمین باشد.

به نوشته «بند هش»، پس از تازش اهریمن، در سمت نیمروز (جنوب)، گاوِ نخستین (= ماه) به سوی راست و گیومرث (= خورشید) به سوی چپ، فرو افتادند.^۲ افتادن یا غروب خورشید در سوی چپ، که مشرق می‌باشد، نشان می‌دهد که کره زمین در جهتی وارونه به چرخش پرداخته است. برآمدن ماه نو از شرق و طلوع خورشید در غرب، همچون اشاره‌ای به روز رستاخیز، در سروده «خاقانی» دیده می‌شود:

چندان بمان که ماه نو آید عیان ز شرق در سوی غرب شمس تلالا برافکند^۳
در شاهنامه می‌خوانیم هنگام خواستگاری پسران فریدون از دختران شاه یمن، وی برای آزمایش پسران، جای دو دختر خود را به نام‌های «آرزو» و «سهی» عوض می‌کند. به گمانی، نام «آرزو» کنایه از نام اوستایی مغرب است که «ارزه» نامیده می‌شود.^۴ در صورت درستی، ما این گمان را می‌افزاییم که «سهی» نیز همان «سوهی» یا مشرق می‌باشد

بخش یکم ■ ۲۱

و جابجایی این دو، اشاره به جابجایی دو سوی جغرافیایی دارد.^۵ امروزه نام چهارسوی جغرافیایی از درستی برخوردار نیست.^۵ غرب را به نام «باختر» می خوانیم و باختر یا «اباختر» در نوشته های کهن نشانگر شمال بوده است. مشرق را «خاور» می خوانیم در حالی که خاور به مغرب گفته می شد. خاور که از نام «خورور» گرفته شده، یعنی جایی که خورشید فرو می رود. مشرق را خورآیان یا خراسان می خوانند.

افزون بر ایران زمین، در گوشه و کنار جهان نیز یادواره هایی از جابجایی شرق و غرب، به جا مانده است: مردم چین می گویند پس از برقراری نظم خاصی در جهان، ستارگان از شرق به غرب حرکت می کنند و قبل از آن، چنین نبود. در تصویری که مردم چین از «منطقت البروج» می کشیدند، صورت های فلکی خاصی وجود داشت که در جهت عکس، یعنی در جهت خلاف حرکت خورشید می چرخیدند. در یادواره های مصری، از واژگون شدن زمین، جابجایی شمال و جنوب، و طلوع خورشید در غرب سخن رفته است. اسکیموهای ساکن گروئلند به میسیونرهای مذهبی گفته اند که در دوران باستان، زمین وارونه شده و کسانی که آنجا زندگی می کردند، به نقطه مقابل رفتند. در یک رساله عبری آمده است که هفت روز پیش از سیل و توفان، خورشید از غرب سر برآورد و در شرق، فرو شد.^۶ مشهور است که به دعای سلیمان، آفتاب (خورشید) از مغرب به مشرق، باز گشت. به گفته خاقانی:

آفتاب از غرب گفتی باز گشت از بهر حاج چون نماز دیگری بهر سلیمان دیده اند
افلاتون درباره این رویداد جهانی نوشته است: تا آن زمان، همه از جایی که اکنون غروب می کنند، برمی آمدند و در نقطه مقابل فرو می رفتند. ولی در آن هنگام، خدا به «آتره اوس»^۷ فرمان داد که جهت گردش همه را برگرداند و در جهتی که امروز می گردند، قرار دهد.^۸

یادداشت‌های گفتار دوم

(۱) دین‌های ایران باستان، رویه ۴۰۲.

(۲) بندهش، رویه ۶۹.

گیومرث، نخستین انسان است و «گاو نخستین» نمونه استعاری اولین جانور در جهان می‌باشد که همه حیوانات از آن زاده شده‌اند. برای آگاهی بیشتر از همنهادی گاو و گیومرث با ماه و خورشید بنگرید به: گفتار ۳۲.

(۳) فرهنگ اصطلاحات نجومی، رویه ۶۸۹.

(۴) زندگی و مهاجرت نژاد آریا، رویه ۱۶۸.

(۵) برای آگاهی بیشتر بنگرید به: چهار سو، از بخش نخست تا بخش چهارم.

(۶) و جهان واژگون شد، رویه ۱۶۷ تا ۱۸۲ و ۴۱۵ تا ۴۲۰.

(۷) همانندی «آتره‌اوس» با «آتر» ایزد آتش ایرانیان، درخورنگرش است.

(۸) دوره آثار افلاتون، جلد سوم، رویه ۱۵۷۷.

۳

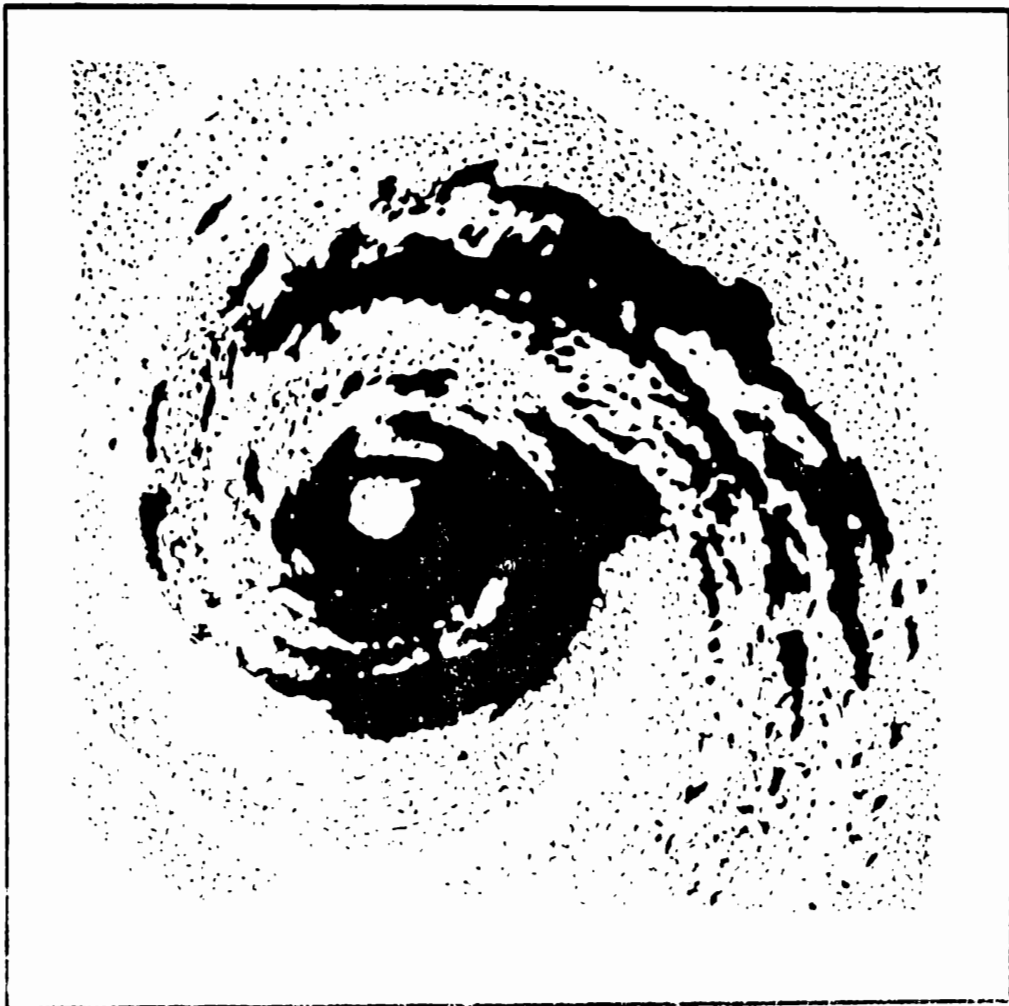
زمین لرزه و تندباد
چشمگ دیو

از آن زلزله کآسمان را درید
 شد آن شهرها در زمین ناپدید
 چنان لرزه افتاد بر کوه و دشت
 که گرد از گریبان گردون گذشت
 زمین گشته چون آسمان بی قرار
 معلق زن از بازی روزگار
 (نظامی)

در پی ایستایی و واژگونی چرخش کره زمین، لایه های درونی زمین که در جهت پیشین حرکت می کردند، بر روی هم انباشته شدند و فشارهای فراوانی آوردند. در پی این فشارها، زمین لرزه های بزرگی سرتاسر جهان را درنوردید. در طول هجده سال، کوه های تازه ای پدید آمد و شمار آنهایی که وابسته به «البرز کوه» بود ۲۲۴۴ کوه، دانسته شد.^۱

پدید آورنده زمین لرزه و گردباد، دیوی به نام «چشمگ» بود.^۲ درباره «چشمگ دیو» و ریشه نامش آگاهی چندانی در دست نیست. شاید بتوان آن را «چشم توفان» دانست که به منطقه آرام تند باد، جایی که آسمان روشن است و پیرامون آن را باران های سیل آسا و باد

خروشانى فرا گرفته است، گفته مى شود^۳.
 در داستان «گرشاسپ» مى خوانيم که تندباد سهمگينى، هر چه دار
 و درخت بر سر راهش بود ريشه کن نمود و گرد و خاک بسيار، به هوا
 بلند کرد به گونه اى که همه جا را تاريخى فرا گرفت^۴. همين رويداد را
 هنگام نبرد «هوشنگ» با «ديو سياه» مى بينيم:
 بيامد سيه ديو با ترس و باک همى به آسمان بر پراکند خاک
 ديو سياه نشانه سياهى و تاريخى کامل بود که به دنبال پراکندگى
 گرد و غبار، و آتش سوزى هاى فراگير، در سرتاسر جهان سايه افکند.



نمائي يك بوفنده ناه بر روى پرده را دار که مانند چنم است

یادداشت‌های گفتار سوم

(۱) بندهش، رویه ۷۱.

(۲) گردبادها، همه دیوانند که چشمگان دیوند. چنان که تیشتر هنگامی که به نیروی باد، آب را به اندروای انگیزد، ایشان خاک و گرد را انگیزند، به پذیره ابر برند و بدان آیین با ابر کوشند. درباره زمین لرزه آشکار است که همان چشمگان دیوند که آن باد جاندار را که حرکتش به سوراخ‌های کوه‌ها است، به جادوگری گذر بگیرند که بدان رفتن نباشد. آن اندک زمین که از آن باد در خود دارد، به لرزش ایستد، شکافد، باد را گذر خویش ببود. باشد که کوه فرو ریزد و بر زمین و دریاها گردد و خانمان را زیر و زبر کند. — بندهش، رویه ۵۶، ۹۷ و ۱۲۱.

(۳) پدیده‌های شگفت‌انگیز در آسمان و زمین، رویه ۱۰۲.

(۴) گرشاسب گفت که: ای هرمزد! بهشت و گروتمان را به من ده، چون من باد را رنجه و ستوه کردم. دیوان، باد را بفریفتند و به باد گفتند که «تو از هر آفریده‌ای نیرومندتر هستی؛ چنین اندیش که کسی از من نیرومندتر نیست. گرشاسب بر این زمین رود و دیوان و مردمان را خوار انگارد و تو را نیز که باد هستی، خوار انگارد». باد چون آن سخن شنید، چنان سخت برفت (وزید) که همه دار و درختی را که بر راهش بود، کند و همه زمینی (خاکی) را که بر راهش بود، بر هوا کرد و تاریکی برقرار شد. چون به من رسید که گرشاسب هستم، پس نتوانست پای مرا از زمین بردارد و من برحاستم و او را به زمین بدادم (افکندم) و با هر دو پای، بر شکم وی ایستادم تا پیمانی بست که باز به زیر زمین روم و آنچه را که هرمزد هرمود که زمین و آسمان را نگه‌دار، کم. و رها نکنم. — روایت پهلوی، رویه ۳۰ و ۳۱.

جهان در کام تاریکی دیو سیاه

زمین سربه سرگفتی از آتشست
هوا دام آهرمن سرکشست
(فردوسی)

زمین در آتش می سوخت. در داستان «جم» آمده است که به دنبال پیشروی آتش سرخ و سوزان، مردم به کوچ پرداختند. آسمان و زمین پر بود از پرندگان و جانورانی که از برابر آتش می گریختند^۱. به نوشته بندهش، دود برخاسته از آتش سوزی ها، همه جا را فرا گرفت. جهان در هنگام نیمروز (ظهر) مانند شب تار، در تیرگی کامل فرو رفت و آسمان دیده نمی شد^۲. به گفته شاهنامه، سیامک^۳ و هوشنگ و تهمورث، به ترتیب با این دیو سیاه به نبرد برخاستند:

همه نره دیوان و افسونگران	برفتند جادو سپاهی گران
دمنده سیه دیوشان پیش رو	همی به آسمان برکشیدند عو
هوا تیره فام و زمین تیره گشت	دو دیده درو اندرون خیره گشت
ز یکسو عو آتش و دود و دیو	ز یکسو دلیران کیهان خدیو

تاریکی جهان، در داستان نبرد کاووس با دیوهای مازندران، این گونه بازتاب یافته است:

شب آمد یکی ابر شد بر سپاه جهان گشت چون روی زنگی سیاه

چو دریای قارست گفתי جهان همه روشنائیش گشته نهان
 در پی شب یاد شده، روشنائی نمی آید و تاریکی یکسره ادامه دارد:
 چو بگذشت شب، روز نزدیک شد جهانجوی را چشم، تاریک شد
 ز لشگر دو بهره شده تیره چشم سر نامداران ازو پر ز خشم
 چو تاریک شد چشم کاووس شاه بد آمد ز کردار او بر سپاه
 در یک داستان ژاپنی می خوانیم که خدایانوی خورشید، به نشانه
 اعتراض به کردارهای ویرانگرانه برادرش، خدای توفان، دامن از آسمان
 فراچید و به خانه آسمانی خویش که در میان تخته سنگ های آسمان
 جای داشت، روی نهاد و در به روی خود بست. خورشید از جهان، پنهان
 شد. دیگر بر آسمان و زمین، روشنائی و فروغی نمی تابید. همه جا را
 تاریکی و شب بی پایان فرا گرفته بود.^۴

معمای تاریک

در ۱۸ سپتامبر سال ۱۹۳۸ م در بخش ایمال در سیبری، خور گرفت
 (کسوف) دروغینی دیده شد. روز، تازه آغاز شده بود که ساکنان یک
 روستا دریافتند از فروغ روز به تندی کاسته می شود. ابرها به رنگ سرخ
 متمایل به قهوه ای درآمده و تیره و تار شدند. روستاییان با شگفت زدگی
 به افروختن آتش پرداختند. در ساعت ۱۰ بامداد، تاریکی کاملی مانند
 شب، آنجا را فرا گرفت. ممکن نبود که از فاصله چند قدمی بتوان چیزی
 را تشخیص داد. زمین و آسمان در تاریکی رخنه ناپذیری فرو رفته بود.
 علت این رویداد، آتش سوزی های جنگل بود. ابری از دود و خاکستر،
 در برخی نقاط آنچنان فشرده شده بود که مانند پرده سبزه سیاهی،
 خورشید را از دیدگان، پنهان می کرد.^۵

یادداشت‌های گفتار چهارم

(۱) آنگاه به شهر یاری جم، نهسد زم انجامید. آنگاه برای او این زمین پر شد از، پایان و ستوران و مردمان و سگان و پرندگان و آتشان سرخ سوزان. بدان نیافتند جا، پایان و ستوران و مردمان. آنگاه به جم آگاهی دادم: «ای جم نیک دیدار و یونگهان! پُر است این زمین با هنگه پایان و ستوران و مردمان و سگان و پرندگان و آتشان سرخ سوزان. بدان نیابند جا، پایان و ستوران و مردمان». آنگاه جم فراز شد به روشنی‌ها، به نیمروز، به راه خور. او این زمین را بر شفت با سوفار زرین و بر سفت با اشتر چنین گویان: «ای سپندارمذ فریده! فراز شو و خود را بگستر برای بردن پایان و ستوران و مردمان». آنگاه جم این زمین را گشاد کرد سه سوم بیش از آنچه پیش بود. بدانجا فراز رفتند پایان و ستوران و مردمان، به خواست و کام خود چنانکه او را کام بود. — داستان جم، رویه ۹۳.

(۲) پس، اهریمن با همه نیروهای دیوی به مقابله روشنان برخاست. جهان را به نیمروز، چنان سخت تیره بکرد چونان شب تیره. آسمان زیر و زیر زمین را تاریکی بگرفت... پس بر آتش آمد. دود و تیرگی را بدو درآمیخت. او همه آفرینش را چنان بیالود که از آتش همه جا دود برخاست و نیز به جایگاه آبرگران بیامیخت. — بندهش، رویه ۵۲ و ۵۳.

(۳) آیا نام سیامک در پُرند با سیاهی است؟ در اوستا از کوهی به نام «سیامکه» نام برده شده که به معنی «کوه سیاه» می‌باشد. به گفته شاهنامه، سیامک به دست دیو سیاه از پای درمی آید:

سیامک بیامد برهنه تن بیاویخت با پور اهریمن
بزد چنگ و ارونه دیو سیاه دو تا اندر آورد بالای شاه

(۴) داستان‌های ژاپنی؛ حشم بزرگ الهه خورشید، رویه ۳۴.

(۵) پدیده‌های شگفت‌انگیز در آسمان و زمین، رویه ۱۱۱ و ۱۱۲.

۵

بدترین زمستان

دیو مهر کوشا

در دنباله داستان جم می خوانیم، به او هشدار می‌دهم که از سوی اهورا داده می‌شود که آماده رویارویی با زمستان مرگباری باشد که در راه است. بدترین زمستان، که کسی به یاد نداشته و همراه با بیشترین بارش برف می‌باشد^۱. به نوشته «وندیداد»، ده ماه از سال: زمستان، و دو ماه: تابستان بود، که در آن دو ماه نیز آب و زمین و گیاه، سرد و یخزده می‌نمود. اما چگونه بدترین زمستان فرا رسیده؟

پس از دگرگونی مدار زمین و جابجایی قطب‌های آن، که آتش سوزی‌ها و آتشفشانی‌های بزرگی به دنبال داشت، ابرها و غبارهای پدید آمده، جلو پرتوافشانی خورشید را گرفتند. از سوی دیگر، بر اثر گرما و حرارت شدید لایه‌های زمین، آب دریاها و اقیانوس‌ها به جوش آمد و بخار آب فراوانی تولید شد که پس از میعان، به صورت برف انبوهی باریدن گرفت. در بندهش، از برهم خوردن هنجار و ترتیب فصل‌ها به گونه چیرگی زمستان بر تابستان، سردی بر گرمی و تاریکی بر روشنی در هنگام تازش اهریمن، یاد شده است.

«پس از گذشتن سده‌هایی بسیار، هنوز پنداری از این سرمای استخوانسوز و توانکاه در زبان و فرهنگ ایرانی، مانده است. واژه «زم» در زبان‌های ایرانی به معنی سرما است؛ این معنی هنوز در بخش نخستین

از واژه زمستان (زم + ستان) بر جای است. به گمان بسیار، بخش نخستین واژه «زمهریر» نیز که دوزخ سرماست همان می تواند بود. در پارسی، واژه زمین نسبتی به واژه زم است (زم + ین)، به معنی جای سرد. می توان انگاشت که ایرانیان کهن بر بنیاد زیستگاه باستانی خویش که سرمایی سیاه بر آن سایه افکنده بوده است، جهان را زمین (آنچه که سرد است) خوانده اند»^۲.

در روایات باستانی ایران، پدید آورنده زمستان و توفان و بارندگی، دیوی به نام «مهرکوشا» بود^۳. راز شگفت انگیزی که به چشم می خورد، دیده شدن این نام، با اندکی دگرگونی، در میان سرخپوستان اینکا و مصریان باستان است و نشان می دهد که آیین های ایرانی تا چه اندازه گسترده بود. اینکاها ایزدبانویی داشتند به نام «ماما کوشا» که نماد آب باران بود^۴. در مصر مادر باکره ای به نام «ماریکا» یا «مارکا» پرستش می شد^۵. هر مرده ای به وی پناه می برد تا دوباره به زندگی بازگردد. این ویژگی همبسته است با نام «مهرکوشا» که همیشه با «مهرک» یا مرگ، دانسته شده است.

یادداشت‌های گفتار پنجم

(۱) آنگاه گفت اهورمزد به جم: ای جم نیک دیدار و یونگهان؛ بر هستی استومند بد زمستان‌ها رسند؛ پس زمستان سخت مرگ آور. بر هستی استومند بد زمستان‌ها رسند، پس پرسنش که برف‌ها بارد به بلندترین گریوه‌ها به بشن‌های اردوی. پیش از زمستان آن دهیو (بود آن دهیو) در بار آوردن علف، پیش از وزیدن آب پس از گداختن برف وارد ایدر ای جم به هستی استومند به نظر رسد اگر ایدر پی حیوان دیده شود. — داستان جم، رویه ۹۴ و ۹۵.

(۲) از گونه‌ای دیگر، رویه ۲۳۲ و ۲۳۳.

(۳) مهرکوشا در نوشته‌های پهلوی به گونه ملکوش یا ملکوس آمده است.

(۴) اینکاها برای «ایزدبانوان» خود، نام ایرانی «ماما» را به کار می‌بردند؛

مانند: ماماکیلا Mama Quilla که پشتیبان زنان شوی کرده بود و سارا ماما Sara mama مادر ذرت.

(۵) زبان رمزی قصه‌های پریوار، رویه ۲۳۲.

باران بزرگ

در یکی از دفترهای گم‌شدهٔ ایرانی، آمده بود: برای تهمورث پیش‌بینی کرده بودند که حادثه‌ای، بر جهان غربی رخ می‌دهد و آن، عبارت بود از باران‌های پی‌پی که یکسره و به فراوانی فرو می‌ریخت و بسیار بیش از اندازهٔ همیشگی بود. ستاره‌شناسان، وی را از این رویداد که از ناحیهٔ غرب آغاز می‌شد و به شرق می‌رسید، می‌ترسانیدند^۱. داستان بارش بزرگ و توفان در زمان «ابوریحان بیرونی» تا آن اندازه کمرنگ و فراموش شده بود که به گفتهٔ وی: «بعضی از ایرانیان نقل می‌کنند که توفانی جزیی در «شام» و سرزمین‌های غربی در زمان تهمورث اتفاق افتاده، اما به همه جهان مسکون، کشیده نشده و فقط قومی چند، در آن نابود شده‌اند»^۲.

با نگرش به بندهش، پیدایی باران بزرگ همزمان با آغاز تابستان بوده است. این که چگونه در آغاز گرم‌ترین ماه سال، باران سیل آسا فرود آمد، به دلیل دگرگونی محور زمین و ناهنجاری و بی‌نظمی فصل‌ها بود که در گفتارهای پیش به آن اشاره شد. بدین سان کلید این چیستان به دست می‌آید که چرا ماه تیر که نامش را از تیشتر - ایزد باران - گرفته و نشانهٔ بارندگی است، در گاهشماری کنونی، جایگاهی ناهماهنگ با نامش دارد.

به گفته بندهش، هر چکه باران به درشتی یک مشت و حتی یک تشت بزرگ آب بود و همهٔ زمین را به بلندی یک مرد، آب فرا گرفت.

پس از پایان توفان، سرزمین‌ها و قاره‌های تازه‌ای، شکل گرفتند.^۳
 به نوشته تورات، در روز هفدهم از ماه دوم، باران بزرگ آغاز شد
 و تا چهل شبانه‌رور ادامه داشت.^۴ کوه‌های بلند به زیر آب رفته و پنهان
 شدند. در روایات یونانی، توفان نه شبانه‌روز به درازا کشید و آب تا بالای
 درختان را فراگرفت به گونه‌ای که ماهی‌ها در لابلای شاخه‌ها، شنا
 می‌کردند.^۵ به گفته سرخپوستان آمازون، غرش و نعره ترسناکی برخاست
 و همه چیز در تاریکی که از زمین به سوی آسمان می‌رفت، غوطه‌ور
 گشت. همراه این تاریکی، توفان غرنده‌ای بود که زمین را شست و روز را
 شب گردانید. آب تا بلندای زیادی بالا آمد و همه جهان را فراگرفت.
 در گواتمالا، هنگام توفان بزرگ، بارانی از قیر مذاب و سنگ‌های
 گداخته بر سر مردمان فرود می‌آمد. روشنایی به خاموشی گراییده بود و
 روز و شب، بارانی سیل آسا می‌بارید.^۶

یادداشت‌های گفتار ششم

(۱) و (۲) نخستین انسان و نخستین شهریار، جلد یکم، رویه ۲۴۳ و ۲۴۶.
 (۳) هر سرشک آن باران به اندازه تشت بزرگ آبی بود بر کشیده و برگشته.
 همه زمین را به بلندی مردی آب بایستاد... پس چنین گویند که تیشتر با خُم ابر که
 پیمانه‌افزار آن کار است، آب را برستانید و چند شگفت‌تر ببارانید با سرشک‌هایی
 گاوسر و مردسر، شست ژرفا و مُشت ژرفا، بزرگتر و نیز کوچکتر ایشان...
 هنگامی که تیشتر آن باران را ساخت که دریاها از او پدید آمدند، زمین را همه جای
 نم بگرفت، به هفت پاره بگست، دارای زیر و زبر و بلندی و نشیب بشد.

— بندهش، رویه ۶۴ و ۷۰.

(۴) سفر پیدایش، باب ۷ و ۸.

(۵) اساتیر یونان، رویه ۶۰.

(۶) معماهای قدیم تاریخ و فرضیات جدید، رویه ۱۳۱.

۷

خونبارش

سهراب

چو دریای خون شد همه دشت و راغ
جهان چون شب و تیغ ها چون چراغ
(فردوسی)

در هنگامهٔ توفان، مردم با رویداد شگفت‌انگیزی روبرو شدند و آن، باران خون یا خونبارش بود. در «جاماسپ نامه» آمده است که در زمان شهریاری منوچهر و کاووس، برف سیاه و تگرگ سرخ بارید^۱. نشانه‌های خونبارش در این داستان‌های شاهنامه نیز به چشم می‌خورد:

الف) داستان رستم و «دیو سپید» که رستم با چکاندن خون دیو سپید در چشمان نابینای کاووس (نماد روشنایی) بینایی او را باز می‌گرداند^۲.

ب) داستان سهراب؛ بویژه که نام سهراب به معنی آب سرخ یا سرخاب است. در «مینوی خرد» از بارش آب آلوده به دشتان یاد شده است. دشتان به معنی سرخی و یاد آور «دستان» نیای سهراب می‌باشد^۳.

در داستان‌های مصر باستان آمده است که خداوند گار «رآ» برای مجازات مردم، سِکِمِت را که پیکر زن و سر شیر داشت، روانه کرد. سکمت با شمشیر خود دست به کشتار زد و همه جا را خون فراگرفت. رآ برای جلوگیری از خونریزی بیشتر، دستور داد تا نوشابه‌ای که از خون

آدمیان و آب‌انار و آبجو درست شده بود، بر زمین بیاشند. زمین از آن نوشابه سیراب شد و تا دوردست، کشتزارها در آن فرو رفتند و بلندی آب دستکم به اندازه چهار درخت خرما رسید. سکمت پس از دیدن خوناب و نوشیدن از آن، آرام گرفت.^۴

کُشتزارش

«ایمانوئل ولیکوفسکی» با اشاره به یادواره‌های مردم دنیا از سرخ شدن زمین و آبها، درباره این رویداد می‌نویسد: یک جرم سماوی عظیم، اندکی پس از ورود به منظومه شمسی و تبدیل شدن به یک ستاره دنباله‌دار، در مسیر حرکت خود از جانب خورشید به سوی زمین، این تراژدی را به وجود آورد. ستاره دنباله‌دار در حال پرواز در مسیری بسیار نزدیک به زمین، ابتدا با دنباله خود که از انبوه گازهای متراکم تشکیل شده بود، ضربه‌ای هولناک به زمین نواخت. یکی از اولین علایم قابل رویت این واقعه، سرخی سطح زمین بود که در اثر ریزش غباری رقیق به رنگ قرمز به وجود آمد. آب دریاها، دریاچه‌ها و رودخانه‌ها تحت تاثیر همین غبار، رنگ خون گرفت. زمین، آب، هوا، و خلاصه سراسر جهان به این ذرات آهن یا ماده محلول دیگر، آغشته شد و به رنگ خون درآمد.^۵

یادداشت‌های گفتار هفتم

(۱) برف سیاه و تگرگ سرخ سه بار باشد: یکی به خداوندی منوچهر و یکی به خداوندی کی کاووس و یکی اندر هزاره هوشیدران باشد. — زند و هومن یسن، رویه ۱۲۳.

(۲) پس از کشته شدن دیو سپید به دست رستم:

همه غار یکسر تن کشته بود	جهان همچو دریای خون گشته بود
تهمت‌ن دل دیو پیش آورد	وز آن خون به چشم شه اندر کشید
به چشمش چو اندر کشیدند خون	شد آن دیده تیره خورشید گون
هم اندر زمان رستم پرهنر	کشید اندر ایشان ز خون جگر
همه دیده هاشان بشد روشنا	جهانی سراسر بشد گلشنا

(۳) معنی دشتان را حیض و عادت ماهانه زنان دانسته‌اند. آیا دشتان کنایه از رنگ سرخ نیست؟ و آیا فرنام زال (دستان) از ریشه همین نام است؟ در شاهنامه اشاره شده که زال دارای «رخ به کردار خون» و «چون گل ارغوان» می‌باشد.

(۴) داستان‌های مصر باستان، جلد یکم، رویه ۲۵ تا ۲۷.

(۵) و جهان واژگون شد، رویه ۹۲ تا ۹۵ (جهان سرخ).

۸

دیوان مازندران

دهد دیو عکس فرشته ز دور
و لیک آن ز ظلمت بود این ز نور
(نظامی)

در داستان‌های باستانی ایران، از نبردهای جداگانه هوشنگ و تهمورث و فریدون و کاووس، با دیوهایی که به دیوان مازندران نامدارند، سخن رفته است. برخی چنین پنداشته‌اند که دیوان مازندران، بومیان سرزمین جنوبی دریای خزر بوده‌اند. بایسته است نخست به معنی دیو بنگریم و سپس ببینیم که چگونه به دلیل همانندی اسمی، دیوهای بزرگ آسمانی تبدیل به دیوان مازندران شده‌اند.

دیو: «daevah سنسکریت، daevo اوستایی، deus لاتینی، devas لیتوانی، dieu فرانسوی، dia ایرلندی قدیم، dev پهلوی و دیو فارسی، همه از ریشه div به معنی درخشیدن است»^۱. نام ماه دی و نیز day به معنی روز از همین ریشه است.

دیوان مازندران که در متن‌های کهن به گونه دیوان مازنی یا مَزنی خوانده شده‌اند، چه بودند؟ مَزَن به معنی عظیم و بزرگ و مزندر صفت تفضیلی است. در اینجا درمی‌یابیم که دیو مازندر، پیوندی با سرزمین مازندران ندارد^۲. درباره این دیوها «دینکرد» نوشته است: «ایشان را بلندی چنان است که دریای فراخکرد تا میان ران رسد و باشد که تا

ناف؛ و آنجا که ژرف‌ترین جای است تا دهان آید»^۳. نمایی دیگر از دیوان مزنی را می‌توان در داستان گرشاسپ دید. در «روایت پهلوی» از زبان گرشاسپ می‌خوانیم: «من راهزنان را کشته‌ام؛ راهزنانی را که پیکرشان چنان ستبر و سترگ بود که چون راه می‌سپردند، مردمان را چنان می‌نمود که اختران و ماه، فروتر از آنان جای گرفته‌اند، و خورشید دلفروز، فروتر از آنان راه می‌سپارد، و آب دریا تنها تا به زانویشان فرا می‌رسد. من در پی آنان رفتم. پس، پایشان را فرو کوفتم؛ فرو افتادند. کوه‌های زمین را در هم شکستند»^۴. داستان نبرد سام با سپاه مازندران و سگسار نیز از همین ریشه است.

دیوان مزنی، شهاب‌ها و پاره‌سنگ‌های به‌جا مانده از دنب ستاره‌ای دنباله‌دار بودند و بسان یاوران اهریمن پنداشته می‌شدند. به‌روایت «بندهش» جهان از غریدن دیوان مزنی و نبرد با اختران، برطین شد. در شاهنامه آمده که هنگام نبرد کاووس با دیوان مازندران:

یکی خیمه‌زد بر سر از دود قار	سیه شد هوا چشم‌ها گشت تار
ز گردون بسی سنگ بارید و خشت	پراکنده شد لشگر ایران به دشت
ز آواز دیوان و از تیره گرد	ز غریدن کوس و اسب نبرد
شکافید کوه و زمین بردرید	بدان گونه پیکار کین کس ندید

از نشانه‌هایی که ما را در شناسایی دیو به عنوان شهاب کمک می‌کند، دیو تنوره کش در داستانهاست، که یادواره‌ای از شهاب آتشین دم است. همچنین به سنگ شدن دیوها اشاره شده است. برای نمونه: الف) در «دینکرد» آمده که فریدون با مازندرها در دشت «پیشانشه» برخورد کرد و آنان را به شکل سنگ درآورد^۵. نیز در شاهنامه هنگامی که فریدون به ضحاک (اثری دهاک، مار دیو) دست می‌یابد، ندایی می‌رسد که: «همیدون شکسته بپندش چو سگ».

ب) زمانی که رستم در نبرد با شاه مازندران، در حال پیروزی است، ناگهان شاه مازندران «شد از جادویی تنش یک لخت کوه» و رستم با

شگفتی می گوید:

بدین گونه شد سنگ در پیش من نبود آگه از کم و از بیش من
چنین سنگ خارا یکی کوه گشت ز جنگ و ز مردی بی اندوه گشت
شاید بتوان راز سنگ شدن دیوها را دریافت: زمانی که آسمان سنگ
دیو چهره، بر زمین فرود می آمد، چون به نزدیک آن می رفتند، جز تکه ای
سنگ چیزی نمی یافتند. بنابراین می پنداشتند که دیو مزبور، به یاری
افسون به سنگ تبدیل شده است. به گمان برخی، واژه ston (سنگ،
ستون؟) هم‌ریشه با satan (شیطان، دیو) می باشد.

در «ودا» ها سنگ های آسمانی را «ماروت» می نامیدند و در
سروده های نیایشی خود می گفتند: «آمدن شما شگفت انگیز باشد، ای
ماروت ها که با اشعه مار مانند می درخشید. تیر شتابنده شما از ما دور
باد، سنگ هایی که پرتاب می کنید از ما دور باد. ای ماروت های بلند
آواز! نیروی خویش را در حرکت آشکار سازید؛ مانند مشعل داران و
خداوندان شمشیر. حرکت شما با نیزه هایی که به پیش افراخته اید
می درخشد. شما که همچون کوه در میان فضای جو، از همه والاترید. از
نواحی آسمان یا از کره آفتاب به اینجا (کره زمین) بیایید. ماروتهای
شکار کننده با نیزه های درخشان و سینه های زرین، نیروی بزرگی به دست
آورده اند و با اسبانی تندرو و نیک پرورده، در حرکتند. ماروت ها
آشکارا از دور همچون آسمان پرستاره، در همه اطراف آوا برمی آورند.
بر روی سینه های آنها، زنجیرهای زرین، در روی دندانهای تیز چرخ
آنها، پوست های آهوی خالدار است. واک با آنهاست؛ مانند زنی فصیح
و خوش بیان در افق دور»^۶.

یادداشت‌های گفتار هشتم

(۱) دیوان، پسران خدای بزرگ آسمان بودند که در سنسکریت: Dyauh، در یونانی: Zeus، در لاتین: Jupiter، در توتنی: Tiu یا Zio خوانده می‌شد. — مجموعه مقالات معین، جلد دوم، رویه ۱۶۰ و ۱۶۱.

ژوپتر (Ju + Piter) یعنی پدر آسمانی. درخور نگرشست که Ju می‌تواند هم‌ریشه با «سو» به معنی روشنایی باشد. همچنین اگر نام «مзда» از پیوند دو واژه «مَز» به معنی بزرگ و «دا» به معنی دئو یا روشنایی درست شده باشد، بدین سان مزدا می‌شود: روشن‌ان بزرگ.

(۲) برخی گفته‌اند که آریاها از جایی دیگر به سرزمین مازندران کوچ کرده‌اند و دیوان مازندران یادواره آریاها از بومیان آنجاست. درحالی که با نگرش به بخش تاریخی شاهنامه، سرزمین مازندران، بویژه نواحی آمل و تمیشان، از آغاز جایگاه فریدون (پدر آریاها) بوده است. باستان‌شناسی نیز نشان می‌دهد که سرزمین‌های پیرامون دریای خزر، خاستگاه تمدن بوده و از آنجا آریاها دست به کوچ‌های دور و دراز زدند.

(۳) پژوهشی در اساتیر ایران، رویه ۵۷، یادداشت ۹. دریای فراخکرد می‌تواند کنایه از آسمان باشد. بنگرید به: گفتار ۳۲، یادداشت ۷.

(۴) از گونه‌ای دیگر؛ افسانه گرشاسپ.

(۵) دشت پیشانسه در سرزمین سیستان قرار دارد و این، نشانه‌ای است دیگر که مازندرها با مازندران بستگی ندارد.

(۶) برای آگاهی بیشتر بنگرید به سروده‌هایی که در ستایش ماروت‌ها در گزیده ریگ‌ودا آمده است.

پریان

افسانه‌های پریان از ایران و هند و مصر می‌آیند
و از آنها رایحه‌ی دل‌انگیز حقیقت برمی‌خیزد.
(فلورانس اسکاول شین)

اگر به یاری پاره‌ای نشانه‌ها دریافتیم که دیوها، شهابهای فروزان
بودند، درباره‌ی پریان، گوشه‌هایی از «تیر یشت» آشکارا نشان می‌دهد که
پریان نیز همان شهاب‌ها یا سنگ‌های آسمانی هستند:
«تشر، ستاره‌ی شکوهمند را می‌ستاییم که بر پریان چیره گردد.
هنگامی که پریان در کرانه‌ی دریای فراخ کُرت... در پیکر ستارگان
دنباله‌دار، میان زمین و آسمان پرتاب شوند، تشر... پریان را درهم
شکند. تشر، ستاره‌ی شکوهمند را می‌ستاییم که بر پریان چیره شد و آنان
را شکست داد؛ پریانی که اهریمن برانگیخت... تشر شکست داد و از
دریای فراخ کُرت دور ساخت»^۱.

در «گزیده‌های زاد سپرم» از پری‌پیکرانی گفته شده که جهان
روشنایی را پلید و آلوده می‌کنند و با جادوی خویش، آفریدگان را از
میان می‌برند^۲؛ که اشاره به دود و گازهای ستاره دنباله‌دار است. شکل و
چهره ستارگان دنباله‌دار، در پرداخت داستان‌هایی که در آنها، پریان به
گونه‌ی زنانی بلندگیسو درآمده‌اند، موثر بوده و در زمان‌های قدیم (و حتی
در ستاره‌شناسی نوین) دنباله‌شهاب‌ها را به گیسو همانند کرده‌اند. در

زبانهای لاتین نام ستاره دنباله‌دار (Comet) از واژه یونانی به معنی گیسو گرفته شده است. در سده‌های میانه، در اروپا با داستان‌هایی روبرو می‌شویم که در آنها از زنان جادوگر سوار بر جاروی پرنده، سخن رفته است^۳؛ نمادی دیگرگون از ستاره دنباله‌دار!

اگر در «تیریشْت» و دیگر نوشته‌های اوستایی، پریان دارای کرداری اهریمنی هستند، در شاهنامه با دیدگاهی وارونه روبرو می‌شویم؛ در زمان کیومرث:

یکایک بیامد خجسته سروش بسان پری پلنگینه‌پوش
 بگفتش به‌راز این سخن با پدر که دشمن چه سازد همی با پسر
 سروش‌های خجسته که دربارهٔ وضعیت دهشتناک آینده هشدار می‌دادند، بسان پری پلنگینه‌پوش دانسته شده‌اند. آیا این پریان، شهاب‌های غرندهٔ نورانی بودند که پیش از فاجعه یا همزمان با آن، انسان‌ها را از یک پیش‌آمد هولناک آگاه می‌ساختند؟ پیوستگی پلنگ (پری‌رنگ؟) با پری و دیو را در این سروده نیز می‌توان دید:

چه گویم که این بچهٔ دیو کیست پلنگ دورنگست یا خود پریست^۵
 پری پلنگینه‌پوش دارای جامه‌ای مانند جامهٔ درست شده از پوست آهوی خالدار ماروت‌هاست^۶. همانندی دیگر، بسیار جالب است. در سرودهٔ شاهنامه می‌بینیم: خجسته‌سروش = پری پلنگینه‌پوش. در سروده ریگ‌ودا نیز: واک = زن خوش بیان. بنابراین از یکسو خجسته‌سروش برابر واک، و از سوی دیگر، نماد پری، زن می‌باشد. سروش به مفهوم ندا و آوایی ایزدی و مقدس بوده و با واک همسان است. در شاهنامه می‌بینیم سروشی که به‌سوی فریدون می‌آید، اینگونه نگاریده شده است:

فروشته از مشک تا پای موی به کردار هور بهشتیش روی
 سروشی بُد او آمده از بهشت که تا باز گوید بد و خوب و زشت
 سوی مهتر آمد بسان پری نهانش بیاموخت افسونگری
 پری یا خجسته‌سروش را می‌توان با «فرواک» فرزند سیامک نیز

بخش یکم ■ ۴۳

برابری داد.^۷ دریافتنی است که فرواک (فر + واک) می‌تواند هم‌ریشه با ایزد واک در وداها باشد. روی هم رفته، می‌توان دیو را نماد نرینه و پری را نماد مادینه ستاره دنباله‌دار دانست. در یکی از داستان‌های مصر باستان می‌خوانیم که روزی ستاره‌ای درخشان و غرق در شعله‌های آتش، از آسمان در جزیره‌ای فرو افتاد و دختری جوان از میان شعله‌های آتش، بیرون جست.^۸

پریان با نماد مار نیز هم‌بسته هستند. «هرکول» پهلوان یونانی، با یک مار-دختر زناشویی می‌کند که از کمر به بالا شبیه زنی زیبا، اما از پایین مانند مار فلس‌دار بود.^۹ در یک داستان چینی آمده است، ایزدبانویی به نام «نیوآ» که سر انسان و تن مار داشت، آتش سوزی و توفان بزرگی را که همه جا را فرا گرفته بود، فرو نشاند.

در «بند هشت» از زن تبه‌کاری به نام «جهی» سخن می‌رود که اهریمن را به رویارویی با جهان‌اهورا، برمی‌انگیزاند. در ترجمه‌های بخشی از «روایت پهلوی» که دربارهٔ رستاخیز می‌باشد، جهی به ابر و مگس سیاه همانند شده است.^{۱۰} او در دو چیز با اهریمن همسان است. یکی، هنگامی که به اهریمن می‌گوید: «آب را بیازارم، آتش را بیازارم، همهٔ آفرینش هر مزد را بیازارم»، در حالی که همهٔ این کارها را خود اهریمن انجام می‌دهد. دوم، هر دو به مگس، همانند شده‌اند. دربارهٔ اهریمن گفته شده که «چون مگسی بر همهٔ آفرینش تاخت». افزون بر این، در «زاد سپرم» از نبرد جهی و دیوان با ایزدان، در فرجام جهان، یاد شده است. نشانه‌ای دیگر از جهی را می‌توان در نوشته‌هایی هندی به نام «پران» یافت. در اینجا نام جهی را به گونهٔ «چه‌ایا» می‌بینیم: «یم (جم) پای خود را بلند کرد تا چه‌ایا - خدمتکار پدرش - را بزند. اما چه‌ایا وی را نفرین کرد و پایش مجروح گشت».^{۱۱}

سیمای دو گانه پریان با نگرش به داستان‌های رستم و اسفندیار (هفت خان)، بهتر نمایان می‌گردد. رستم و اسفندیار هر کدام در خان

چهارم با یک زن جادو روبرو می‌شوند که چهره و اندامی زیبا دارد، اما
 پس از رسوا شدنش، به شکل گنده‌پیری زشت درمی‌آید. اسفندیار:
 چو جادو بگشت آسمان تیره گشت بر آنسان که چشم اندر وخیره گشت
 یکی باد و گردی بر آمد سیاه بپوشید دیدار خورشید و ماه



نگاره‌ای از یوگسلاوی:
 فرشته‌ای درون یک ستاره دنباله‌دار



مار گیودار
 الهه نگهبان شهر تومیس در رومانی

یادداشت‌های گفتار نهم

- (۱) تیریش، کرده ۵، بند ۸، و کرده ۱۰، بندهای ۳۹ و ۴۰.
- (۲) و او با دروج مینوی ستیز کند و وظیفه او زدن و سوختن پری پیکرانی است که از دریا برآیند و پوشش مادی دارند و روشنان را به گند و آلودگی، دشمنی ورزند و با جادوگری، آفریدگان را تباه کنند و زدن و سوختن و شکست دادن جادو و پری و اساسا پاسبانی کردن خفتگان در شب و یاربودن با سروش پرهیزگار است — گزیده‌های زادسپرم، رویه ۱۶.
- (۳) در بندهش، رویه ۱۲۲، درباره دیوی به نام «کندگ» آمده: کندگ دیو آن است که باره جادوان است. نظامی می گوید:
- اگر جادویی بر خمی شد سوار خمی بین تو بر جادوان سدهزار
- (۴) درباره این دو گانه‌نگری، لوفلر دلاشو نوشته است: در همان زمان که مردم، زنان جادوگر را طعن و سب می کردند، نقشی که جبران‌کننده آن فضیحت‌انگیزی و نام‌شکستگی بود، در عمق وجدانشان رقم می خورد و آن، تصویر تابناک پری نیکو کار بود. — زبان رمزی قصه‌های پریوار، رویه ۲۵۵ و ۲۵۶.
- حافظ می گوید: بگذرد ز سر جرم من که او، گرچه پری و شست ولیکن فرشته خوست.
- (۵) شاهنامه، گفتار اندر زادن زال.
- (۶) بنگرید به: گفتار ۸
- (۷) برای آگاهی بیشتر بنگرید به: بندهش، رویه ۸۳.
- (۸) داستان‌های مصر باستان، جلد دوم، رویه ۱۶.
- (۹) اساتیر یونان، رویه ۱۴۰.
- (۱۰) ترجمه احمد تفضلی: از آن دروج، جهی سیاه به شکل ابر، بیرون می جهد و برای پرداختن به کارهای دیوی، به پیش مار می رود و در مار جایگزین می شود — مینوی خرد، رویه ۸۹.
- ترجمه مهرداد بهار: جهی از آن دروج فراز دود، به تن مگس سیاه، و به دروج مار شود و او را مسکن اندر او بود — پژوهشی در اساتیر ایران، رویه ۲۲۹.
- (۱۱) اوپانیشاد، رویه ۶۶۸.

اهریمن هزار چهره

اینک پرده‌های راز را به کنار می‌زنیم و سیمای اهریمن را آشکار می‌کنیم. اهریمن که با تازش خود، این همه آشوب و دگرگونی و نابودی به دنبال آورد، چه بود؟ با نگرش به گزارش گفتار هفتم، اهریمن ستاره دنباله‌داری بوده که با کره زمین برخورد کرده و با نگرش به گفتارهای هشتم و نهم، دنباله‌های آتشین این ستاره، به گونه دیوان و پریان دیده شدند. درباره ویژگی‌های ظاهری ستاره دنباله‌دار «فلاماریون» نوشته است: «مطمئناً اغلب ستاره‌های دنباله‌دار شکل‌های عجیب و غریبی دارند؛ ولی عالم تخیل و تصور هم به قدری وسیع و دامنه‌دار است که در آنها، صور وحشتزایی خلق می‌کند. در قرون وسطی و رنسانس، بشر در این تصاویر، شمشیرهایی از آتش، صلیب خون‌آلود و خنجرهای شعله‌ور، و همچنین کلیه ابزار و آلاتی که مهای نابودی نژاد بیچاره بشریت بودند، می‌دید. ستاره دنباله‌دار بشکه Tonneau به راستی شکل و فرم بشکه‌ای را دارد که در میان انبوهی از دوده‌های روشن قرار گرفته باشد. ستاره دنباله‌دار شاخ Corne، حالت شاخی را مجسم می‌کند که متوجه آسمان شده باشد. سیاره فرسی Chevaline بسان یال و کوپال اسبی گسیخته است که با شدت هرچه تمامتر در حال چرخش باشد. ستاره‌های دنباله‌دار راست و ایستاده‌ای هم وجود دارند که به پوست پرشده حیوانات مرده، شباهت دارند. و بالاخره دم بعضی از ستاره‌های دنباله‌دار بسان نیزه‌ای زهرآلود متوجه آسمان شده و آن را تهدید می‌کنند»^۱.

در متون ستاره‌شناسی بابلی گفته شده که یک ستاره به شکل حیوانات مختلف ظاهر می‌شود: شیر، شغال، خوک (گراز)، ماهی.^۲ در «تیریش» می‌خوانیم که ستاره تیشتر به چهره گاوی زرین شاخ و اسپه سید با گوش‌های زرین دیده شده است.

اگر داستان اهریمن یادواره‌ای از یک ستاره دنباله‌دار باشد،^۳ می‌بینیم که اهریمن به این شکل‌ها در آمده است: مار،^۴ مگس،^۵ وزغ،^۶ اسب.^۷ در وداها نیز دیو «وریترا» مانند عنکبوت دانسته شده^۸ و همه اینها نشانگر خیالپردازی‌هایی از یک رویداد طبیعی می‌تواند باشد. در شاهنامه، سر کرده دیوان مازنی (شاه مازندران) اینگونه نموده شده است:

یکی زشت رو بود و بالادراز سرو گردن ویشک همچون گراز
در داستانهای سومری - بابلی آمده است، در نبردی که میان مردوک (خدای آسمان و روشنایی) و تیامات (اژدهای استوره‌ای) در می‌گیرد، تیامات برای از پیش بردن ستیزه خود، از موجوداتی کمک می‌گیرد که به احتمال زیاد، همان سنگ‌های آتشین آسمانی می‌باشند:

«جنگاورانی نیرومند به پیکر مارهای عظیم و تیزدندان و بی‌رحم، با زهرابه‌ای به جای خون که تیامات در پیکر آنها روان کرده است. افعی‌های بی‌آرامی که تیامات جامه هول بدانها درپوشانیده و تابشی هراس‌انگیز بدیشان بخشیده است. هیولاهایی با قامت‌های بلند بر ساخته که از آنها وحشت می‌تراود و نفرت برمی‌خیزد. پیکرهای آنان باد کرده و هجومشان مقاومت ناپذیر است. تیامات، اژدهایان آتش‌دم و ماران عظیم و هیولاهای را به کار می‌گیرد؛ سگی دیوانه، موجودی نیمه آدمی - نیمه کژدم، موجودی نیمه آدمی - نیمه ماهی، و نر گاوی عظیم که بی‌هیچ ترحم، رزم‌افزارهای خود را برمی‌گیرند و کمترین هراسی از نبرد ندارند»^۹.

در وداها با اشاره به نبرد ایزد «اندرا» با دیوها آمده است: «آنها در پروازند؛ آن سگ - دیوهایی که مایل به شرارتند و آرزو دارند که

اندرای شکست ناپذیر را صدمه رسانند. ای اندرا، دیوی را که به صورت جغد یا بوم درآمده، نابود کن؛ آن را که به صورت سگ یا کوکواست، نیست کن؛ و آن که به صورت عقاب یا کرکس است، معدوم نما. ای اندرا، دیوان را در زیر سنگ، خورد کن»^{۱۰}.

در بخشی از یک نبشته سُغدی که دربارهٔ جنگ رستم با دیوان است، می‌خوانیم: «دیوان، بسیار کمانگیر، بسیار گردونه‌سوار، بسیار پیل‌سوار، بسیاری سوار بر خوک، بسیار سوار بر روباه، بسیاری سوار بر سگ، بسیاری سوار بر مار و سوسمار، بسیاری پیاده، بسیاری در حال پرواز مانند کرکس و خفاش می‌رفتند و بسیاری واژگون، سر به پایین و پاها به بالا. غرشی برکشیدند و زمانی دراز، باران، برف، تگرگ و تندر بزرگ برانگیختند. دهان را باز گشودند و آتش، شعله، دود رها ساختند و به جستجوی رستم دلاور رهسپار شدند»^{۱۱}.

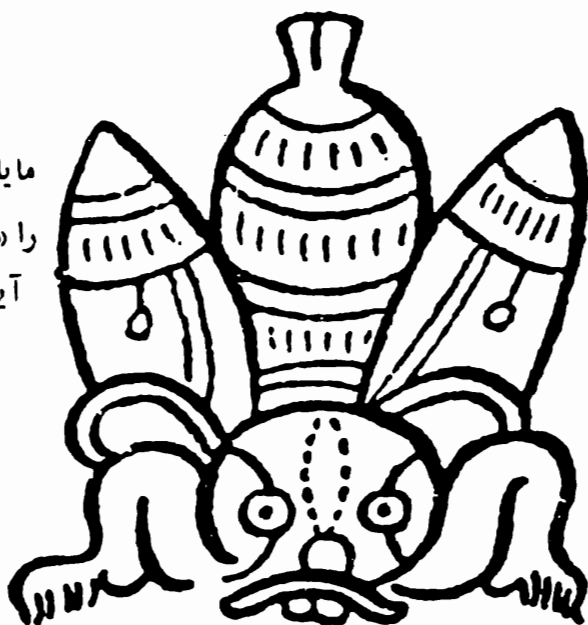
در سروده‌ای مانوی می‌خوانیم: «دیو زشت، می‌سوزاند و نابود می‌کند. می‌ترساند. با بال می‌پرد همچون مرغ هوا، با پره شنا می‌کند همچون جانور آبی، و می‌خزد همچون تاریکان. چشمه‌سار زهرین بیرون می‌جهد از او، و می‌دمد از او میغ‌های دودین؛ می‌لرزاند دندان همچون خنجر»^{۱۲}.

در استوره‌های یونانی، از دیوانی به نام «گیگانت»^{۱۳} نام برده شده که دست‌های بی‌شمار و دم‌های افعی‌وار داشتند. دربارهٔ چگونگی نبرد آنان با زاوش (زنئوس) آمده است: گیگانت‌ها، حمله را با افکندن سنگ‌های بسیار بزرگ و آتش زدن درختان بلوط آغاز کردند. در این حمله، صخره‌ها به هوا افتاد و سرپه‌ها همه برداشته و جابجا شد^{۱۴}.

یادداشت‌های گفتار دهم

- (۱) نجوم به زبان ساده، رویه ۱۹۳ و ۱۹۵.
- (۲) و جهان واژگون شد، رویه ۳۶۵.
- (۳) اهریمن، تازان و سوزان بر آسمان برآمد — گزیده‌های زادسپرم، رویه ۵.
- (۴) او چون ماری، آسمان زیر این زمین را بسفت — بندهش، رویه ۵۲.
- (۵) در «وندیداد» از دیوی به نام «نسا» نام برده شده که به شکل یک مگس خشمناک، به حالتی که زانو به جلو و دم به عقب خم شده، با سروصدای بسیار به مناطق شمال می‌گریزد — فرهنگ نام‌های اوستا، رویه ۱۵۳۷.

مایاها (سرخپوستان آمریکا) این زنبور
را «آه‌موزن کاب» می‌خواندند.
آیا می‌توان با مگس نسا برابری داد؟



- (۶) هرمزد برای صلاح، آن تن زشت شبیه وزغ اهریمن را چون مرد جوان پانزده ساله‌ای به جهی نشان داد — پژوهشی در اساتیر ایران، رویه ۵۴؛ و بندهش، رویه ۵۱.

او (اهریمن) را تن وزغ دیس بی‌ارزش است — بندهش، رویه ۱۱۹.
او (زروان) هرجام‌نگرانه، نیرویی از سرشت خود اهریمن یعنی تاریکی که ...

وزغی و سیاه و خاکسترگون بود، به سوی اهریمن فراز برد — گزیده‌های زادسپرم، رویه ۳.

آنگاه دیدم که از دهان اژدها و از دهان حیوان وحشی و از دهان آن پیامبر دروغین، سه روح ناپاک مانند قورباغه بیرون آمد — مکاشفه یوحنا، فصل ۱۶، آیه ۱۳.

(۷) او را بستود تهمورث زیناوند... از او درخواست: این کامیابی را به من ده، تو ای «اندروای» زبردست که من به همه دیوها و مردمان، به همه جادوان و پری‌ها ظفر یابم؛ که من اهریمن را به پیکر اسپی در آورده در مدت سی سال تا به دو کرانه زمین برانم — رام‌یشت، کرده ۳.

او (تهمورث)، اهریمن را به پیکر اسپی در آورده در مدت سی سال به دو کرانه زمین، همی راند — زامیاد یشت، کرده ۵.

در شاهنامه درباره تهمورث می‌خوانیم:

برفت اهرمن را به افسون ببست چو بر تیزرو بارگی برنشست
زمان تا زمان زینش بر ساختی همی گرد گیتیش برتاختی
(۸) ای اندرای قهرمان! نیرویی را که با آن، وریتر فرزند عنکبوت مانند «دانه» را مقهور ساختی، نگاه‌دار و روشنایی را به سوی آریا بکشا — گزیده ریگ‌ودا، رویه ۶۳.

(۹) آیین‌ها و افسانه‌های ایران و چین باستان، رویه ۱۷۹ و ۱۸۰.

(۱۰) گزیده ریگ‌ودا، رویه ۴۷۹ و ۴۸۰.

(۱۱) شاهنامه‌شناسی، رویه ۴۸.

(۱۲) شعری مانوی در توصیف پادشاه تاریکی؛ کتاب سخن، رویه ۴۹.

(۱۳) آیا گیگانت از ریشه گوگ (جوج، یا جوج) نیست؟

(۱۴) اساتیر یونان، رویه ۳۲ و ۱۹۷ و ۱۹۸.

۱۱

موش پرنده موش پری دنب دار

در هنگامه تازش اهریمن از ستاره دنباله داری به نام «موش پری دنب دار» یاد شده که پس از زیان رسانی های فراوان، در مدار خود آرام می گیرد:

«خورشید، موش پری را به همپیمانگی به گردونه خویش بست که تا گناه کردن، کم تواند؛ زیرا اگر هرزه شود، تا باز گرفتن، بس بدی بخشد»^۱.
دانش امروز، پی برده است که پاره ای از ستارگان دنباله دار، پس از آنکه وارد منظومه خورشیدی می شوند، بر اثر جاذبه خورشید، دارای مداری بیضی شکل شده، برای همیشه به دور آن می چرخند؛ و شگفتا که این را چند هزار سال پیش، ایرانیان می دانسته اند. و اما چرا موش پری به این نام خوانده شده؟ در پاسخ، به دو نشانه راهنما می نگریم:

الف) در میان یکی از تیره های سرخپوستان، این داستان شنیده شده که «پسرکی، تله ای ساخت و آن را در مسیر حرکت خورشید قرار داد. و چون خورشید به آن نقطه رسید، در تله افتاد و کمند به دور گردن وی پیچید و او را از حرکت، بازداشت. هوا تاریک شد. خورشید از موش کمک خواست. موش فوراً حاضر شد و شروع به جویدن تناب کرد. با پاره شدن تناب، خورشید نفسی تازه کرد و تاریکی از میان رفت. اگر موش موفق نمی شد، مسلماً خورشید مرده بود».

«ولیکوفسکی» در این باره نوشته است: «داستان گرفتاری خورشید،

در ذهن ما، یکی از موارد گسیختگی حرکت خورشید در آسمان را تداعی می‌کند. این داستان جزئیات مهمی را با خود دارد و امکان شناخت یک پدیده طبیعی را برای ما فراهم می‌کند. افسانه سرخپوستان که گرفتاری خورشید را با اقدامات موش، ترکیب کرده است، رابطه این دو را با یکدیگر بیان می‌کند. ظاهراً اتمسفر جرم سماوی درخشانی که در تاریکی پدیدار شده است، به شکل یک موش بزرگ، دیده می‌شده است. پس سرخپوستان با مشاهده تصویری بر پرده آسمان که در آن یک موش بزرگ، خورشید گرفتار را از بند رها کند، افسانه گرفتاری و رهایی خورشید را ساخته‌اند»^۲.

ب) به نوشته «محمد علی سجادیه»: «ریشه Mus موش Musen جای توجه و اهمیت بسیار دارد. در زبان فرانسه موش به مگس، در زبان انگلیسی Mouse به موش گویند. در فارسی موسه به زنبور گفته می‌شود. مس و مگس (س فارسی میناب) به مگس می‌گویند. در زبان سومری، موش، به مار می‌گویند. مسلماً موش سومری و موش فارسی از یک ریشه هستند، اگر چه دو معنی ارائه می‌دهند»^۳.

با نگرش به «بند هش» که اهریمن را به چهره مگس و مار نمایانده، می‌توان به ارتباط آن با «موش پری» پی برد.

یادداشت‌های گفتار یازدهم

(۱) بند هش، رویه ۵۶.

موش پری دنب‌دار را چون جست، خورشید به گردونه خویش بست تا او را توان گناه کردن نباشد. چون هرزه شود تا باز به مد نظر خورشید آید و بسته شود، بس بدی در جهان کند — پیشین، رویه ۵۸.

(۲) و جهان واژگون شد، رویه ۴۰۹ تا ۴۱۱.

(۳) نیاکان سومری ما، رویه ۵۳.

گاو آسمانی گوچهرمار

در بندهش، افزون بر «موش پری» با ستاره دنباله دار دیگری به نام «گوچهرمار» آشنا می شویم که «میان آسمان، چون ماری بایستاد». و نیز آمده که «او را تاختن از پس است». این گفته اشاره به شیوه حرکت ستاره دنباله دار می باشد. «همیشه تصور شده است که دُم یک ستاره دنباله دار در مدت مسافرتش در فضا، به دنبال اوست؛ در صورتی که به هیچ وجه اینطور نیست و حتی گاهی این دُم از خود ستاره دنباله دار هم، جلوتر قرار می گیرد»^۱. همچنین بیشتر اوقات به علت حرکت نسبی زمین به نظر می آید که ستارگان دنباله دار به عقب بازمی گردند.

بایسته است دریابیم از چه رو، گوچهرمار به این نام خوانده شده؟ گوچهر را دارنده سرشت و تخمه گاو، معنی کرده اند. اما اگر گوچهر را به معنی گاوچهره بدانیم، با ستاره دنباله داری روبرو می شویم با تن مار و سر گاو؛ یک اردهای دو شاخ! درباره گاو - اردها به دو شناسه می نگریم: الف) در شاهنامه، اسفندیار در هنگامه یکی از هفت خان خود، می پرسد: «چگونه است خود گاوفش اردها؟».

ب) در «ریگ ودا»، هنگام ستایش نیروهای ایزدی در نبرد با داسه (اردهای ویرانگر) آمده است: «ای قهرمانان! شما در نبردهای خود، جادویی و پستی های داسه گاوپوزه را مغلوب ساخته اید»^۲.

بانگرش به یادمان های به جا مانده از ایزد مهر (میترا) درمی یابیم

مهمترین کار او در روی زمین، نبرد دلیرانه‌اش با گاونر و کشتن آن جانور بوده است؛ یک جانور زورمند آسمانی که به زمین آمده بود و می‌خواست آن را ویران کند. در همهٔ کنده‌کاری‌ها، میترا بر گردهٔ گاو نشسته و دشنهٔ خود را در کتف گاونر فرو برده است.

در داستانی سومری می‌خوانیم که ایشتار (ناهید) به دشمنی با «گیل گمش» پهلوان، نر گاو آسمان را به کارزار با گیل گمش فرستاد. نر گاو آسمان که دم آتشینش به آبی، صد مرد را نابود می‌کرد، پس از نبردی چند، به دست گیل گمش که دشنه‌ای در کتفش فرو کرده بود، از پای می‌افتد.

در داستان‌های یونانی با یک گاو - مرد هراس‌انگیز به نام «مینوتور» روبرو می‌شویم که هر سال هفت نوجوان را به عنوان قربانی، به کام مرگبارش می‌فرستادند.

در بسیاری از سرزمین‌ها، بویژه هند و مصر، پیکره‌هایی به یادبود این گاو آسمانی ساختند.

و سرانجام آیا نام و نماد ذوالقرنین (دو شاخ) برگرفته از استورهٔ گاو آسمانی نیست؟^۳

یادداشت‌های گفتار دوازدهم

(۱) نجوم به زبان ساده، رویه ۲۰۱.

(۲) گزیده‌های ریگ‌ودا، رویه ۳۳۷.

(۳) ذوالقرنین: دو همان «دو» فارسی می‌باشد. «قرن» از ریشه «کرن» یا

«کرنا» است که شاخ گاو بوده و در آن می‌دیدند.

ابرهای شگفت‌انگیز

ابرها و گازهای ستاره دنباله‌دار به گونه‌های شگفت‌انگیزی از روی زمین دیده می‌شد. در روایات ایرانی، ایزد سروش^۱ سوار بر ابر نموده شده که همانندش را در تورات و انجیل نیز می‌توان یافت:

- چنین دید گودرز یک شب به خواب	که ابری برآمد از ایران پر آب
بر آن ابر باران نشسته سروش	به گودرز گفتی که بگشای گوش
- همانکه چو از کوه بر شد خروش	پدید آمد از راه فرخ سروش
یکی جامه‌اش سبز و خنگی به زیر	ز دیدار او گشت خسرو دلیر

بر پایه پژوهش ولیکوفسکی، برخورد ستاره دنباله‌دار با زمین، همزمان بود با کوچ قوم بنی اسرائیل:

«و خداوند در روز پیش روی قوم در ستون ابر می‌رفت تا راه را به ایشان دلالت کند و شبانگاه در ستون آتش، تا ایشان را روشنایی بخشد و روز و شب راه روند. و ستون ابر را در روز و ستون آتش را در شب از پیش روی قوم برنداشت... و فرشته خدا که پیش اردوی اسرائیل می‌رفت، حرکت کرده از عقب ایشان خرامید و ستون ابر از پیش ایشان نقل کرده در عقب ایشان بایستاد»^۲.

در کتاب «حزقیال نبی» نمایی دیگر به دست داده شده: «پس نگریستم و اینک باد شدیدی از طرف شمال برمی‌آید و ابر عظیمی و آتش جهنده و درخشندگی گرداگردش و از میانش یعنی از میان آتش، مثل منظر برنج تابان بود. و از میانش شبیه چهار حیوان پدید آمد و

نمایش ایشان این بود که شبیه انسان بودند. صورت آنها مانند اخگرهای آتش افروخته شده مثل صورت مشعل‌ها بود و آن آتش در میان آن حیوانات گردش می‌کرد و درخشان می‌بود و از میان آتش، برق می‌جهید. و بالای فلکی که بر سر آنها بود، شباهت تختی مثل صورت یاقوت کبود بود و بر آن شباهت تخت، شباهتی مثل صورت انسان بر فوق آن بود. و از منظر کمر او به طرف بالا مثل منظر برنج تابان مانند نمایش آتش در اندرون آن و گرداگردش دیدم و از منظر کمر او به طرف پایین مثل نمایش آتشی که از هر طرف درخشان بود، دیدم. مانند نمایش قوس قزح که در روز باران در ابر می‌باشد»^۳.

در «مکاشفات یوحنا» نیز از شکل‌های گوناگون ابر گفته شده است: «آنگاه فرشته‌ی پر قدرت دیگری را که از آسمان، پایین می‌آمد، دیدم. او با ابری پوشیده شده بود و رنگین‌کمانی به دور سرش بود. چهره‌اش مانند خورشید می‌درخشید و ساق‌پاهایش مثل ستون‌های آتش بود. آنگاه همچنان که من می‌نگریستم، ابر سفیدی ظاهر شد و بر آن ابر، کسی مانند پسرانسان نشسته بود. تاجی زرین بر سر و داس تیزی در دست داشت. و دیدم که در آسمان تختی قرار داشت و بر روی آن تخت کسی نشسته بود که مانند یشم و عقیق می‌درخشید و در گرداگرد تخت، رنگین‌کمانی بود به درخشندگی زمرد. از آن تخت، برق ساطع می‌شد و عرش و رعد شنیده می‌شد»^۴.

گفته‌های «حزقیال» و «یوحنا» ما را به این اندیشه وامی‌دارد که آیا داستان تخت جم نیز ریشه در این گونه‌نگرش‌ها دارد؟ با مقایسه و دقت در روایات به‌جا مانده، به همانندی‌های فراوانی میان تخت جمشید و مشاهدات یاد شده، پی می‌بریم. «طبری» نوشته است که به فرمان جم، گردونه‌ای از آبگینه برای او ساختند و شیاطین در آن شدند^۵. به نوشته «ثعالبی»، جم فرمان داد که گردونه‌ای از عاج و ساج بسازند و آن را با دیبا بپوشانند و در آن سوار شد؛ و دیوان را فرمود تا آن را بر شانه‌های

خود ببرند^۶. در شاهنامه می‌خوانیم که جمشید:

به فر کیانی یکی تخت ساخت	چه مایه بدو گوهر اندر نشاخت
که چون خواستی، دیو برداشتی	ز هامون به گرویدن برافراستی
چو خورشید تابان میان هوا	نشسته بر او شاه فرمانروا
به جمشید بر گوهر افشاندند	مر آن روز را روز نو خوانند

نظرات

«ابن فضلان»، جهانگرد نامدار، در سفرنامه خود از ابرهای شگفت‌انگیزی که دیده است، اینچنین یاد می‌کند: «تقریباً یک ساعت پیش از غروب آفتاب، دیدم سرخی شدیدی افق آسمان را فرا گرفته و صدای سخت و هیاهوی بلند از آسمان به گوشم می‌رسید. چون رو به بالا کردم، ابر سرخ‌فامی را همچون آتش، نزدیک خود دیدم. این سرو صدا از آن ابر، برمی‌خاست. در آن ابر شکل‌هایی از مردم و چهارپایان مشاهده می‌شد. در میان ابرها اشباحی که به مردم شباهت داشتند در نظرم مجسم می‌شدند که نیزه و شمشیرهایی در دست داشتند. ناگهان قطعه ابر دیگری مانند آن نمودار شد که در میان آن نیز چند تن مرد و چهار پا و مقداری اسلحه نمایان بودند. این تکه ابر پیش آمد و همچون لشکری که به لشکر دیگر حمله‌ور شود، به سوی قطعه ابر دیگر هجوم برد. دیدم آن تکه ابر همچنان بر ابر دیگر حمله‌ور شد و هر دو یک ساعت به هم در آمیختند؛ سپس از یکدیگر جدا شدند. این وضع تا پاسی از شب ادامه داشت. آنگاه از نظر پنهان شدند»^۷.

یادداشت‌های گفتار سیزدهم

(۱) درباره سروش که می‌توان آن را نمونه اصلی دو فرشته جبرائیل و اسرافیل دانست، بنگرید به: فرهنگ نام‌های اوستا، رویه ۷۵۹ (سَراشا) + فرهنگ، کتاب هفتم، سروش ایزد در شاهنامه و اوستا.

(۲) تورات، سفر خروج، باب سیزدهم، آیه ۲۱ و ۲۲؛ و باب چهاردهم، آیه ۱۹.

(۳) تورات، کتاب حزقیال نبی، باب یکم.

(۴) انجیل، مکاشفه یوحنا، رسول، فصل ۱۰، آیه ۱؛ و فصل ۱۴، آیه ۱۴؛ و فصل ۴، آیه ۲ تا ۵.

(۵) نخستین انسان و نخستین شهریار، جلد دوم، رویه ۳۹۸.

(۶) پیشین، رویه ۴۱۱.

(۷) سفرنامه ابن فضلان، رویه ۸۶.



دورنمای آسمانی در سال ۱۵۴۷ م. هنگام گذشتن ستاره دنباله‌دار



دورنمای آسمانی در سال ۱۵۵۰ م.



دورنمای آسمانی در سال ۱۵۵۴ م.

۱۴

صور جمشید

بر آمد یکی صدمه از نفخ صور
 که ماهی شد از کوهه گاو دور
 فلک را سلاسل ز هم برگست
 زمین را مفاصل به هم در شکست
 در اعضای خاک آب را بسته کرد
 ز بس کوفتن کوه را خسته کرد
 (نظامی)

در «زاد سپرم» آمده است که اهریمن «چون درون آسمان آمد،
 آنگاه مینوی آسمان مانند ارتشتار دلیر که زره فلزی پوشیده دارد، به بانگ
 بلند و خروش سخت به اهریمن گفت: اکنون که اندر آمده‌ای، آن گاه تو
 را باز نهلم (رها نکنم)»^۱.

بانگ آسمان را در «ایلیاد» نیز می‌بینیم: «خدایان با هیاهویی
 نفرت‌انگیز به یکدیگر تاختند؛ زمین تا دورترین مرزهای خود از آن،
 به غرش درآمد. آسمان پهناور از بانگ شیپور بلند آواز کارزار،
 طنین افکن شد»^۲.

به روایت «وندیداد»، جمشید به یاری عصای زرنشان و با دمیدن در
 صور زرین خود، مردم را به سوی پناهگاه راهبری می‌کرد^۳. آوای کرنا و
 برخورد عصا با زمین، آن را شکافته و به صدا درآورده بود^۴. با نگرش به

بخش یکم ■ ۶۱

آنچه که دربارهٔ تخت جم گفته شد،^۵ می‌توان گمان کرد که جم بر تخت نشسته بود و از تختش آوای کرنا و آذرخشی مانند عصا برمی‌خاست.^۶

در تورات می‌خوانیم: «و واقع شد در روز سوم به وقت طلوع صبح که رعد‌ها و برق‌ها و ابر غلیظ بر کوه پدید آمد و آواز کرنای بسیار سخت؛ بطوری که تمامی قوم که در لشکرگاه بودند، بلرزیدند. و تمامی کوه سینا را دود فرو گرفت زیرا خداوند در آتش بر آن نزول کرد. و تمامی کوه سخت متزلزل گردید. و چون آواز کرنا زیاده و سخت نواخته می‌شد، موسا سخن گفت و خدا او را به‌زبان، جواب داد»^۷.

تفسیر ارش

(الف) آوای آسمانی: نزدیک شدن ستارهٔ دنباله‌دار، آفرینندهٔ صدای صور بود. «دو کره که دارای بار الکتریکی هستند، وقتی به یکدیگر نزدیک می‌شوند، می‌توانند صدایی شبیه صدای شیپور ایجاد کنند که بر اساس فاصلهٔ این دو کره، شدت یا کاهش خواهد یافت»^۸.

(ب) آوای زمینی: «غالباً هر زمین‌لرزه، با غرش‌ها و نعره‌های مبهم همراه است که از درون زمین به گوش می‌رسد. تاق‌های داخلی زمین که حافظ لایه‌های بیرونی هستند، فرو می‌ریزند و صدای ناشی از آن، چنین می‌نماید که زمین، آه‌های بلند می‌کشد. لرزش و شکست طبقات زمین و تشکیل کوه‌ها، زمین‌لرزه و غرش آتشفشان‌ها، روی هم، سروصدا و هنگامهٔ عجیبی به وجود آورده بود»^۹.

یادداشت‌های گفتار چهاردهم

(۱) گزیده‌های زادسپرم، رویه ۸.

(۲) ایلپاد، کارزار در میان خدایان، رویه ۶۴۲.

(۳) در روز رستاخیز: «به همان گونه که جم در آن صور زرین، آن گاو دم، بدمید، سوشیانس پیروزگر (منجی موعود) برخواند که: برخیزید! دارای تن هستید» — گزیده‌های زادسپرم، رویه ۶۵.

(۴) ترجمه محمد مقدم: او این زمین را ابرشفت با سوفار زرین و ابرسفت با اشتر.

ترجمه مهرداد بهار: بر این زمین به سوورای زرین برشفت و به اشتر بدان سفت.

از فعل سفتن (که به سه گونه: ضم، فتح و کسر سین، خوانده می‌شود) می‌توان دو معنی را برداشت کرد: یکی، شکافتن و سپوختن و سوراخ کردن؛ دوم، ناله کردن و صدا کردن. برای آگاهی از نظرات دیگران، بنگرید به:

مهرداد بهار: پژوهشی در اساتیر ایران، داستان جم + مجمد مقدم: داستان جم + شهرام هدایتی: سوورا و اشترا در داستان جم وندیداد.
(۵) بنگرید به: گفتار ۱۳.

(۶) مقایسه کنید با تورات، سفر خروج، باب هفدهم، آیه ۱۰: «و بامدادان من (موسا) عصای خدا را به دست گرفته بر قلّه کوه خواهم ایستاد».

(۷) تورات، سفر خروج، باب نوزدهم، آیه ۱۶ تا ۲۰.

(۸) و (۹) و جهان واژگون شد، رویه ۱۵۴ تا ۱۵۶.

اهریمن در بند

تازش اهریمن به اندازه‌ای تند و تیز بود که نتوانستند پیش بینی کنند^۱. پس از آنکه اهریمن آسمان را سوراخ کرد و به سوی زمین آمد، یاوران اهورا نود شبانه روز با اهریمن و دیوان جنگیدند تا ایشان را به ستوه آوردند^۲. اهریمن چون پیروزی اهورا و ناتوانی خویش را دید، روی به بازگشت نهاد. اما سواران نیزه به دستی که آسمان را پوشانیده بودند، از آنجا بسان دژ و باروی فلزین پاسداری کردند؛ و اهریمن برای بازگشت، گذر نیافت^۳. سوراخ شدن آسمان به دست اهریمن، نمایه‌ای است از فرا رسیدن ستاره‌ای بیگانه از فراخنای کیهان. سواران آسمانی که جلو بازگشت اهریمن را گرفتند، بازتاب نگرشی دیگرگون به سنگ‌های آسمانی می‌باشد که مانند دیوهای اهریمنی جلوه گر بودند. آیا اهریمن یا ستاره دنباله‌دار که نتوانسته بود به خاستگاه خود بازگردد، یکی از سیارات منظومه شمسی می‌باشد که در بند جاذبه و کشش خورشید گرفتار آمده است؟

در استوره ذوالقرنین، باروی فلزین آسمان به گونه دیوار و سد آهنینی نمودار شده^۴ که جلو «یاجوج و ماجوج» یا شهاب‌ها را «که مانند شن‌های دریا بی‌شمارند» می‌گیرد^۵. گاو آسمانی یا ذوالقرنین در اینجا سیمای نیکو دارد و نمایه‌ای از آن در روایات پهلوی به نام «گوید شاه» به چشم می‌خورد که در بارویی فلزی به سر می‌برد^۶.

یادداشت‌های گفتار پانزدهم

(۱) در دین گوید که چون اهریمن در تاخت، نه به سال، ماه، و روز بود؛ چه، تیز در زمان بیامد — بندهش، رویه ۶۹.

(۲) بندهش، رویه ۵۳.

(۳) در دین گوید که اهریمن چون در تاخت و آفرینش هدّ فَمَند آفریدگان هرمزد و پیروزی ایزدان و بی‌زوری خویش را دید، باز گشتن را آرزو کرد. مینوی آسمان، چونان ارتشتاری اروند که زره فلزین دارد — که خود آسمان است — مقابله با اهریمن مهیا ساخت و تهدید کرد، تا آنکه هرمزد بارویی سخت‌تر از آسمان، پیرامون آسمان بساخت. او فروهر ارتشتاران پرهیزگار و گرد را سواره و نیزه به دست، پیرامون آن بارو، آنگونه بگمارد درست مانند موی بر سر، بمانند آنان که بارویی را پاسبانی کنند... اهریمن باز گشت را گذر نیافت، نابودی دیوان و از کار افتادگی خویش را آنگونه روشن بدید که هرمزد، فرجام پیروزی خویش و فرشکردسازی جاودانه آفرینش را دیده بود. این نخستین نبرد را مینوی آسمان با اهریمن کرد — بندهش، رویه ۶۳.

(۴) نخست آسمان را آفرید روشن، آشکارا، بسیار دور و خایه‌دیس، و از خُم آهن که گوهر الماس نراست... دژگونه بارویی که آن را هر افزاری که برای نبرد بایسته است، در میان نهاده شده باشد — بندهش، رویه ۳۹ و ۴۰.

خُم آهن به معنای فلز گداخته و صفتی برای آسمان و خود گوهر آسمان است. الماس در پهلوی علاوه بر معنای معروف آن، به معنای فولاد نیز هست. ذکر آهن‌نر و پولادنر اشاره به سختی و استحکام آسمان است — پژوهشی در اساتیر ایران، رویه ۱۸.

برابری دهید با داستان ذوالقرنین که برای ساختن سدی فلزین، میان دو کوه را از آهن گداخته پر کرد.

(۵) همین که این هزار سال به پایان برسد، شیطان از زندان خود آزاد خواهد شد و برای فریب دادن مللی که در چهار گوشه زمینند بیرون خواهد رفت. او، جوج و ماجوج را که مانند شن‌های دریا، بی‌شمارند برای جنگ جمع می‌کند. آنها در

بخش یکم ■ ۶۵

پهنه زمین پخش شدند. اما از آسمان آتش بارید و آنان را نابود کرد — مکاشفه یوحنا، فصل ۲۰، آیه ۷ تا ۱۰.

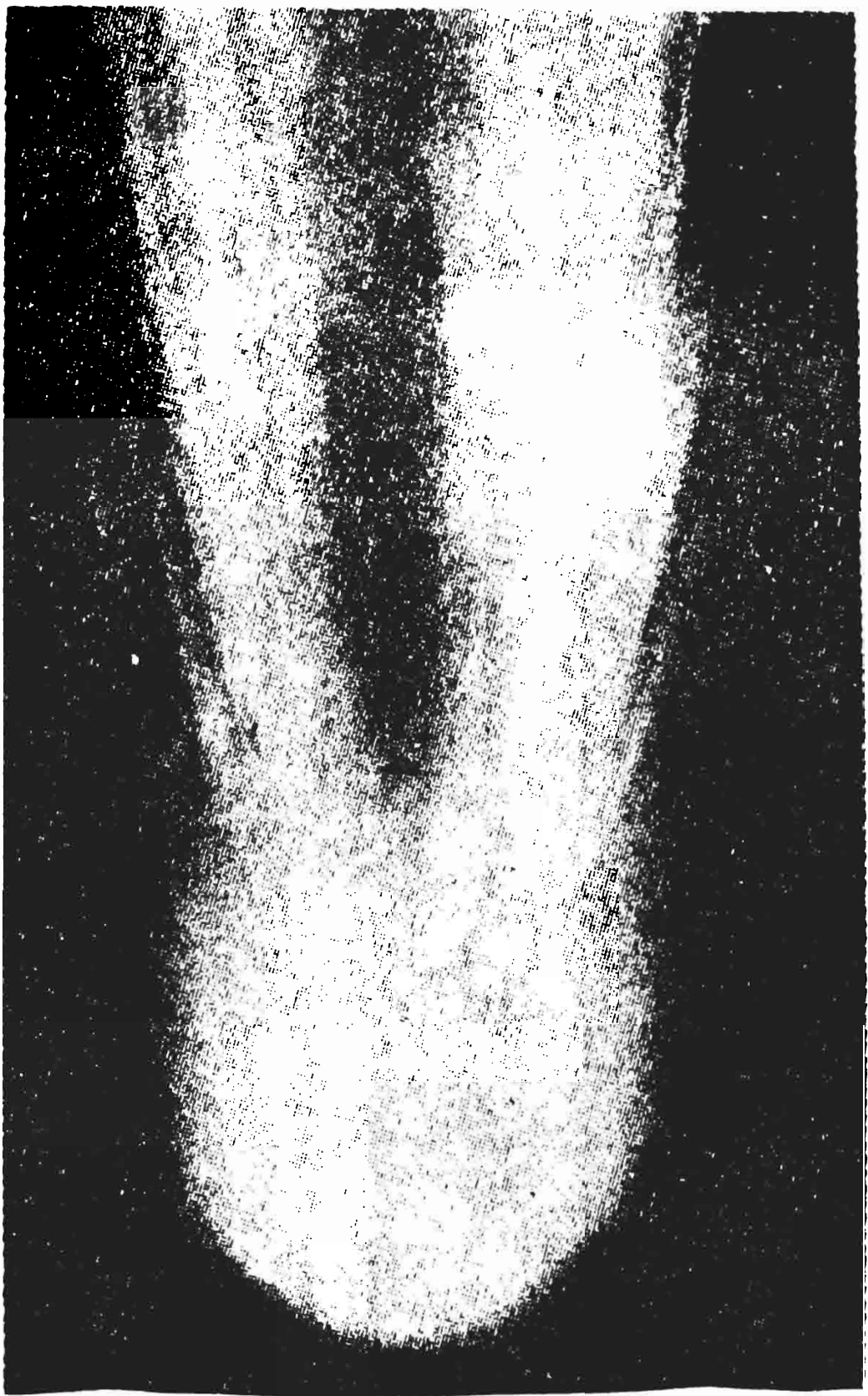
(۶) بنگرید به: گفتار ۱۲.

(۷) گزیده‌های زادسپرم، رویه ۶۴.

به‌نوشته مینوی خرد، رویه ۸۱، گوید شاه «از پای تا نیمه تن: گاو، و از نیمه تن تا بالا: انسان است». آیا گوید شاه با گیومرث (گاو‌مرد؟) همبسته نیست؟ واپسین یادواره آن، در کنده کاری‌های تخت جمشید، به‌جا مانده است.



برخی از پژوهشگران این پیکره را تندیس اهریمن می‌دانند





اژدهای آتشین آسمانی

اژدها و شیتان

نمودم ز هر سو به چشم اهریمن
چو مار سیه باز کرده دهن
(فردوسی)

از دیرباز در میان مردمان داستان‌های کم و بیش همسانی دربارهٔ اژدهایان رواج داشته است. با نگرش به نوشته‌های اوستایی، واژهٔ اژدها برگرفته از نام هیولای غول‌آسایی می‌باشد به نام «اژی‌دهاک». این جانور دهشتناک از سوی اهریمن فرستاده شده بود تا جهان را به تباهی و نابودی بکشانند^۱. اژی‌دهاک با دو آوند جداگانه «اژی» و «دهاک» نیز به کار رفته است. نام دهاک بعدها به گونهٔ ضحاک درآمد. در ترجمه‌ها و تفسیرهای متون اوستایی و پهلوی، اژی را به معنی مار دانسته‌اند و این برداشت، در ادب پارسی بازتاب فراوان دارد. فردوسی، گاهی ضحاک ماردوش را «اژدها دوش» نامیده است. دربارهٔ نام دهاک که در وداها به گونهٔ «داسه» خوانده شده، می‌توان احتمال داد که در اصل، هم‌ریشه با Deus لاتینی (دیو فارسی) باشد. بنابراین با نگرش به معنی دیو، اژی‌دهاک می‌شود: مار درخشان!

در گزارش پهلوی اوستا (زند) به جای واژهٔ دئو یا دیو، لغت شیدا به کار رفته است. به نوشتهٔ «پورداوود»: «شیدا که در فارسی به معنی دیوانه گرفته شده، از واژه‌های آرامی است به معنی دیو و با واژهٔ شیطان از یک

بنیاد است»^۲. و نیز: «زبان‌شناسان عرب سعی کرده‌اند که شیطان را عربی‌الاصل نشان دهند و آن را از ریشه «شط» به معنی سوختن مشتق بدانند و همچنین می‌گویند شیطان از معنی مار منقول گردیده چه شیطان در معنی مار، در اشعار بسیاری از شعرای پیش از جاهلیت، به کار رفته است»^۳.

در این باره می‌توان گفت که شیدا و شط از «شت» یا «شید» فارسی (به معنی درخشان) گرفته شده و نیز همبستگی مار با شیتان یا اهریمن، برگرفته از پندارهای ایرانیست که در دین‌های سامی، رخنه کرده است. دربارهٔ یگانه بودن اهریمن یا شیتان و اثری دهاک یا مار، از یکسو در «بند هش» می‌خوانیم: «اهریمن، چون ماری به آسمان زیر این زمین بجست»؛ و از سوی دیگر در نوشته‌ای مانوی می‌بینیم: «ناگهان کشور نوراز آهنگ اهرمن، آگاه شد و قصد آن ارژدها را از ویرانی و کشتار، بدانست»^۴. در مکاشفات یوحنا آمده است: «پس آن ارژدهای بزرگ، از آسمان به زیر انداخته شد؛ آن مار قدیمی که کلیهٔ جهان را گمراه می‌کند و نامش ابلیس و شیطان است»^۵.

یادداشت‌های گفتار شانزدهم

(۱) سپندمینو و اهریمن برای فراچنگ آوردن «قر» به دست‌نیامدنی کوشیدند و هر یک، چالاک‌ترین پیک خویش را از پی آن گسیل داشتند. سپندمینو... آذر اهورامزدا را فرستاد، و اهریمن... اثری دهاک را روانه کرد — زامیاد یشت، کردهٔ ۷، بند ۴۶.

(۲) آناهیتا (پنجاه گفتار پورداوود)، رویه ۴۰۶.

(۳) شیطان در ادبیات و ادیان، رویه ۱۱۶.

(۴) فلسفه شرق، رویه ۲۵۱.

(۵) انجیل، مکاشفه یوحنا، فصل ۱۲، آیه ۷.

ویژگی‌های اژدها

«کسی نمی‌تواند منکر این حقیقت شود که اژدها و مار، جای خاصی در افسانه‌های خلقت دارند. مارهای درخشانی که در هوا معلق می‌باشند، در همه جا هستند؛ مارانی که در حال پرواز به کهکشان‌ها هستند و خط سرخی از آتش به دنبال خود دارند. دلیل اینکه فنیقی‌ها و مصری‌ها، ماران و اژدها را می‌پرستیدند و مقدس می‌داشتند، و سرانجام دلیل اینکه چرا ماران به عناصر آتش تعلق دارند، این است که در آن سرعتی است که هیچ چیز به آنها نمی‌رسد. بخاطر ماهیت آنها، یعنی آتش. مدارک و شواهد ماقبل تاریخ نشان می‌دهد که:

(آ) ماران و اژدها به آفرینش انسان مربوط هستند.

(ب) ماران و اژدها به ستارگان مربوط هستند.

(پ) ماران می‌توانند پرواز کنند.

(ت) ماران نفس آتش آلود بدی دارند»^۱.

ویژگی‌های سرعت و آتش که یاد شد، در اژدها کاملاً نمایان است. در وندیداد از اژدها با صفت خشونَو Xshvaewa به معنی «زودخزنده» و «تند رونده» نام برده شده است.^۲ درباره ماهیت آتشین اژدها، گفته کاوه به ضحاک، نمونه جالبیست:

یکی بی‌زیان مرد آهنگرم ز شاه آتش آید همی بر سرم

نو شاهی و گراژدها پیکری ببايد بدین داستان داوری

پیوستگی مار(اژدها) با آتش را می‌توان با نگرش به این احتمال نیز

جستجو کرد که واژه «اثری» با آگنی Agni (خدای آتش هندیان) هم‌ریشه باشد چرا که آگنی از ریشه آگ Ag به معنی آتش است و «آگ» و «آژ» می‌توانند به یکدیگر تبدیل شوند. آگنی دارای ویژگی‌هایی مانند اژدهاست؛ زیرا به گونه‌ای استعاره آمیز دارای هفت زبان است که این نام‌ها را دارند: سیاه، وحشتناک و هولناک، سرعت و تیزی و تندی، سرخ رنگ، دود آلود، جرقه، درخشان^۳.

یادداشت‌های گفتار هفدهم

- (۱) طلای خدایان، رویه ۵۳ و ۵۶.
- (۲) ونیداد، فرگرد ۱۸، بند ۶۵.
- (۳) برای آگاهی بیشتر بنگرید به: گزیده ریگ‌ودا، مقدمه، رویه ۸۳.

راز اژی دهاک

اژی دهاک یا ضحاک، به راستی چه بود؟ با نگرش به نوشته‌های اوستایی و ودایی، جای شکی نمی‌ماند که اژی یا اهی، هرگز شخصیتی تاریخی نبوده است. حتی با ژرف‌نگری به نوشته‌های پهلوی و فارسی که در آنها، سیمای اژی دهاک بسیار دگرگون شده است، می‌توان به این برآیند رسید. بنابراین باید دید که اژی دهاک، کدامیک از نماهای هستی و طبیعت بوده است. این مار آتشین چه بود که آتش به جان حم افکند؟ پاسخ، چندان دشوار نیست و پیشاپیش آشکار شد. اهریمن، جهی، اژی دهاک، نام‌ها و چهره‌های گوناگونی بوده‌اند برای ستاره‌ای دنباله‌دار. در اینجا به بررسی بندهای «آ» تا «ت» از گفتار پیش، می‌پردازیم و رابطه هر یک از آنها را با اژی دهاک، نشان می‌دهیم.

بررسی آ) داستان جم و اژی دهاک، نمونه‌ای است از یک داستان آفرینش. جهم یا «یم»، نخستین انسان و شهریار در باستانی‌ترین داستان‌های هند و ایرانی می‌باشد. زمانه جم، زمانه‌ای است زرین و بهشتی که سرانجام از سوی یک مار (اژی دهاک) به پایان می‌رسد. این داستان را به گونه‌ای دیگر، در تورات می‌بینیم^۱.

بررسی ب) در اوستا از اژی دهاک این گونه یاد شده است: «... آن دیو بسیار نیرومند دروغ، آن آسیب جهان و بزرگترین دروغی که اهریمن برای گزند جهان خاکی و تباه کردن جهان راستی، پدید آورد». چرا برای اژی دهاک صفت «دروغ» آورده شده؟ در بندهش،

هنگام سخن گفتن از تیر شهاب، آن را آورنده پیری و بدی دانسته و گفته است: «چون در سپهر تازند، آن روشنی در سپهر جنبیده شود و آشکار گردد. در دین گوید که اگر کسی آن دروغ را ببیند، بینش چشم او برود»^۲. بدین سان از آنجا که از تیر شهاب با عنوان دروغ نام برده شده، می تواند نشانگر شناخت اثری دهاک به عنوان شهابی بزرگ یا ستاره ای دنباله دار باشد. «آنچه که مهم است اینست که اژدها به زبان یونانی Dracon و به زبان لاتین Draco آمده و این خود صورتی دیگر از صفت اژدها در اوستا است که در گونت به معنی دروغ پرست یا دارای دروغ باشد»^۳.

بررسی پ) درباره اثری دهاک - اژدهای آتشین - دو شناسه به هم پیوسته را می آوریم: «(۱) اژدهای آتشین یا به اصطلاح «دریک آتشین» Fire Drake انگلوسا کسونی، همان اژدهای پرنده می باشد. (۲) اژدهای پرواز کننده، تیر شهاب و سنگ آسمانی است»^۴.

در «زامیاد یشت» می بینیم که آذر به اثری دهاک هشدار می دهد: «... تو را از پی بسوزانم و پوزه تو را در آتش کشم، بدان سان که نتوانی برای تباه کردن جهان راستی، بر زمین اهورا آفریده گام بگذاری»^۵. اگر اثری دهاک، موجودی زمینی بود، از خواست گام نهادنش به زمین سخن به میان نمی آمد. و نیز، اینکه آذر به اثری دهاک می گوید «تو را از پی بسوزانم و پوزه تو را در آتش کشم» کنایه ای از سر و دنب آتشین ستاره دنباله دار است. پرواز و جنبش اثری دهاک از جایی به جای دیگر را در این گوشه از شاهنامه می توان دید:

همان نیز از آن مارها بردو گفت به رنج درازست مانده شگفت

از این کشور آید به دیگر شود ز رنج دومارسیه نغسود

در تورات با این فراز راز گونه روبرو می شویم: «از ریشه مار، افعی بیرون می آید و نتیجه او اژدهای آتشین پرنده خواهد بود»^۶.

بررسی ت) جمشید پس از گریز در برابر ضحاک یا اژدها:

نهان بود چند از دَم‌اژدها به فرجام هم زو نیامد رها
 دَم و نفس بد ماران، نشانگر دود و گاز خفه کننده ستارگان
 دنباله دار می باشد. اینگونه یادواره‌ها تا سده‌هایی دراز به چشم می خورد.
 در «عجایب المخلوقات» از گونه‌ای اژدها به نام «تین» یاد شده که دود
 و گاز آن، مردم را کشت: «از سحاب، تینی بیفتاد و خلقی از گند وی،
 بمرد». ظاهراً نفس آتشین مارها یا ستارگان دنباله دار، آتش سوزی‌هایی
 را به دنبال داشت. بر پایه یک روایت باستانی از مردم شهری در آلمان،
 برفراز آسمان، اژدهای عظیم‌الجثه‌ای در پرواز دیده شد که با دُنب خویش
 بر آسمان می کوبید و می گذشت و چون از نظرها ناپدید گشت، شهر
 در آتش فرو رفت و نابود شد. بنابراین آلمان‌ها عقیده یافتند که چون
 اژدهایی از آسمان بگذرد، باید انتظار آتش سوزی را داشته باشند.^۷

درباره رنگ اژدها، نشانه‌هایی به جا مانده است. در «وندیداد» از
 «اژی سرخ» یاد شده که همان اژی‌دهاک است و نشان می دهد که این
 ستاره دنباله دار به رنگ خون بوده. در شاهنامه درباره ضحاک، به گونه‌ای
 استعاری آمده است:

مگر کوسرو تن بشوید به خون شود گفت اختر شناسان نگون
 در بندهش نیز درباره جهی (نماد زنانه ضحاک) گفته شده اهریمن
 بر سر او بوسه زد و جهی به رنگ سرخ درآمد.^۸

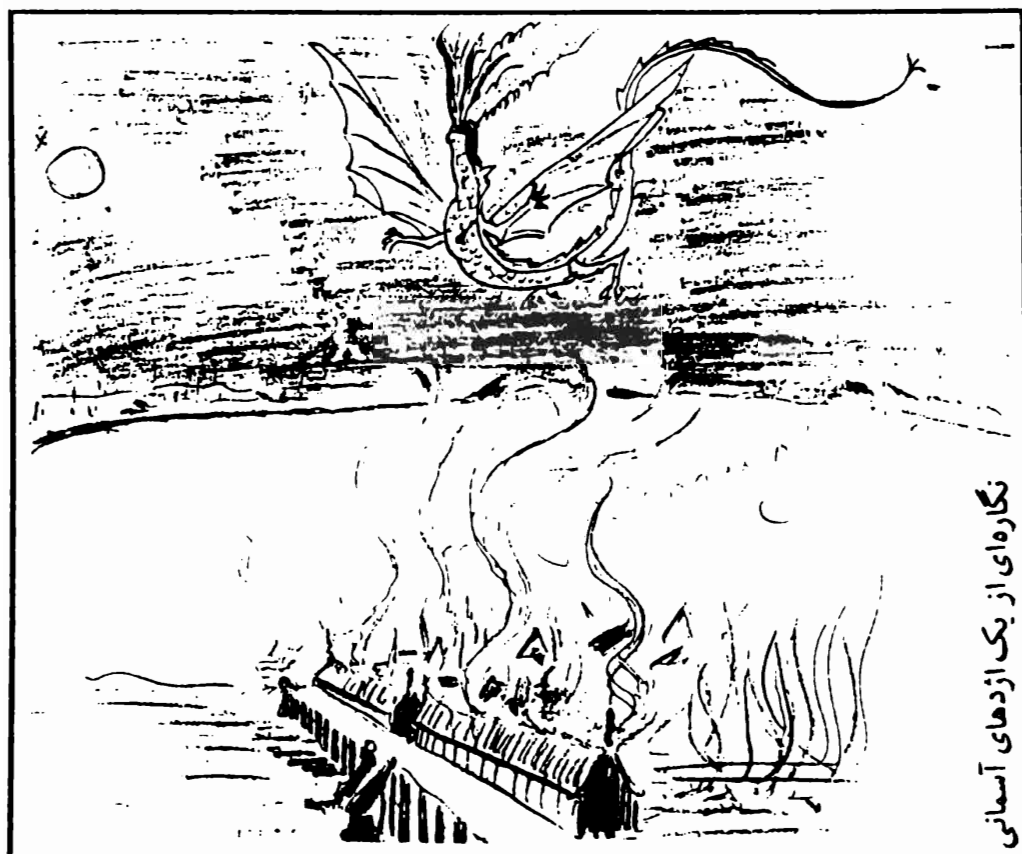
گزارش

در سال ۱۵۲۸ م، سیاره‌ای دراز گیسو با حالتی ترسناک، دنیای ما
 را متوحش ساخت و جدی‌ترین و پیشرفته‌ترین اذهان توسط این ستاره
 دنباله دار خوفناک و تهدید کننده که همچون «خنجری خون آلود» در
 آسمان می درخشید، تحت تأثیر قرار گرفتند.^۹

هوا به رنگ نیلگون یکی قبا شهاب، بند سرخ برقبای او
 (منوچهری)

یادداشت‌های گفتار هجدهم

- (۱) تورات، سفر پیدایش، باب سوم.
- (۲) بندهش، رویه ۵۹.
- (۳) زندگی و مهاجرت نژاد آریا، رویه ۴۵.
- (۴) اژدها در اساطیر ایران، رویه ۱۲ و ۱۴.
- (۵) کرده ۷، بند ۵۰.
- (۶) کتاب اشعیای نبی، باب ۱۴، آیه ۲۹.
- (۷) اژدها در اساطیر ایران، رویه ۳۲۸.
- (۸) اهریمن... سر جهی را ببوسید و این پلیدی که دشتانش خوانند، بر جهی آشکار شد — بندهش، رویه ۵۱.
- برابری دهید با بوسه ابلیس بر کتف ضحاک و رویدن مارها!
- (۹) نجوم به زبان ساده، رویه ۱۹۲.



نگاره‌ای از یکی از اژدهای آسمانی

سیمرغ و اژدها

یکی اژدها گشت پیدا ز راه
بکردش به ما روز روشن سیاه
(فردوسی)

در داستان‌ها و استوره‌ها، از مهم‌ترین نمادهای خورشید، پرند گانی
چون باز، شاهین، عقاب و سیمرغ می‌باشند و این نگرش در سروده‌های
پارسی نیز به چشم می‌خورد:
فراز چتر مروارید زان شد باز زرین
که مرغ صبحدم را یکدم نبود از ناله آرامش
غرابی کز دهان انداخت دوش آن بیضه‌های زر
ربودش از قضا ناگه عقاب آتشین پیکر
به وقت صبح چو سیمرغ آتشین شهر

زریر بال مرصع نمود بیضه زر
در ادب پارسی «جم انجم و شاهین زراندود، کنایه از خورشید
است»^۱. در سروده‌ای از حافظ، جمشید به جای خورشید آمده است:
در زوایای طربخانه جمشید فلک ارغنون ساز کند زهره به آهنگ سماع
در اوستا می‌خوانیم، فرّه شاهین پیکر جم، سه بار از او جدا شد و
به ترتیب به دست «مهر»، «فریدون» و «گرشاسب» افتاد^۲. «جم شید»،
نمودار خورشید یا جهان روشنایی بوده و تازش اثری دهاک (ضحاک) بر

جم، نمونه‌ای است از پیکار اژدها با شاهین (سیمرغ). در میان بسیاری از داستان‌های رمزآمیز باستانی، نبرد مار (اژدها) با پرنده (سیمرغ) به چشم می‌خورد که می‌تواند یادواره‌ای باشد از گزندهای یک ستاره دنباله‌دار به جهان‌روشنایی.

در داستان‌های هندی با پرنده‌ای روبرو می‌شویم به نام گارودا Garoda که با مارها و اژدهایان می‌جنگد: «او با بال‌های خود، چنان توفانی از گردوغبار ایجاد نمود که اژدهایان قادر به دیدن او نبودند و آنگاه گارودا، بر سر آنها چنان «تخم مرغ‌های خداوندی» فرو ریخت که مارها نابود شده و به تکه‌های ریز تبدیل شدند»^۳.

درباره گارودا، دو نکته در خور نگرش است: یکی، تخم مرغ‌های خداوندی که می‌تواند کنایه از سنگباران باشد؛ دوم، گارودا را که گروتمان Garutman نیز خوانده شده، می‌توان از ریشه گروتمان Garodemana اوستایی دانست. به نوشته بندهش: «گروتمان، انگر روشن خوانده شود و خورشید بدان پایه ایستد». انگر روشن به معنای «روشنی بی آغاز» یا «روشنی بی حرکت»، و برترین بهشت یا جهان روشن هرمزد است. بدین سان، گارودا - پرنده ستیزنده با اژدهایان - به عنوان نماد و مظهر روشنایی، شناسایی می‌شود و یک بار دیگر این همبستگی به دست می‌آید: پرنده = خورشید = جهان‌روشنایی.

در داستان‌های مصر باستان، «رآ» خداوند روشنایی، مانند باز زرینی دانسته شده که هر روز بر فراز آسمان پرواز می‌کند. یک بار ایزیس (زهرة) ماری را بر سر راه «رآ» نهاد و این مار، پاشنه پای «رآ» را گزید. «رآ» از درد فریادی کشید که تا آسمانها رفت. کم‌کم از فروغش کاسته شد تا اینکه پس از برآوردن آرزوی ایزیس، دگر بار جان تازه‌ای گرفت و پرتوافشان گردید.

در پاره‌ای از داستان‌ها نماد خروس را به جای سیمرغ می‌بینیم. به نوشته تاریخ بلعمی: «کیومرث یکی خروس سفید دید بر میان راه

ایستاده؛ و ماری پیش خروس آمده آهنگ وی کرد؛ و خروس بر مار حمله کرد و به غلبه او را همی زد و هر گاه که مار را بزدی، بانگ خوش کردی»^۴.

گاهی ازدها و مار به صورت کرم درمی آید؛ مانند داستان یم (جم) و چهایا (جهی)، که از نفرین چهایا، پای یم را کرم فراگرفت^۵. در دنباله داستان آمده که پدر یم، خروسی به او داد و آن خروس کرمها را از زخم برچید و درمانش کرد. در داستانهای اسکاندیناوی نیز از موجوداتی نام برده شده که در گوشت یمیر (یم، جم) می لولیدند^۶.

یادداشت‌های گفتار نوزدهم

(۱) برگرفته از: فرهنگ اصطلاحات نجومی.

(۲) زامیاد یشت، کرده ۶، بند ۳۴ تا ۳۸.

(۳) پیام آور گذشته‌ها، رویه ۱۸۷.

(۴) فرهنگ نام‌های اوستا، کتاب یکم، رویه ۳۲۷.

(۵) بنگرید به: گفتار ۹.

(۶) داستان‌های وایکینگ‌ها، رویه ۱۵.

یمیر عول نخستین بود که از پاره‌های تنش، اجزای آفرینش پدید آمد و برابر است با یم یا گیومرث.



نبرد سیمرغ با اژدها
(نگاره‌ای از چین)

۲۰

ازدها و ماه

بر فلک نور پاش رویش بس
چون قمر را سیه کند تنین
(سنایی)

با نگرش به سروده‌ای از نظامی، درمی‌یابیم که اژی‌دهاک
(ضحاک) افزون بر جمشید یا خورشید، بر ماه نیز تاخت:
نخواندی ز تاریخ جمشید شاه که آن ازدها چون فرو برد ماه
فریدون بدان ازدها باره‌مرد هم از قوت ازدهایی چه کرد^۱
آزار ماه از سوی یک مار در داستانی افریقایی نیز دیده می‌شود:
ستاره‌شامگاه (زهره) ماری را می‌فرستد تا ماه را نیش بزند. هنگامی که
مار، دستور را انجام داد، ماه سخت بیمار شد و در این لحظه بود که باران
از باریدن بازماند. دریاچه‌ها و رودخانه‌ها خشکیدند؛ گیاهان مردند و
قحطی سراسر جهان را فرا گرفت^۲.

ستاره‌دنباله‌دار که دود و سیاهی را بر زمین پوشانده و بنابراین،
خورشید و ماه را از دیده‌ها پنهان کرده بود، همچنان در یادها ماند؛
بویژه زمانی که خورشید و یا ماه پوشیده می‌شد، مردم گمان می‌کردند
که کسوف یا خسوف کار همان ازدهاست. پس به آیین‌های ویژه‌ای
دست می‌یازیدند که یادواره‌ای از غرش و فروزش ستاره‌دنباله‌دار بود،
یعنی به سروصدا و کوبیدن بر طبل و تشت مسی می‌پرداختند و

آتش بازی به راه می انداختند تا از دها بترسد و ماه یا خورشید را از کام خود بیرون نهد.

یادداشت های گفتار بیستم

(۱) نظامی، شرفنامه (بر گرفته از: از دها در اساتیر ایران، رویه ۱۷۰).

(۲) آفریقا افسانه های آفرینش، رویه ۵۰.



ارابه ماه
جام دوره ساسانی

اژدهای سه سر

در اوستا، اژی دهاک به گونه یک اژدهای سه سر نموده شده، در حالی که در شاهنامه به چهره مردی با دو مار بر شانه هایش در می آید و در هر دو روایت به دست فریدون سرکوب می شود. «در اساطیر ودایی نیز تریته (فریدون) اژدهای سه سر شش چشم «ویشوروپ» را می کشد که گاه نام دیگر او اهی، یعنی مار، معادل هندی اژی ایرانی است و گاه مانند ورتره^۱، صفت داسه دارد که یاد آور دهاک ایرانی است»^۲. درباره معنی «ویشوروپ» آمده که «یکی از معانی این اسم، ستاره دنباله دار است و این، قابل توجه می باشد»^۳.

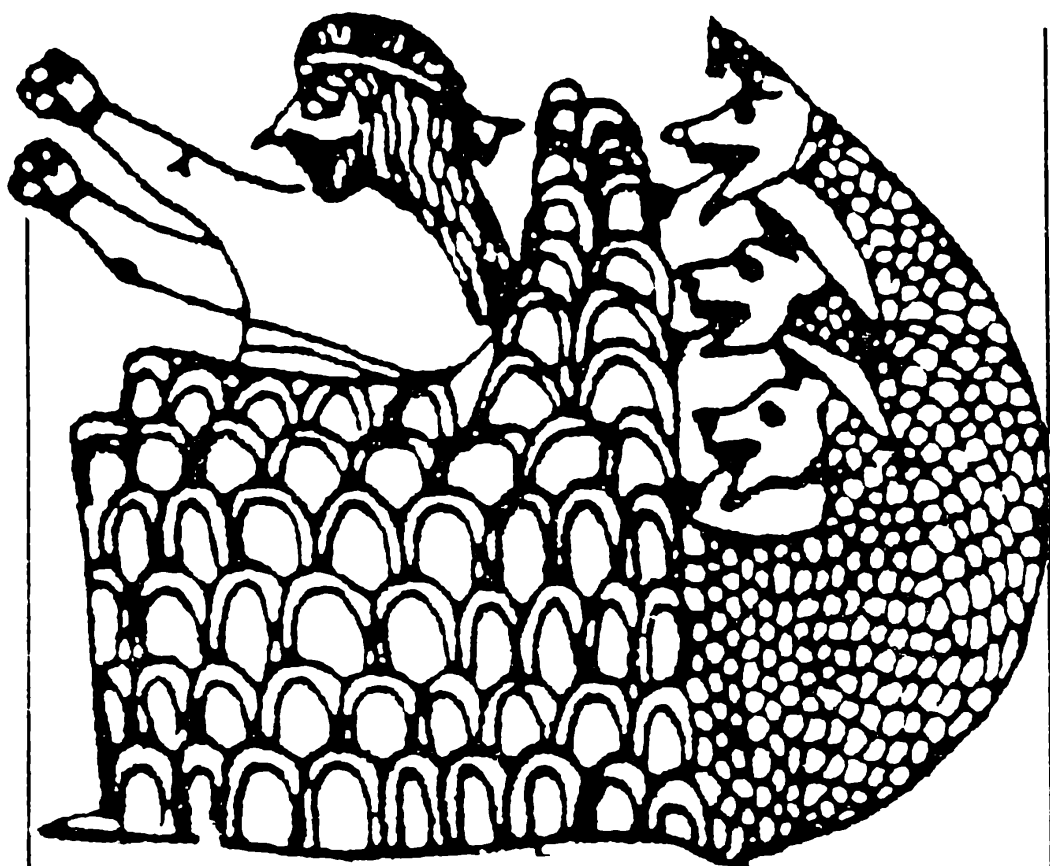
در داستان های یونانی، از هیولایی سه سر به نام «کاکوس» نام برده شده که از سه دهان او، آتش بیرون می جست و سرانجام با گرز هرکول، سرکوب می شود. همانندی نام کاکوس با «کاکوی» نبیره ضحاک (اژدهای سه سر)، درخور نگرش است. همچنین از نبردهای هرکول با این هیولاها سخن رفته است: غول آدمنخوار با سه سر و شش دست که از کمر به پایین، یک تن واحد بود؛ سگ سه سر با یالهای افراشته شیرمانندی که پر از مار بود و به جای دمب، مار بزرگی داشت. می توان چنین پنداشت که اژدهای سه سر، به شکل های دیگری مانند غول و سگ سه سر نیز دیده شده است. در روایات ایرانی، با موجودی به نام «خر سه پا» روبرو هستیم که البته سیمای اهریمنی ندارد و دارای شش چشم و نه پوزه و دو گوش و یک شاخ است. «نشانی از این سه سر را در افسانه «پرسه» نیز می توان

یافت. یکی از کارهای نمایان این پهلوان، کشتن گورگون‌ها بود. آنان سه خواهر مارگیسو بودند. این سه‌دیو سهمگین، تنها یک چشم داشتند و به نوبت از آن بهره می‌بردند. هر کس به آنان می‌نگریست، بی‌درنگ سنگ می‌شد. می‌تواند بود که مار سه‌سر آریایی، در این سه‌سر مارگیسوی یک چشم، بازتافته باشد»^۴. در یکی از سروده‌های ودایی، آگنی (خدای آتش) دارای سه‌سر نموده شده. در «زادسپرم» از قوچ سه شاخ یاد شده که باره منوچهر بود^۵.

در موزه پایتخت تایوان «یک کنده کاری حیرت‌انگیز از موجودی سه‌سر وجود دارد که به سوی یک مار در پرواز است»^۶.

یادداشت‌های گفتار بیست و یکم

- (۱) ورتره Varitra دیو خشکسالی بود و نمی‌گذاشت که باران ببارد.
- (۲) اژدها در اساتیر ایران، رویه ۱۶۱ (پهلوان اژدرکش، بهمن سرکاراتی).
- (۳) فرهنگ نام‌های اوستا، رویه ۱۸۹.
- (۴) از گونه‌ای دیگر، رویه ۴۵.
- (۵) گزیده‌های زادسپرم، رویه ۱۵.
- (۶) طلای خدایان، رویه ۱۳۵.



نگاره‌ای بر جام طلای حسنلو

(پایین دریاچه اورمیه، ۸۰۰ پیش از میلاد)

مردی سوار بر ارابه‌ای که ازدها یا سگی سه سر آن را می کشد

هوا - خدای نشوب سه مار در دست دارد
(تمدن ایرانی هیتی)





نگاره‌ای از چین که نشانگر «خدای دروازه» با دو مار بر شانه‌هایش می‌باشد و برگرفته از استوره ابرانی ضحاک ماردوش است. پارت‌ها نام «دربان بَغ» را به کار می‌بردند. در ایلام، مار، نگهبان دروازه‌ها به شمار می‌رفت.

فرجام ضحاک

تشر شکوهمند، آن دیو را به بند درکشد و با زنجیر دو رویه
و سه رویه و چند رویه از هم ناگستنی ببندد؛ چنان که گویی
هزارمرد از نیرومندترین مردان، یک مرد تنها را به بند درکشند.
(تیر یشت)

ضحاک پس از هزار سال فرمانروایی، سرانجام به دست فریدون از
پای درمی آید. به گونه‌ای که در شاهنامه آمده، ضحاک در حالی که غرق
در آهن بود و به یک دست، دشنه‌ای آبگون داشت، در کاخ خویش
به ستیز با فریدون می‌پردازد. فریدون با گرز گاو سر خود بر سر ضحاک
می‌کوبد و هنگامی که می‌خواهد کارش را بسازد، ناگهان:

بیامد سروش خجسته دمان	مزن گفت کاو را نیامد زمان
همیدون شکسته ببندش چو سنگ	بیر تادو کوه آیدت پیش تنگ
به کوه اندر به بود بند او	نیاید برش خویش و پیوند او

فریدون با چرم شیر، دست‌ها و میان ضحاک را می‌بندد و او را
به سوی کوهی به نام «شیرخوان» می‌راند و در آنجا می‌خواهد تا کار را
تمام کند که دوباره سروش می‌آید و فریدون را از این کار باز می‌دارد.
فریدون به دستور سروش:

بیاورد ضحاک را چون نوند	به کوه دماوند کردش به بند
به کوه اندرون تنگ جایش گزید	نگه کرد غاری بُنش ناپدید

بیاورد مسمارهای گران به جایی که مغزش نبود اندران
 فرو بست دستش بر آن کوه باز بدان تا بماند به سختی دراز
 ببستش بر آن گونه آویخته وزو خون دل بر زمین ریخته

همان گونه که دیدیم، سروش دو بار از مرگ قطعی ضحاک به دست فریدون، جلوگیری می کند و ضحاک سرانجام بی آنکه کشته گردد، به بند کشیده می شود. با نگرش به «دینکرد»، انگیزه زنده نگه داشتن ضحاک چنین بوده است که اگر او شکافته می شد، زمین را پر می کرد از مورگزنده و کژدم و چلپاسه و کشف و وزغ. این همان کاری بود که اهریمن در هنگام تازش خود انجام داد: «او خرفستران (خزندگان) را بر زمین هشت. خرفستران گزنده و زهر آگین چون مار و کژدم و چلپاسه و سنگ پشت و وزغ، آنگونه خزیدند و زیاد شدند که به اندازه تیغ سوزنی جای بر زمین بازماند»^۱.

کوه دماوند (البرز) نمونه ای از یک کوه مقدس است. غار بُن ناپیدا احتمالاً یادواره ای است از دهانه به جا مانده از برخورد شهابی بزرگ با زمین که همانندی بسیاری با دهانه آتشفشان دارد. کوه آتشفشان، نماد زمینی و فرودگاه اژدهایی آسمانی است که هر چند گاه و یا در فرجام جهان، دوباره سر بلند خواهد کرد. از آنجا که آن شهاب بزرگ، زمین را پوشیده از گدازه ها و یا گرد و غبار سرخ کرده بود، پس می بینیم که سرانجام رویداد، به چه زیبایی نموده می شود: «وزو خون دل بر زمین ریخته».

در داستان های یونانی از هیولایی به نام «توفون» یاد شده که این ویژگی ها را داشت: «او چنان بلند بود که وقتی در وسط دریا قدم برمی داشت، امواج بزرگ فقط تا کمی بالاتر از زانوان او می رسیدند، و چون به خشکی می آمد، ستاره ها لابلای موهای سرش گیر می کردند. منظر مهیبی داشت؛ از شانه هایش یکسد سر رویده بود، با زبان های مار گونه سیاهی که مدام می جنبیدند و چشمانی که شعله می کشیدند. بر

کتف‌های این هیولا بال‌های اردهایی روییده بود. دست‌های او چنان قدرتی داشت که می‌توانست با آنها کوه‌ها را بردارد»^۲. او هنگام نبرد با زنوس، آبشاری از تخته‌سنگ‌ها و قله کوه‌ها را به‌سویش روانه کرد. سرانجام زنوس با تندرهای خود، توفون را از پای درآورد. سپس جزیره‌ای بر او افکند. توفون برای همیشه گرفتار شد و «هنوز که هنوز است گاهی به خود می‌پیچد و خشمگینانه نعره می‌کشد و نفس آتیشینش را از دهانه آتشفشان بیرون می‌دمد. آن وقت از گدازه‌ها، جوی‌ها روان می‌شود و در مسیر خود، مزارع و تاکستان‌های زیبا را ویران می‌کند»^۳.

در داستان‌های اسکاندیناوی با خدایی شرور و نیرنگ باز به نام لوکی Loki روبرو می‌شویم که پس از آزاررسانی‌های فراوان، سرانجام به دست خدایان دیگر، گرفتار می‌شود: «لوکی را به غاری بردند و در آن سه سنگ بزرگ نهادند و در هر یک از آنها سوراخی کردند و سپس لوکی را با زنجیرهای آهنین به آن سنگ‌ها بستند. یکی از زنجیرها، زیر شانه‌ها، دیگری زیر پهلوها و سومی زیر زانوانش کشیده شد. ماری زهردار بر فراز سر او آویختند بطوری که زهرش بر صورت لوکی می‌ریخت. زن لوکی در آنجا ایستاد و جامی به دست گرفت و آن را زیر دهان مار قرار داد تا قطره‌های زهر که از دهان او فرو می‌چکیدند در آن بریزد. لیکن چون جام پر می‌گردد، ناچار است که آن را از غار بیرون ببرد و خالی کند و آنگاه زهر مار بر صورت لوکی می‌ریزد و آن را می‌سوزاند و لوکی از درد به خود می‌پیچد و چنان دیوانه‌وار تقلا می‌کند که زمین به لرزه می‌افتد و ما نیز آن را احساس می‌کنیم. لوکی بدین گونه تا پایان جهان در آن غار زندانی خواهد بود»^۴.

لوکی فرزندی داشت به نام فنریر Fenrir که گرگ بیم‌آور و نیرومندی بود. خدایان از ترس آنکه مبادا از سوی این گرگ دچار آسیب شوند به جزیره‌ای که در میان دریاچه‌ای بود رفتند و با نیرنگ، گرگ را به آنجا خوانده با بندی سحرآمیز، دست و پایش را بستند.

«گرگ بر آن کوشید که بند را پاره کند، لیکن از کوشش و تقلای خود سود نبرد. خدایان که دیدند گرگ، محکم بسته شده است و نمی‌تواند فرار کند، سر ریسمان جادویی را به سنگی بزرگ بستند و آن را در گودالی ژرف انداختند و تخته‌سنگی روی آن نهادند. گرگ که از خشم دیوانه شده بود دهانش را برای نمودن دندان‌هایش باز کرد و خواست بر روی آنان بپرد و گازشان بگیرد؛ لیکن آنها شمشیری در کام او فرو کردند و دسته شمشیر در فک بالا و نوک آن در فک پایین گرگ فرار گرفت. فزیر وحشیانه زوزه کشید و دهانش چندان کف کرد که رودی از آوارده‌هایش جاری شد و تا پایان کار خدایان چنین خواهد بود»^۵.

درخور نگرشست که در داستان‌های اسکاندیناوی، نماد گرگ به جای اژدها نیز به کار رفته است. این رمز‌گشایی را مدیون فردوسی هستیم که در داستان گشتاسب، به آن اشاره کرده است:

یکی گرگ بیند به کردار نیل	تن اژدها دارد وزور پیل
همی اژدها خوانم آن‌را نه گرگ	تو گرگی مدان آن‌هیون سترگ
اگر بر من این اژدهای بزرگ	که خواند و را ناخر دمند گرگ
چونزدیک شد بیشه و جای گرگ	بترسید «میرین» ز گرگ سترگ
به گشتاسب بنمود به انگشت راست	که آن اژدها را نشیمن کجاست
چو گرگ از در بیشه او را بدید	خروشی به ابر سیه بر کشید
چو گشتاسب آن اژدها را بدید	کمان را بمالید و اندر کشید

فرجام ضحاک و آشوبگران یاد شده، از همسانی و هم‌ریشگی آشکاری برخوردار است و این نمادها به چشم می‌خورد: مار و اژدها، غار و گودال ژرف، روان شدن خون و گداره و زهر، سنگ و زنجیر. ناگفته نماند که در این داستان‌ها، از سرکشی دوباره آشوبگران در پایان جهان و سرکوبی همیشگی آنان، سخن رفته است. درباره ضحاک گفته شده: «بدان جای که فریدون او را گرفت، به کشتن نتوانست؛ پس او را به کوه دماوند بیست. چون هرزه شود، سام (گرشاسب) خیزد و او را به گرز زند

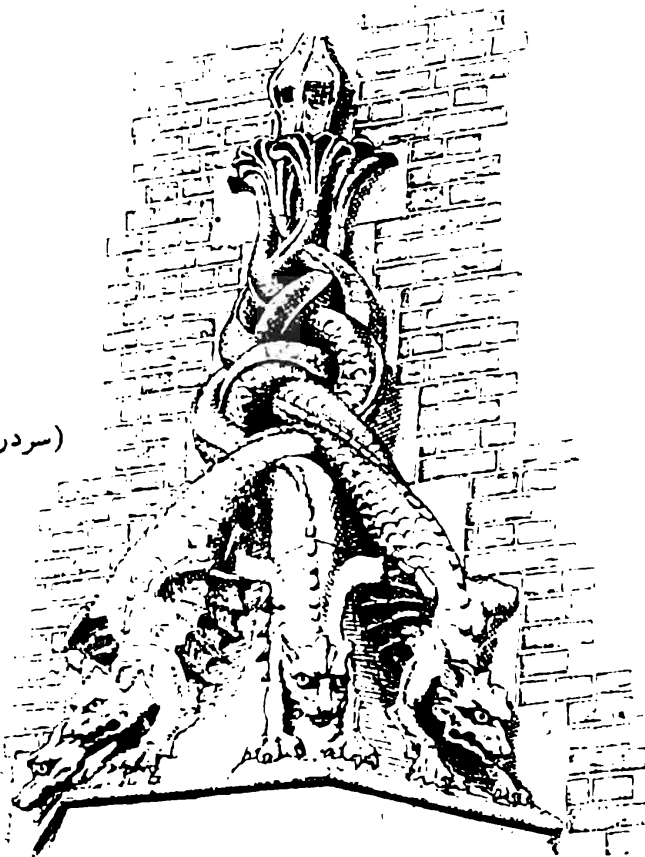
و گُشد»^۶. رازی که می‌بایست به بررسی کشیده شود، اینست که مرداس (پدر ضحاک)، گرشاسب و رستم نیز در فرجام کار خویش، به چاه فرو افتاده‌اند.

یادداشت‌های گفتار بیست و دوم

- (۱) پژوهشی در اساتیر ایران، رویه ۵۴ و ۵۵.
- (۲) و (۳) اساتیر یونان، رویه ۶۵ و ۷۰.
- (۴) داستان‌های وایکینگ‌ها، رویه ۱۲۴ و ۱۲۵.
- (۵) پیشین، رویه ۴۴ و ۴۵.
- (۶) پژوهشی در اساتیر ایران، رویه ۱۸۷.

گرگ - مارها

(سردر پنجره کتابخانه‌ای در لندن)



د گردیسی ازدها

پیدا است که اورمزد، جمشید و فریدون و کاووس را بیمارگ
آفرید و اهرمن چنان آنان را تغییر داد که معروف است.
(مینوی خرد)

با نگرشی ژرف به رابطه جم - ضحاک و ضحاک - فریدون،
دریچه‌های نوینی را می‌توان گشود. تا زمانی که جم، سرشت نیک خود را
می‌نمایاند، او را به چهر جم شید و زیبا می‌بینیم که از فرۀ ایزدی
برخوردار است. پس از آنکه به یزدان، خیره‌سر و گردنکش می‌شود،
نماد ضحاک پا به میدان می‌گذارد. به گونه‌ای که در شاهنامه آمده،
همزمان با گسسته شدن «فر» از جمشید، ضحاک پدر خود را در چاه
می‌افکند؛ که تفسیر آن، چیرگی تیرگی بر روشنی است. درخور نگرش
اینکه، ضحاک نیز در آغاز، دارای ویژگی‌های نیکوست:

شب و روز بودی دو بهره به زین ز راه بزرگی، نه از راه کین

هنگامی که ابلیس، او را به کشتن پدر، برمی‌انگیزاند:

چو ضحاک بشنید اندیشه کرد ز خون پدر شد دلش پر ز درد

به ابلیس گفت: این سزاوار نیست دگر گوی کاین از در کار نیست

اما سرانجام، وسوسه‌های ابلیس کارگر می‌شود و ضحاک پدر خود
را نابود می‌کند. از سوی دیگر، رابطه ضحاک - فریدون، می‌تواند
نشانگر د گردیسی شگفت‌انگیزی باشد. یکی از ویژگی‌های ضحاک،

آگاهی او از جادوگری است:

- هنر خوار شد جادوی ارجمند نهان راستی آشکارا گزند
- بپروردشان از ره بد خوئی بیاموختشان تُنبیل و جادویی
- چنان بُد که ضحاک جادو پرست از ایران به جان تو یازید دست
جالب اینجاست که فریدون برای نبرد با ضحاک، از همان افزار
بهره می جوید؛ البته افسونگری فریدون، ایزدیست. پیش از نبرد با
ضحاک، یک شب، سرش:

سوی مهتر آمد بسان پری نهانش بیاموخت افسونگری
که تابندها را بداند کلید گشاده به افسون کند ناپدید
فریدون بدانست کآن ایزدیست نه آهرمنی و نه کاربیدیست
زمانی که دو برادر فریدون، برای کشتن او، سنگ بزرگی را
به سویش رها کردند، وی:

به افسون همان سنگ بر جای خویش بیست و نعلطید یکذره پیش
همچنین هنگامی که پسران فریدون می خواهند به خواستگاری
دختران شاه یمن بروند، از آموزش های افسونگری آگاه می شوند و آنها
را به کار می بندند. پس از بازگشت از نزد شاه یمن، پسران فریدون با
آزمایشی از سوی پدر خود روبرو می شوند؛ فریدون، هماورد اژی دهاک،
خود را به چهر اژدها درمی آورد که شاید نشانه ای است از دگردیسی
فریدون به ضحاک!

چو از باز گردیدن آن سه شاه شد آگه فریدون پیامد به راه
بیامد بسان یکی اژدها کزوشیر گفتی نیابد رها
خروشان و جوشان به خشم اندرون همی از دهانش آتش آمد برون
در وداها از زبان «اندرا» می خوانیم: «من اندرای نگهبان آتشم و
برای تریته (فریدون) یار خود، پنجه های اژدها را آفریدم»^۱. آیا فریدون،
اژدهایی مقدس بوده است؟

نماد مردوک، هماورد تیامات (اژدهای آشوبگر) نیز اژدهاست^۲.

در یک حماسه یوگسلاوی، پهلوانی به نام ووک (شاه-اژدها) که می تواند خود را به چهار اژدها در آورد، با اژدهایی سهمگین می جنگد.^۳ در تورات نیز جنگ اژدهایان را به گونه ای نمادین می بینیم: هارون و جادوگران فرعون، عصای خود را تبدیل به اژدها کردند «ولی عصای هارون، عصاهای ایشان را بلعید»^۴.

دگرذیسی اژدها، در داستانهای بازآفرینی شده، به گونه آمیزش بازماندگان اژدها و شاه-پهلوان اژدهاستیز درآمده است. به گفته شاهنامه، ضحاک دارای نبیره ای بود به نام «کاکوی» یا «کرکوی» که در هنگام جنگ سلم با منوچهر، به یاری سلم می آید:

کنون سلم را رای جنگ آمدست که یارش ز دژ هocht گنگ آمدست
نبیره جهاندار ضحاک بود شنیدم که کاکوی ناپاک بود
از سوی دیگر، هنگامی که سام به انگیزه پذیرش منوچهر با پیوند زال و رودابه، دلاوری های خود را به یاد او می آورد، از کاکوی (کرکوی) اینچنین می گوید:

نبیره جهاندار سلم سترگ به پیش اندر آمد به کردار گرگ
جهانجوی را نام کرکوی بود یکی سروبالا نکوروی بود
ز مادر هم از تخم ضحاک بود سر سروران پیش او خاک بود^۵
بنابراین با نگرش به نیانامه کاکوی، به نمودار (۱) دست می یابیم.
منوچهر در پاسخ به درخواست سام می گوید:

فریدون ز ضحاک گیتی بشت که مهراب کابل ز تخمش بجست
نباید که او یابد از تورها که او مانده از تخم اژدها
اما سرانجام پیوند زال و رودابه، پا می گیرد و رستم به دنیا می آید.
در جایی از زبان رستم می خوانیم:

همان مادرم دحت مهراب بود کزو کشور سند شاداب بود
که ضحاک بودش به پنجم پدر ز شاهان گیتی برآورده سر
با نگرش به اینکه گرشاسپ جم، پدر سام دانسته شده، نمودار (۲)

به دست می آید.^۶ از یک دیدگاه، پیوند زال و رودابه نشان می دهد که دیو و خدیو، دو روی یک سکه هستند. نکته دیگر اینکه نگاره درفش رستم، یک اژدها بود و این، وابستگی رستم به اژدها (اژی دهاک) را می رساند و راز شگرفی است که کمتر به بررسی کشیده شده است.

نظرات

«عبور زمین از میان گازها، غبار و شهاب های دُم ستاره دنباله دار، موجب اختلال در حرکت چرخشی و سپس انحراف در مسیر حرکت زمین شد. زمین در حال خارج شدن از میان گازهای دُم ستاره، چنین می نمود که مسیر حرکت چرخشی را تغییر داده است و ستونی از دود به سوی مخالف افق حرکت می کرد. این ستون دود، مثل یک مار غول پیکر در حال حرکت به نظر می رسید. در همین هنگام بین دُم و رأس ستاره دنباله دار که زمین بین آنها ارتباط برقرار کرده بود، چندین تخلیه الکتریکی بسیار قوی مبادله شد و همین منظره بود که از زمین مانند جنگ بین یک ستاره درخشان با ستونی از دود تاریک به نظر می رسید. تخلیه های الکتریکی، ستون را از هم درید و به تکه های کوچک بشمار تبدیل ساخت. این فعل و انفعال، ضمناً با بارانی از شهاب ها بر روی زمین همراه بود. در مجموع چنین می نمود که هیولای عظیم آسمانی از کره درخشان شکست خورده و جسد او در دریا، یا هر جای دیگر که شهاب ها نزول می کرد، دفن می شود. حوادثی که در آسمان می گذشت، از زمین به صورت مبارزه ای بین یک هیولای شرور با ظاهر مار، از یک طرف، و خدای روشنایی از طرف دیگر، دیده می شد؛ که سرانجام در این جنگ، خدای روشنایی، هیولای بدکار را گرفتار کرد و به این ترتیب، جهان را نجات داد. در این منظره، دُم ستاره دنباله دار که در اثر مواد

خروجی از ستاره در حال اشتعال، مرتباً به عقب و جلو می‌رفت، به صورت یک جرم جداگانه و دشمن رأس ستاره (که آن هم یک جرم جداگانه به نظر می‌رسید) دیده می‌شد»^۷.

چونکه بیرنگی اسیررنگ شد موسنی با موسنی در جنگ شد
(مولانا)

یادداشت‌های گفتار بیست و سوم

- (۱) گزیده ریگ‌ودا، رویه ۱۷۲.
- (۲) آیین‌ها و افسانه‌های ایران و چین باستان، رویه ۱۸۵.
- (۳) مقدمه بر فلسفه‌ای از تاریخ، رویه ۶۸.
- (۴) سفر خروج، باب ۷، آیات ۸ تا ۱۳.
- (۵) در شاهنامه درباره کشته شدن کاکوی با دوگانگی روبرو می‌شویم، زیرا این کار هم از سوی منوچهر و هم از سوی سام انجام گرفته و هر دو، به یک شیوه، کاکوی را به خاک می‌اندازند.
- (۶) اگر دو نمودار را با هم برابری دهیم، می‌توانیم مهرباب را نبیره کاکوی بدانیم: ۱- ضحاک ۲- دخت ضحاک ۳- کاکوی ۴- پوریا دخت کاکوی ۵- مهرباب.
- (۷) و جهان واژگون شد، رویه ۱۲۸ تا ۱۳۰.

نمودار (۲)		نمودار (۱)	
ضمحاک	جم	فریدون	ضمحاک
	گرشاسپ	سلم	
مهرباب	سام	(پورسلم)	(دخت ضحاک)
رودابه	زال	کاکوی (کرکوی)	
رستم			

اژی شاخدار

باز آفرینی و بازتاب نبرد فریدون با اژی دهاک (ضحاک) را می‌توان در داستان نبرد گرشاسب با اژی شاخدار دید. در «روایت پهلوی» از زبان گرشاسب خطاب به اهورامزدا می‌خوانیم: «من، اژدهای شاخدار را بکشتم که اسب‌اویار (بلعنده) و مرد‌اویار بود و او را دندان، همچند (برابر) بازوی من بود و او را گوش، همچند چهارده کلبه نم‌دین بود و او را چشم، همچند گردونه‌ای بود و او را شاخ، همچند شاخه‌ای بلند بود. من به اندازه نیم‌روز بر پشت وی همی تاختم تا سرش را به دست آوردم و گریزی بر گردن وی زدم و بکشتم. اگر من آن اژدها را نکشتمی، آنگاه همه آفرینش تو نابود شدی و تو هرگز چاره‌اهریمن، ندانستی»^۱.

اژی شاخدار، یکی از چهره‌های اهریمن و همان ستاره دنباله‌دار شاخ است که در گفتار دهم به آن اشاره شد. از آنجا که اژی را با نام «دروغ» نیز می‌خواندند، پس شاید بتوان ریشه‌زیانزد «دروغ شاخدار» و نیز «شاخ غول شکستن» را یافت. آیا غول بی‌شاخ و دم، کنایه از ستاره دنباله‌داری بود که سر و دم آتشینش را از دست داده بود؟ فردوسی درباره دروغ گفته است: «دروغ آتشی بد بی‌فروغ». شاید اسب شاخدار (نماد دروغ در نزد اروپائیان) نیز از همین زمینه است، بویژه که اهریمن (دروغ) از سوی تهمورث، به چهر اسب درمی‌آید. آیا آن هیولای شاخدار در کنده کاری‌های تخت جمشید که به دست داریوش از پای

درمی آید، دروغ شاخدار نیست؟

از سوی دیگر، نمایه‌های گرشاسب، نشان از ستاره‌ای دنباله‌دار دارد. در یشت‌های اوستا گرشاسب را «بلند گیسو و گرزدارنده» خوانده‌اند. در «روایت پهلوی» می‌بینیم که دیو «گندرو» ریش گرشاسب را به چنگ می‌گیرد و او را به جنگ می‌کشد. افزون بر این، در هر جایی که گرشاسب گام می‌نهد، آتش، آن جای را فرو می‌گرفت. اینک به دو یادواره از ستارگان دنباله‌دار می‌نگریم:

«وسپازیین (امپراتور روم) هنگام پیدایش یکی از ستاره‌های دنباله‌دار به دوستان خود گفته بود که: به هیچ وجه بیم و هراس به خود راه ندهید. آزار این ستاره دراز گیسو متوجه من نخواهد شد، بلکه این ستاره، همسایه ما، پادشاه پارت‌ها را تهدید می‌کند، زیرا او مودار و من بیمو هستم!

پلین (طبیعی‌دان رومی) ستارگان دنباله‌دار را اینگونه نموده بود: ریشدارها، گیسوان خود را به صورت ریشی با عظمت، آویزان می‌کنند. زوبین خود را به سرعت برق پرتاب می‌کنند و اگر زوبین آنان کوتاه باشد، حالت یک شمشیر را به خود می‌گیرد»^۲.

نگرش به ویژگی‌های گرشاسب، نشانگر دگردیسی وی می‌باشد. او، آذر (پسر هرمزد) را از میان برد؛ با یک دیو-زن به نام پری خشثیتی^۳ Khnathaiti که جایگاهش در کابل بود، در آمیخت. «می‌توان گمان کرد که گناه گرشاسب در کشتن آتش (آذر)، مربوط به پیوستن با این دیو زن است»^۴.

گناهکاری گرشاسب که کشتن آذر بود، همانندی بسیار با کردار ایزد اندرا دارد:

«وقتی اندرا، عفریت «وریترا» را کشت، چون آن عفریت از ذات براهمن یعنی طبقه روحانی بود، اندرا ناگزیر شد مدت‌ها پنهان گردد و قربانی کند تا گناهش پاک شود»^۵.

بررسی ژرف استوره‌های فریدون - ضحاک یا گرشاسب - اثری شاخدار، پرده از رازهای نهفته‌ای درباره دیو - خدیوی ایزدان برمی دارد و بی پایه نیست که در عرفان ایران به شیطان از دیدگاهی دیگرگون، نگریسته شده است.

یادداشت‌های گفتار بیست و چهارم

(۱) پژوهشی در اساتیر ایران، رویه ۱۸۲.

(۲) نجوم به زبان ساده، رویه ۱۹۰ و ۱۹۳.

(۳) آیا واژه خناس از این ریشه است؟ «از خناس به عنوان لقب یا نام و یا صفت شیطان استفاده شده است. خناس در لغت به معنای بسیار مخفی شونده بعد از ظهور و پیداشدن، آورده شده و به همین مناسبت ستارگان هم خنس نامیده شده‌اند» — شیطان در ادبیات و ادیان، رویه ۱۱۶.

(۴) پژوهشی در اساتیر ایران، رویه ۱۸۸.

پیوند با دیو-زن را در این داستان‌ها می‌توان دید:

الف) جم هنگام فرار از برابر ضحاک، ناخواسته با یک ماده دیو زناشویی می‌کند و:

همان میمون پدید آمد در آن روز ز جمشید وز آن «جن جهانسوز»

ب) زال، دختری را به پیوند خود درمی آورد که از بازماندگان ضحاک است.

پ) زناشویی رستم (تهمتن) و تهمنه را نیز می‌توان در این رده، جای داد.

به نوشته «لوفر دل‌اشو»: آنچه به نگاه اول، داستانی عشقی می‌نماید، شرح

مضمونی کیهانی و جهانی است — زبان رمزی افسانه‌ها، رویه ۹۸.

(۵) گزیده ریگ ودا، مقدمه، رویه ۸۰.

یادمان‌های اژدها

در سرتاسر دنیا، یادها و یادگارهایی دربارهٔ اژدهای آسمانی به جای مانده است؛ بویژه در چین که نماد اژدها مهمترین نشانه آیینی در آن سرزمین به شمار می‌رود. در ایران، کیش «مهر» با مار و اژدها پیوند نزدیکی دارد.

در ایلام، مار از توجه ویژه‌ای برخوردار بود. نکته‌های مربوط به مار در بسیاری از جنبه‌های تمدن ایلامی به چشم می‌خورد. در ظروف سفالین هزاره سوم و چهارم پ.م، تصاویر فراوانی از مار دیده می‌شود. شکل مار بر روی سر کوزه، بر روی سرپوش ظروف، به عنوان حفاظتی علیه چشم‌زخم و آزار شیطان به کار می‌رفت. یا به عنوان محافظ دروازه‌ها به شمار می‌آمد. مارها را در حجاری‌های پادشاهان می‌بینیم که در پیرامون مهراب یا بر روی دسته‌های تبر و عصای سلطنتی و مانند آنها، حلقه زده‌اند. از روزگار باستان تصویر مار در پیرامون درخت زندگی در ایلام سان داده شده و مظهر باروری، و عبارت از دو مار در حال حفت‌گیری بوده که تا مصر نیز برده شده است. تصویر مار با سر انسانی، حاکی از آن است که به این خزنده جنبهٔ خدایی می‌دادند.^۱

قوم باسک اعتقاد به یک مار هفت سر اسانیری دارند به نام «ارین سوژ» که آنها را به ستایش مار در آنسوی اقیانوس اتلس که بین قبایل آرتک مرسوم است، پیوند می‌دهد.^۲ ماران بسیاری در لوحه‌های طلایی تونل‌های زیرزمینی واقع در «پرو» و «اکوادور» وجود دارد. مارانی که

از اهرام بالا می‌روند و قله‌ها را فتح می‌کنند. مارانی که در حال پرواز به کهکشان‌ها هستند و خط سرخی از آتش به دنبال خود دارند. مارانی که بر سر خدایان قرار گرفته‌اند.^۳ در سرزمین «داهومی»، یک صحنه نقاشی اولیه، دسته‌ای نیایشی را نشان می‌دهد که در رأس آن، پادشاه همراه با زنان خود هدایایی به «خدا - مار» تقدیم می‌دارد. کاهنان پرستشگاه این بت مار گونه، دوشیزگان جوانی بودند که به عقد ازدواج مار درمی‌آمدند. در تمدن‌های آمریکای مرکزی، همه جا پرستش دیرینه مار به چشم می‌خورد. در «گواتمالا» خدای اقوام «کاک چک» عنوانی عجیب داشت: «مار زاینده جایگاه خفاشان». پرستندگان این خدا، معتقد بودند که وی قادر است موجودات زنده را ناپدید کند. در جزایر «فیجی»، یکی از مهم‌ترین خدایان محلی، «دِری» نام داشت و به صورت ماری خفته تصویر می‌شد. بر اساس اعتقادات سنتی، این خدا سری به شکل مار داشت و بقیه اندامش از سنگ بود.^۴

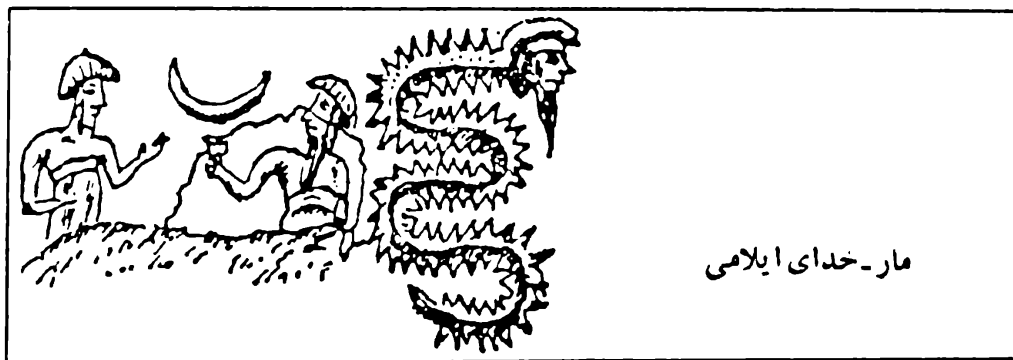
یادداشت‌های گفتار بیست و پنجم

(۱) ایلام (دین، هنر و فرهنگ): چیستا، اسفند ۶۸ و فروردین ۶۹، رویه ۸۱۶.

(۲) اسرار اتلانتید، رویه ۳۲.

(۳) طلای خدایان، رویه ۵۵.

(۴) اسرار انجمن‌های محرمانه، رویه ۱۲۵ و ۱۲۶.



مار - خدای ایلامی



هفت خدای کیهان

نبرد خدایان

خورشید، ماه و پنج سیاره شناخته شده منظومه خورشیدی (تیر، ناهید، بهرام، هرمزد، کیوان) از دیرباز مورد توجه و ستایش، یا نکوهش بوده اند. با نگرش به نوشته های کهن ایرانی، با گونه ای دوگانه نگری به سیارات روبرو می شویم. در حالی که در «اوستا» سیاراتی مانند بهرام و ناهید دارای سرودگان (یشت) ویژه ای هستند و ستایش شده اند، در «بندеш» از سیارات به عنوان یاوران اهریمن، یاد شده است و آمده که آنها، زمین و آسمان را به آشوب کشیده بودند. در «ایللیاد» از نبرد خدایان (سیارات) سخن رفته است و همه اینها نشان می دهد که در گذشته ای دور، کره زمین در مدار خود دچار بی نظمی شده و یا، با سیارات دیگر برخورد کرده؛ و حتی این برخوردها چند بار، روی داده است.

در یکی از آثار افلاتون به نام «تیمائوس»، یک کاهن مصری به یکی از یونانیان چنین می گوید:

«شما مردمان یونان، از حیث روح، کودکید زیرا روح شما از هر گونه بینشی که بر پایه تاریخ کهن استوار باشد خالی است و هیچ گونه دانشی که بر اثر گذشت زمان، رنگ کهنگی به خود گرفته باشد، در شما نیست. مثلاً در شهر شما می گویند، یک بار «فانتون» پسر «هلیوس»، سوار ارابه پدرش شد و چون نمی دانست ارابه را چگونه در راهی که پدرش همیشه می رفت براند، همه چیز در روی زمین دچار آتشی

گردید و خود او نیز به ضربه صاعقه کشته شد. گرچه این سخن در ظاهر به افسانه و داستان می ماند، اما حقیقتی در آن نهفته است و آن، تغییری است که گاه به گاه در فواصل زمانی بسیار طولانی، در جهت گردش اجرام آسمانی که به گرد زمین می گردند روی می دهد و سبب می شود که هر چه روی زمین است، طعمه آتش گردد»^۱.

ناهنجاری و دگرگونی در مدار سیارات، به روشنی در «بند هش» به چشم می خورد. سیارات که «اباختران» نامیده می شدند، آرایش پیشین خود را از دست دادند و حرکتشان گاه تند، گاه کند و حتی گاهی ایستا بود^۲. از این رو به اباختران، هرزه می گفتند زیرا به هر سو می رفتند و نظمی نداشتند. «سیارات با بسیاری از دیوان، در سپهر به هم برخوردند»^۳. همراه اباختران، پریان و جادوان، یعنی سنگ های فراوان و فروزان آسمانی، فرو ریختند که به شکل «گوچهر» و «موش پری» و اردها بودند^۴.

در «جاماسپ نامه» آمده است که جمشید، هفت پری آشوبگر را که از ستاره ای به ستاره دیگر می رفتند، در بند کرد^۵. در رساله «علمای اسلام» این پریان را به گونه دیوان هفتگانه ای می بینیم که با بند مینوی به سپهر بسته می شوند^۶. بند مینوی اشاره ظریفانه ای است به نیروی جاذبه^۷. به نوشته «مینوی خرد» هفت سیاره یا اباختر از سوی اهریمن آفریده شده اند:

«آن هفت سیاره به منزله هفت سپاهبد از جانب اهرمن خوانده شده اند. و همه آفریدگان را آن هفت سیاره شکست می دهند و به دست مرگ و هرگونه آزار می سپارند»^۸.

با نگرش به نوشته های کهن، گاهی نبرد اصلی و عمده میان دو «خدا - سیاره» درمی گرفت. برای نمونه:

بند هش: کیوان — هر مزد^۹

ایلیاد: بهرام — ناهید^{۱۰}

داستان مصری: بهرام — کیوان^{۱۱}

داستان هندی: ماه — هرمزد^{۱۲}

بهمن یشت: هرمزد — ناهید^{۱۳}

در روزگار باستان برای هر یک از پنج سیاره، و نیز ماه و خورشید، پرستشگاه‌های ویژه‌ای برپا کرده بودند^{۱۴}. همچنین به گاهشماری هفته می‌توان اشاره کرد که هر روز به نام یکی از هفت خداوندگار باستانی می‌باشد^{۱۵}. جلوه دیگری از هفت اباختر (سیاره) در داستان‌های رستم و اسفندیار به گونه «هفت خان» دیده می‌شود.

فناوری

سیارات منظومه خورشیدی دارای فاصله‌ای منظم نسبت به خورشید و یکدیگر هستند. با نگرش به این منظومه، میان سیارات بهرام و هرمزد، جای خالی سیاره منفجرشده‌ای به چشم می‌خورد که مدار آن توسط ده‌ها هزار پاره‌سنگ یا سیارک، پر شده است. هنوز دانشمندان به درستی نتوانسته‌اند چگونگی انفجار این سیاره را دریابند^{۱۶}.

از سوی دیگر: «حرکت وضعی سیاره‌ها هم متضمن مسئله‌هایی است. تصور می‌رود که همه سیاره‌ها باید در جهت خلاف حرکت عقربه‌های ساعت (برای ناظری که از نقطه‌ای بالای قطب شمال نگاه کند) بچرخند و محور آنها بر صفحه حرکت انتقالی آنها حول خورشید عمود باشد. این مطلب برای خورشید و برجیس (هرمزد) دو عضو بزرگ منظومه، راست است، اما برای آن‌های دیگری که می‌توانیم سطح حرکت وضعیشان را اندازه بگیریم، اختلافی معماگونه در میان است^{۱۷}. چیزی که براستی اخترشناسان را شگفت‌زده کرد، این بود که دوران ناهید (زهره) در جهت نادرست بود. ناهید (برای کسی که از خیلی بالای قطب نگاه

کند) در جهت عقربه‌های ساعت، یعنی از شرق به غرب می‌چرخد، در حالی که سیاره‌های دیگر، جز اورانوس، از غرب به شرق دوران می‌کنند. مانند آن است که ناهید بر روی سرش ایستاده باشد و قطب شمالش پایین و قطب جنوبش بالا باشد. چرا؟ هنوز کسی نتوانسته است توضیحی بدهد»^{۱۸}.

افزون بر این: «دو مورد بسیار مهم را باید همیشه در مدنظر داشت. یکی اینکه سطح مدار سیارات تا میزان قابل توجهی از سطح استوای خورشید به دور است مگر مدار عطارد (تیر) که تقریباً منطبق بر استوای خورشید است. دیگر اینکه سرعت و نحوه گردش سیارات به دور محور خود، چنان نیست که با اعمال نیروی مد خورشید، تفسیر شود»^{۱۹}.

یادداشت‌های گفتار بیست و ششم

(۱) دوره آثار افلاتون، جلد ۳، رویه ۱۸۳۰.

(۲) همه نظام زمان را که مربوط به اختران است، چونان که به چشم‌دید پیدا است، بیاشوبند: فراز را فرود آورند، کاسته را افزون کنند و حرکت ایشان بیر به چون اختران است، زیرا باشد که تیز، باشد که کند، باشد که بازپس رونده، باشد که ایستاده‌اند. ایشان را اباختران نامیدن، از آن است که نه اخترند — بندهش، رویه ۵۹.

(۳) نخستین انسان و نخستین شهریار، رویه ۲۱.

(۴) جادوان و پریان با اباختران هرزه مرگ آور. بر ضد اختران... آمدند. آن اباختران که در سپهر تازند، به بس و بس شمار به نبرد ایستند، که کمالگان ایشان آن هفت‌اند؛ و با سر و دنب گوچهر و موش‌پری دنب‌دار ده بآسوند... از ایشان به آب و گیاه و دیگر آفریدگان که مادی‌اند... بدی‌ها و تباهی‌ها همی رسد — بندهش، رویه ۵۶ و ۱۲۲.

پنج اباختران و بسیار تار پیکران به چهره و رخسار اردها، در پهنه اندروای (فضا) تازش داشتند، و خواندن و غرش مزنا (دیوان بزرگ) شگفت بود —

گزیده‌های زادسپرم، رویه ۶.

(۵) برای آگاهی بیشتر بنگرید به: فرهنگ نام‌های اوستا، کتاب ۳، رویه

۱۵۲۸ + نخستین انسان و نخستین شهریار، جلد ۲، رویه ۳۲۴.

(۶) بنگرید به: چیستا، آذر ۱۳۶۹، رویه ۳۴۱.

(۷) نام اهریمنی این دیوها و برابر اهورایی آنها در متن رساله، چنین است:

۱- زئریج (زیرج) = ماه ۲- تریج (تیرج) = تیر ۳- نانگه‌نیت (نانکیش) = ناهید

۴- ترمذ = (خور) شید ۵- خشم = بهرام ۶- سیج = هرمزد ۷- بیژ (بیش) = کیوان.

در بندهش، بجز سه دیو آخر، نام این دیوها با کمی دگرگونی آمده است

که می‌توان این گونه رده‌بندی کرد: ۱- زریز ۲- تریز ۳- ناگه‌یس ۴- ترومذ ۵-

اندر ۶- ساوول ۷- اکومن.

درباره این نامها، نکاتی چند درخور نگرش است:

الف - زریز (اوستایی: زئیری) به معنای سبزرنگ دانسته شده و گنبد معبد ماه

نیز به همین رنگ بود. معمولاً زریز را همراه تریز (اوستایی: تئوروی) نام برده‌اند.

این همبستگی تیر و ماه را در «تیریش» نیز می‌توان دید: «ماه... را می‌ستایم تا

ستاره شکوهمند (تیر) به همراهی ماه، شکوه به دلیران، ارزانی دارد» — کرده یکم،

بند ۱.

ب - اندر یا ایندرا، نام ایزد بهرام در میان ایرانیان هندی بوده و به آسانی با

دیو خشم، برابری داده می‌شود. دیو خشم دارای درفش خونین است. بهرام نیز

«درفش دار ایزدان مینوی است» و رنگ ویژه‌اش، سرخ می‌باشد.

پ - نام اکومن (کیوان) همانندی بسیار با خوانش بابلی کیوان یعنی کیمانو

دارد. همچنین شباهت نام دیگر کیوان، «کش» با «بیش» درخور نگرش است.

(۸) مینوی خرد، رویه ۲۳.

(۹) بنگرید به: گفتار ۳۱.

(۱۰) بنگرید به: گفتار ۲۸.

(۱۱) در یک داستان باستانی مصر، آمده است: «نوئیت» مادینه خدای

آسمان و «سیبو» نر خدای زمین، دارای پنج فرزند می‌شوند که می‌تواند کنایه از

پنج سیاره باشد. نخست، اوزیریس (کیوان) که رنگی تیره و اندامی درشت داشت. دوم، هروریس (هرمزد). سوم، ست (بهرام) که زلفی سرح داشت. چهارم، ایزیس (ناهید) و پنجم، نفتیث (نبو، تیر). ست که زورگو و بدخوی بود بر اوزیریس که پادشاه بود شورید و با او به نبرد پرداخت. — برای آگاهی بیشتر بنگرید به: داستان‌های مصر باستان، رویه ۳۳.

(۱۲) و (۱۳) بنگرید به: گفتار ۳۱.

(۱۴) نظامی گنجوی در «بهرام نامه» آورده است که برای «بهرام گور»، باره‌ای بزرگ ساختند و هفت گنبد در آن بنا کردند:

هفت گنبد درون آن باره	گردد بر طبع هفت سیاره
رنگ هر گنبدی ستاره‌شناس	بر مزاج ستاره کرده‌قیاس
گنبدی کوز قسم کیوان بود	در سیاهی چو مشگ پنهان بود
و آنکه بودش ز مشتری پایه	صندلی داشته رنگ و پیرایه
و آنکه مریخ بست پرگارش	گوهر سرخ بود در کارش
و آنکه از آفتاب داشت خبر	زرد بود از چه از حمایل زر
و آنکه از زیب زهره یافت امید	بود رویش چو روی زهره سپید
و آنکه بود از عطاردش روزی	بود پیروزه گون ز پیروزی
و آنکه مه کرده سوی برجش راه	داشت سر سبزی ز طلعت شاه
بر کشیده بر این صفت پیکر	هفت گنبد به طبع هفت اختر

به نوشته مسعودی: «بیت الحرام» از جمله هفت خانه بزرگ بود که به نام ستارگان، یعنی خورشید و ماه و پنج ستاره دیگر به پا شده بود. خانه «نوبهار» در شهر بلخ خراسان، به نام «ماه» بود. در فرغانه خراسان، خانه‌ای به نام «کاووسان» بنا کرده بودند که به نام مدبر اعظم اجسام سماوی یعنی خورشید بود — مروج الذهب، رویه ۵۸۹ تا ۵۹۱.

(۱۵) درباره روزهای هفته، مسعود سعد سلمان دارای سروده‌هایی است که نخستین بیت از هر کدام را می‌آوریم:

زحل والی شنبه است ای نگار مرا این چنین روز بی می مدار

یکشنبه است و دارد نسبت به آفتاب
 دوشنبه است که دارد مزاج ماه، ای ماه
 سه شنبه به مریخ دارد نسب
 چهارشنبه بتا نوبت عطارد راست
 باشد ای روی و موی و خوی تو خوب
 آدینه مزاج زهره دارد
 بر روی آفتاب به من ده شراب ناب
 چو ماه مجلس بفروز و جام باده بنخواه
 چرا باده ندهی مرا ای عجب
 نشاط باید کرد و نبید باید خواست
 پنجشنبه به مشتری منسوب
 چون آمد، لهُو و شادی آرد
 (۱۶) برای آگاهی بیشتر بنگرید به: در کرانه جهان‌های بی‌پایان؛ فصل
 سیزدهم، سیاره گمشده.

(۱۷) محور زمین، میلی نزدیک به $23/5^\circ$ با خط قائم دارد، در صورتی که
 میل محورهای بهرام و کیوان و نپتون به ترتیب 25° و 27° و 29° است. اورانوس 98°
 یعنی اندکی بیشتر از یک قائمه تمایل دارد، بطوری که محور آن مانند خطی است
 از سطح حرکت انتقالیش و حرکت وضعی آن، مثل فرره‌ای است که به جای اینکه
 محورش راست بایستد یا کمی متمایل باشد، حول پهلوی خود دوران کند — رهبر
 علم، رویه ۱۳۶ و ۱۳۷.

(۱۸) پیشین، رویه ۱۳۹.

(۱۹) شناخت منظومه شمسی، رویه ۱۹.

آناهیتا: بانوی خدایان

در میان اباختران (سیارات) شناخته شده منظومه خورشیدی، تنها یکی از آنان به چهر زنانه (آن هم نه همیشه) نمودار شده است؛ اباختری به نام آناهیتا (ناهید) که نام های آشنای دیگرش، زهره، ونوس و ایشثار می باشد. برای این «بغ بانو» بسی سروده ها و ستایش ها به زبان آمده و در ادب پارسی، نام ناهید یا زهره را همبسته با رقص و آواز و نوا می بینیم. در نگرشی دورتر، جای پای این «ستاره بانو» را در داستان های آفرینش می یابیم^۱. در «اوستا» می خوانیم:

«اهورامزدای نیک کنش فرمان داد:

- ای آناهیتا! از فراز اختران، به سوی زمین آفریده اهورا، روانه شو و دیگر باره بدین جا باز گرد.

آناهیتا از فراز اختران به سوی زمین آفریده اهورا فرود آمد و گفت:

- از فر و فروغ منست که ستوران خرد و کلان، و آدمیان بر روی این زمین در گردش و جنبشند. من همه آفریدگان نیک و پاک مزدا را پاسداری می کنم»^۲.

در «تورات» با گزارشی وارونه روبرو می شویم:

«ای زهره، دختر صبح! چگونه از آسمان افتاده ای؟ ای که امت ها را ذلیل می ساختی، چگونه به زمین افکنده شده ای؟ و تو در دل خود می گفتی:

- به آسمان صعود نموده کرسی خود را بالای ستارگان خدا خواهم

افراشت. و بر کوه اجتماع در اطراف شمال جلوس خواهم نمود. بالای بلندی‌های ابرها صعود کرده مثل حضرت اعلی خواهم شد. لکن به هاویه به اسفل‌های حفره فرود خواهی شد. آنان که تو را ببینند بر تو چشم دوخته و در تو تأمل نموده خواهند گفت: - آیا این، آن مرد^۳ است که جهان را متزلزل و ممالک را مرتعش می‌ساخت؟^۴

بی گمان رازهایی در پس دو گزارش یاد شده، نهفته است. هر دو از آمدن ناهید یا زهره به سوی زمین سخن می‌گویند، اگر چه یکی این اباحتر را ستایش و دیگری نکوهش کرده است. آیا آمدن ناهید به سوی زمین، کنایه از برخورد آن با کره خاکی ما بوده است؟ پاسخ ولیکوفسکی به این پرسش، آری می‌باشد. بر پایه نوشته‌های این پژوهشگر، در میانه هزاره دوم پیش از میلاد، ناهید که پیش از آن، ستاره‌ای دنباله‌دار بود، به دیگر اباحتران منظومه خورشیدی می‌پیوندد و پس از کشاکش‌های فراوان با زمین که توفان و سیل و آتش‌سوزی را به همراه دارد، در مدار کنونی خود، آرام می‌گیرد. این رویداد، آفریننده داستان‌های اهریمن و مار آسمانی می‌گردد. در امریکای جنوبی، مصر، بابل و یونان، ناهید را بسان مار و یا اژدها می‌نگارند. البته ناهید را بیشتر همچون زنی زیبا می‌پنداشته‌اند و به گفته «آشور بنی‌پال»: لباسی از آتش بر تن، و تاجی از شکوه و جلال بر بالا دارد.

در «اوستا» آمده که آناهیتا، پنام زرین در بر کرده و: «برفراز سر آناهیتا، تاج زرین هشت گوشه‌ای جای دارد که بسان چرخ ساخته شده، چنبری از آن پیش آمده، و با نوارها زینت یافته و با سد ستاره آراسته است»^۵.

چنبر آراسته به نوارها و ستارگان، نشان‌دهنده شهابها و شعله‌های دنب ستاره دنباله‌دار ناهید می‌باشد. ولیکوفسکی با اشاره به یادواره‌ها و دیده‌های مردم جهان از دنباله ناهید (زهره) می‌نویسد: «این مشاهدات

مشابه و موازی که در نقاط مختلف جهان، در دره گنگ، در سواحل فرات و در کرانه های خلیج مکزیک، با نتایج یکسان به عمل آمده است، صحت و واقعیت آنها را نشان می دهد. یک دنباله بزرگ از سیاره زهره آویزان بود؛ دنباله ای آنچنان بزرگ که از زمین قابل رویت بود و از خود، آتش و دود پس می داد. این دنباله درخشان که زهره در دوران اولیه خود داشت، با قطعی ترین بیان در تالمود (رساله شابات) خاطر نشان شده است: آتش از سیاره زهره آویزان است»^۶. در نوشته های هندی به گونه ای استعاره ای آمده که زهره (شکر Sukra) به مدت هزار سال در حالی که سرش به سوی پایین خم بود، دود کاه را تنفس می نمود.

در یک داستان آفرینش افریقایی، سیمایی دوگانه از ناهید (ستاره بامداد و شامگاه) به دست می آوریم: «خدا ستاره صبح را پیش ماه فرستاد تا همسر و هم صحبت او شود. ستاره صبح، آتش را از آسمان با خود آورد. ماه با ستاره صبح همبستر شد و این ستاره، درختان و سبزه ها و دشت ها را زندگی بخشید. پس از دو سال، خدا ستاره صبح را فرا خواند و او را به آسمان برد تا در آنجا زندگی کند. سپس خدا ستاره شامگاه را برای ماه فرستاد^۷. از همبستری ماه با ستاره شامگاه، جانوران و آدمیان پدیدار شدند. ماه با دختران خود نیز همبستر شد. ستاره شامگاه از روی رشک، مار را فرستاد تا ماه را نیش بزند...»^۸.

چهره اهریمنی ناهید را در داستانهای «رآ» و «گیل گمش» نیز دیدیم. در وداها درباره ناهید آمده: «تو مانند گاو مقدس به زمین و آسمان، آتش افکندی»؛ که یادآور گاودم آتشی است که ناهید (ایشثار) به رویارویی گیل گمش فرستاد، و نیز آوردن آتش از آسمان در داستان افریقایی. در داستانی از مصر باستان می خوانیم: ایزیس (ناهید) که خدمتکار ساده ای بیش نبود، بر آن شد تا نام مقدس و پنهانی «رآ» را بر باید و بدین تدبیر بر سراسر جهان، چیره گردد و ماده خدا شود. او زنی حیل گر و زبان آور بود. پس، ماری را بر سر راه رآ، پنهان

کرد. چون رآ به عادت هر روز آمد که از آن بگذرد، مار برجست و پاشنه پای او را گزید. رآ فریادی از درد برکشید؛ فریادی چنان بلند که تا آسمان‌ها رفت. سرانجام در برابر درد، دست از مقاومت برداشت و نام خود را بر زبان آورد. درد به سحر و جادوی ایزیس از تن رآ، بیرون شد. ایزیس که به راز قدرت او پی برده بود، بی‌درنگ خود را وارد جرگه خدایان کرد و مادینه خدا شد»^۹.

دستیابی ایزیس (ناهید) به اسم اعظم یا نام ایزدی را به گونه‌ای دیگر در داستان هاروت و ماروت می‌یابیم:

«هاروت و ماروت، دو فرشته‌اند در بابل که ایشان را عذاب می‌کنند. و سبب آن بود که: به روز میان اهل زمین حکم می‌کردند و به شب، به قوت نام میهین خدا، به آسمان می‌شدند و میان فریشتگان، عبادت می‌کردند. یک چندی برآمد؛ زنی از فرزندان نوح، نام وی زهره به تازی، و بیدخت (بغ‌دخت) و ناهید به پارسی، بدیشان آمد... چون قصد وی کردند، گفت: - نام میهین خدای تعالی که می‌دانید، در من آموزید... در وی آموختند. زهره، آن بگفت و به آسمان شد و ایشان را فرو گذاشت...»^{۱۰}.

نام آن‌اهیتا یا ناهید، سراسر جهان را درنوردید. مردم اوگاریت (سوریه) در سروده‌هایی درباره ایزد «آناث» یا «آنات» می‌خواندند: «تو محل طلوع را در آسمان، معکوس کردی»^{۱۱}. آرتک‌ها (سرخپوستان مکزیک) از بازمانده‌ای به نام «ناتا» نام می‌برند که از توفان بزرگ، رهایی یافت^{۱۲}. در مصر باستان «نو» یا «نوتو»، نام ایزد آبهای آفرینش بود؛ که همان نوح است. واژه نوح در «برهان قاطع» نامی فارسی آمده و «جوالیقی»، نوح را واژه اعجمی یاد کرده است^{۱۳}. پیوند ناهید و نوح را در داستان «هاروت و ماروت» نیز دیدیم که ناهید را فرزند نوح دانسته بود. حتی می‌توان نام انوش (کیانوش، برادر فریدون) را گونه‌ای دیگر از آناث یا آن‌اهیتا گمان کرد^{۱۴}.

به نظر می‌رسد که در «مکاشفه یوحنا»، بتوان نمایه‌ای از ناهید را یافت:

«علامت بزرگی در آسمان ظاهر شد. زنی را دیدم که ملبس به آفتاب بود. او تاجی از دوازده ستاره بر سر داشت و ماه در زیر پاهایش بود. او باردار بود و از درد زایمان و پریشانی فریاد می‌زد. آنگاه علامتی دیگر در آسمان ظاهر شد. اژدهای بزرگ سرخ رنگی را دیدم که هفت سر و ده شاخ داشت و بر هر یک از سرهایش نیم تاجی قرار داشت، و با دم خود ثلث ستارگان آسمان را جمع کرد و آنان را بر زمین ریخت. اژدها در برابر آن زنی که نزدیک بود بزاید ایستاد تا همین که بچاهش به دنیا بیاید آن را ببلعد. آن زن پسری به دنیا آورد که قرار بود با عصایی آهنین بر همه ملل حکومت کند^{۱۵}. اما کودک او به سوی خدا و تخت او ربوده شد و آن زن به بیابان، به جایی که خدا برایش آماده کرده بود گریخت، تا در آنجا به مدت یک هزار و دویست و شست روز نگهداری شود.

در آسمان جنگی برپا شد. میکائیل و فرشتگانش با اژدها و فرشتگان او جنگیدند. اژدها شکست خورد و دیگر در آسمان جایی برای او و فرشتگانش نبود. پس آن اژدهای بزرگ از آسمان به زیر انداخته شد؛ آن مار قدیمی که کلیه جهان را گمراه می‌کند و نامش ابلیس و شیطان است با فرشتگانش به زمین افکنده شدند.

همین که اژدها فهمید که به زمین انداخته شده است به دنبال زنی که کودک ذکوری به دنیا آورد، رفت. اما به آن زن دو بال عقاب بزرگ داده شد تا به سوی مکانی که در بیابان برایش آماده شده بود پرواز کند و مدت سه سال و نیم در آنجا دور از دسترس مار نگهداری شود. مار به دنبال آن زن سیلابی از دهان خود بیرون آورد تا با جریان آن، او را بشوید و ببرد. اما زمین به کمک او آمده دهان خود را گشود و سیلابی را که اژدها از دهان خود جاری ساخته بود فرو برد^{۱۶}.

در کتاب «تبصرت العوام» می‌خوانیم: «عطارد از پیرزن جدۀ خویش (ناهید) بزاد، در روزی که مجوس آن را بزرگوار دارند. عطارد با آن پیرزن (ناهید) وطی کرد، در حالی که آفتاب طلوع می‌کرد (تقارن دو ستاره بامدادی و شامگاهی) و عیوق (سروش) با وی بود؛ آن عجزه حامل شد. چون وضع حمل نزدیک شد، حکما و رؤسای مجوس، پیش وی حاضر شدند و در مقابل وی بنشستند. پیرزن (ناهید) اشارت کرد بدینسان که دور شوید و گفت: - برابر آفتاب بایستید و دعا و تضرع کنید. - ایشان برابر آفتاب بایستادند و نماز و دعا کردند (نیایش مهر) و صدقه دادند تا آن فرزند از وی بیرون آورد که در ساعت از زمین بر بالا رفت تا به آسمان رسید و چون به آفتاب رسید، سوخته شد تا آن که به صورت شخصی نورانی ظاهر شد و حمد پدر قدیم کرد...»^{۱۷}.

به نوشته «پرویز اذکایی»: باقی روایت مغشوش و مخلوط است، زیرا آن شخص نورانی، باز به نام عطارد معرفی می‌شود. پیداست که آن زاده مهر یا عطارد (؟) معبر از مسیح است و این یک اعتقاد ماندایی است^{۱۸}. هم در روایت «رازی» و هم در مکاشفه، کودک نوزاد به محض تولد به سوی آسمان یا به عبارتی، تخت خدا، کشیده می‌شود. از سوی دیگر، به گفته کویاجی، زجر و آزاری که اژدها بر زن و کودک وارد می‌آورد، یادآور رفتار ضحاک با فرانک و فریدون است^{۱۹}. در اینجا گوشه‌ای از داستان زایش فریدون (به روایت شاهنامه) را با مکاشفه مقایسه می‌کنیم:

در مکاشفه آمده که زن ۱۲۶۰ روز در پنهان به سر برد. در شاهنامه نیز فرانک، نوزادش را پس از زایش، به نگهبان مرغزاری می‌سپارد و خود برای سه سال به جای امنی پناه می‌برد. سپس فرانک باز می‌گردد و فرزند خود را به جایی دیگر می‌برد. پناهگاه تازه، کوه بلند البرز است. می‌توان «تخت خدا» را همان چگاد کوه دانست و برده شدن فریدون به بلندی کوه برابر است با ربوده شدن کودک به سوی تخت خدا. در باورداشتهای کهن پاره‌ای از مردمان، با کوه‌های مقدسی مانند البرز روبرو می‌شویم که

آسمان و زمین در آنجا به هم می پیوندند و در مرکز جهان قرار گرفته اند. پدیدار شدن ناگهانی علامتی در آسمان به صورت زنی ملبس به آفتاب که تاجی از ستارگان بر سر دارد، به گونه ای شگفت، مانند توصیف آناهیتا در اوستا است:

«آناهیتا از فراز اختران به سوی زمین آفریده اهورا فرود آمد... آناهیتا، پنام زرین در بر کرده... همواره بسان دوشیزه ای آزاده و پاک دامن آشکار می شود... بر فراز سر آناهیتا تاج زرین هشت گوشه ای که با سد ستاره آراسته است، جای دارد»^{۲۰}.

همانندی دیگر آنکه در مکاشفه می خوانیم خداوند، زن را از چنگ اژدها یا مار آسمانی رهایی می بخشد و راهی بی گزند به او می نمایاند. در بخشی دیگر از اوستا نیز می خوانیم: «ای آناهیتا! ای آن که مزدا برای تو راهی از فراز خورشید پدید آورد تا از مارها... گزندی به تو نرسد»^{۲۱}.

یادداشت های گفتار بیست و هفتم

(۱) به روایت مانویان، سردسته دیوان با ایشтар (ونوس، ناهید) ازدواج می کند و از او دارای پسری به نام «آدم» و دختری به نام «حوا» می شود — نخستین انسان و نخستین شهریار، رویه ۱۲۹.

(۲) آبان یشت، کرده ۲۱، بندهای ۸۵، ۸۸ و ۸۹.

(۳) در بابل گاهی زهره (ناهید) را به گونه خدای ریشداری نمایش می دادند که هر دو ویژگی نرینه و مادینه در آن دیده می شد.

(۴) کتاب اشعیای نبی، آیه ۱۲ تا ۱۸.

(۵) آبان یشت، کرده ۳۰، بند ۱۲۸.

(۶) و جهان واژگون شد، رویه ۲۴۰.

(۷) در شبانه روز، زهره دوبار دیده می شود. بنابراین دو ستاره بامداد و

شامگاه، یکی هستند.

- (۸) افریقا افسانه‌های آفرینش، رویه ۴۷ تا ۵۰.
- (۹) داستان‌های مصر باستان، جلد یکم، رویه ۱۵ تا ۲۲.
- در خور نگرش است که ایزیس، جهی (چه‌ایا) و ماریکا (گفتار ۵) بسان خدمتکار نموده شده‌اند.
- (۱۰) قصص قرآن مجید، رویه ۱۶ و ۱۷.
- هاروت در اصل امشاسپند «هَئوروتات» یا خرداد، و ماروت، امشاسپند «آمرتات» یا امرداد بوده‌اند و زوجی جدانشدنی هستند. خرداد نگاهبان آبها و امرداد نگاهبان گیاهان می‌باشد.
- (۱۱) و جهان واژگون شد، رویه ۲۵۹.
- برای آگاهی بیشتر بنگرید به: گفتار ۲.
- (۱۲) یکی از خدایان، ناتا را از وقوع فاجعه‌ای که در پیش بود، آگاه کرد و به‌وی اندرز داد که یک کشتی از چوب سرو بسازد. وقتی آب فرو نشست، ناتا آتشی افروخت و مشغول سرخ کردن ماهی شد. بوی ماهی سرخ شده به آسمان رفت و خدایان حدس زدند که یکی از مردمان زنده مانده است. جالب اینجاست که در تورات می‌خوانیم، پس از توفان، نوح آتش افروخت و خداوند مخصوصاً از بوی گوشت قربانی سرخ شده دانست که مردمی نجات یافته‌اند — معماهای قدیم تاریخ و فرضیات جدید، رویه ۱۵۰.
- (۱۳) دیار شهریاران، جلد ۱، بخش ۲، رویه ۹۶۰.
- (۱۴) هیتی‌ها که تیره‌ای از ایرانیان باستان در خاورمیانه بودند، آسمان .. خدایی داشتند به‌نام آنوس یا آنو که می‌توان با آنوش و نوح برابری داد.
- (۱۵) نوزاد یاد شده کنایه از عطارد (تیر) می‌باشد. در اساتیر یونانی، هرمس (تیر) دارای چوبک زرینی بود که با آن، ارواح را به دوزخ می‌برد و در روایتی دیگر، چوبدستی سحر آمیزی به‌نام سریسه Cerycee داشت که با آن می‌توانست مردم را به خواب ببرد، بیدار کند و یا مسح نماید — ایلید، رویه ۷۶۵.
- عصای آهنین رامی‌توان برابری داد با عصای زرین جم (گفتار ۱۴).
- (۱۶) انجیل، مکاشفه یوحنا، فصل دوازدهم.

سیلابی که ازدها از دهان خود جاری ساخت، یاد آور اثری از قوم مایا می باشد: «ماری مشاهده می شود که در آسمان مستقر است و آب مثل سیل، از دهانش بیرون می ریزد» - اسرار آتلانتید، رویه ۳۸.

فروبرده شدن سیلاب توسط زمین را می توان با این ویژگی آناهیتا برابری داد که مردم را از موج بلند می رهاند و گذری خشک در میان رودهای ژرف و خروشان پدید می آورد - بندهش، رویه ۱۱۴ و آبان یشت، کرده ۱۹.

در بخشی از یک طومار نقالی مربوط به داستان ضحاک آمده است: ضحاک خواب دید که شیری او را درید. هراسان بیدار شد. موبدان را خواست؛ خواب را گفت. موبدان گفتند: قاتل تو، فریدون، به دنیا آمده است؛ در آسمان گرد است. ضحاک باز مردار را سردار کرد که: می روی فریدون را با مادرش می آوری... مردار آمد، رسید به حوالی آسمان گرد. مادر فریدون شب خواب دید که پیری به او گفت: فردا فریدون را ببر در سمت چین... زن، روز دیگر با فریدون درآمد که مردار رسید. دید زنی طفلی در بغل از قلعه درآمد و فرار می نماید. مردار نهیب داد: بگیرید!... سپاه عقب او آمدند. به قدرت خدا به زن نمی رسیدند. زن رسید لب دریا. صدا رسید: بزئ به آب... زن زد به آب، از روی آب روانه شد. مردار رسید. چند نفر با مرکب زدند به آب و غرق شدند - داستان ضحاک ماردوش در طومار نقالان پرخروش؛ ماهنامه چیستا، آذر ۱۳۶۶.

در «ویچیر کرت دینیک» آمده که پس از رسیدن زرتشت به رودی به نام «آبایک»، این رود به دو بهره گشت و زرتشت و یارانش بی گزند از میان رود گذشتند.

(۱۷) مرتضی رازی، تبصرت العوام، رویه ۱۶ و ۱۷.

(۱۸) تیر مادی؛ چیستا، تیر ۱۳۶۵، رویه ۷۷۱ تا ۷۷۷.
در این باره حافظ گفته است:

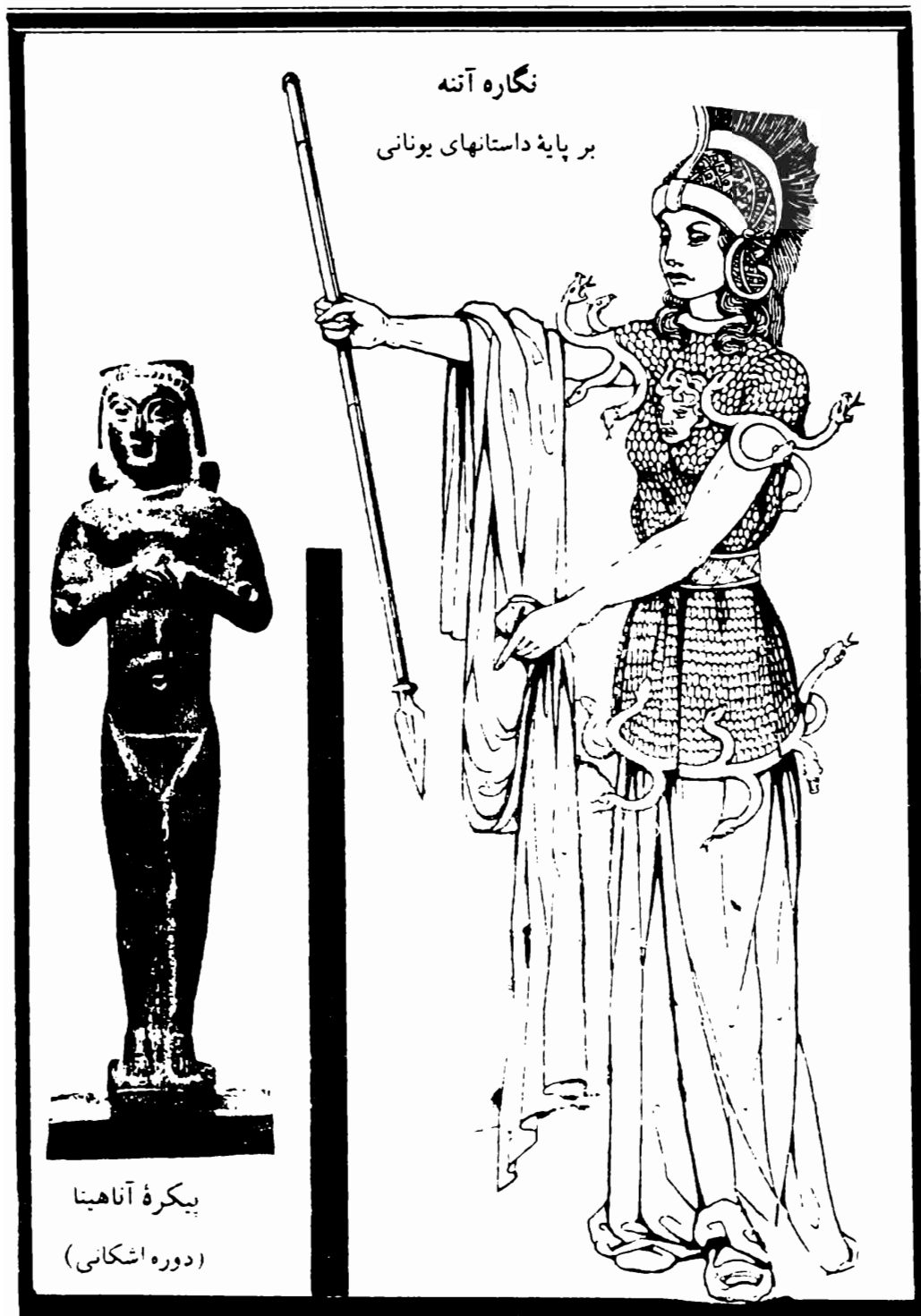
گر روی پاک و مجرد چو مسیحا به فلک

از فروع تو به خورشید رسد سد پرتو

(۱۹) آیین ها و افسانه های ایران و چین باستان، رویه ۱۹۶.

بخش سوم ■ ۱۲۱

(۲۰) آبان یشت؛ کرده ۲۱، بند ۸۸ و کرده ۲۹، بند ۱۲۳ و کرده ۳۰، بند ۱۲۶ و بند ۱۲۸.
 (۲۱) آبان یشت، کرده ۲۱، بند ۹۰.



بهرام: جنگجوی سرخ

بهرام در میان ایرانیان (وَرِثِ رَغَنَ)، ارمنیان (واهاگن)، هندیان (اندرا) و رومیان (مارس) از محبوبیت ویژه‌ای برخوردار بوده است. مارس خدای ملی رومیان به شمار می‌رفت.

خواندیم که ناهید یا زهره از دیدگاه ولیکوفسکی همان اژدها یا ستاره دنباله‌داری بود که زمین را به نابودی می‌کشاید. آن ایزد - پهلوانی که این اژدها را سرکوب کرد کسی نبود جز بهرام یا مریخ: «وقتی زهره به عنوان یک سیاره به عضویت منظومه شمسی درآمد، برای قرن‌ها تهدیدی بزرگ و خطری جدی برای سایر کرات به شمار می‌آمد. می‌توان گفت که تصادم سیاره مریخ با زهره، زمین را از یک فاجعه بزرگ نجات داده است»^۱.

به نوشته «بهمن سرکاراتی»: «در اساتیر باستانی که آثار پراکنده‌ای از آنها در برخی از نوشته‌های مذهبی زردشتی به جای مانده، گرفتار کننده اهریمن، «بهرام ایزد فیروز گردشمن زدار» بوده است که به دستور اهورامزدا همراه با شش امشاسپد که هیچ کدام نتوانسته بودند اهریمن را به بند بکشند، به ستیزه اهریمن رفته و او را گرفتار می‌کند و پیش اهرمزد می‌آورد و به فرمان اهرمزد، اهریمن پلید را که با بند مینوی بسته شده، سرنگون در دوزخ افکنده و زندانی می‌کند. در اساتیر مانوی ایزدی که به مقابله اهریمن و قوای شر می‌پردازد «مهریزد» است که پس از پیروزی بر سپاه اهریمن، نیمی از آنها را کشته و نیمی دیگر را در سپهر به بند

می کشد. جالب است که هر دوی این خدایان، یعنی هم بهرام و هم مهر، در روایات اساتیری باستانی، ایزدان اژدرگش بوده‌اند. در شاهنامه نیز چون هزاره اژدها که به پایان می‌رسد، ویسپوهر خاندان توانای آبتین، یعنی فریدون که چون تریته ودایی نمونه کامل پهلوانان اژدهاوارن و به احتمال قوی تجسم حماسی ایزد بهرام است، ظهور کرده و بر ضحاک چیره می‌شود؛ ولی باز بر مبنای الگوی دیرین اساتیری او را نمی‌کشد، بلکه در کوه دماوند به بندش می‌کشد»^۲.

ولیکوفسکی نشانه‌های برخورد و نبرد بهرام با ناهید را بررسی کرده که به گونه‌ای فشرده، سه تای آنها را می‌آوریم:

۱- ایلید: این رزمنامه، داستان نبردی است که یونانیان با محاصره شهر «تروا»، آغاز کردند. در این کشمکش‌ها، خدایان سهم برجسته‌ای داشته دو تن از ایشان - آتنه (ناهید) و آرس (بهرام) - به مراتب فعال‌تر از دیگران بوده‌اند. آتنه محافظ یونانیان بود و آرس، از اهالی تروا پشتیبانی می‌کرد. در سرتاسر رزمنامه، این دو خدا عمده‌ترین و سرسخت‌ترین دشمنان یکدیگرند^۳.

۲- بندهش: سیاره‌ای که آن را گوکیهار Gokihar یا «گرگ‌زاده» می‌نامیم (مزاحم مخصوص ماه) و یک جرم سماوی به نام مای‌ویش موسپار Mievish Muspar «دارای چند دم» یا یک ستاره دنباله‌دار موجب اغتشاش و سراسیمگی خورشید، ماه و ستارگان شدند^۴. ولی سرانجام خورشید در یک توافق دو جانبه، موسپار را به تشعشع خود ملحق کرد تا وی نتواند بیش از آن، موجب آسیب و آزار گردد. در این توصیف از «نبرد سیارات» می‌توانیم چهره گرگ‌زاده و مزاحم ماه، سیاره گوکیهار را بشناسیم که با سیمای مریخ تفاوتی ندارد. موسپار با دم‌های خود نیز ظاهراً باید سیاره زهره باشد. به عنوان نتیجه نهایی این مبارزه، خورشید، زهره را به ستاره عصر مبدل کرد و به عبارت دیگر، آن را به پایین کشید تا نتواند بیش از آن، موجب آزار و اذیت بشود^۵.

۳- ادا: مبارزه مریخ و زهره در اشعار حماسی اهالی ایسلند به عنوان جنگ بین «گرگ فنریس» و «مار میدگارد» ارائه شده است. «مار درخشان با دهان باز» و «گرگ خروشان» در آسمان نبردی بزرگ را آغاز می کنند. توفان های نابهنگام در تابستان همه جا را فرا می گیرد. سپس روز فرا می رسد و خورشید، تاریک می شود. در این آشوب همگانی، آسمان از هم می پاشد. نگهبان زمین با عصبانیت دست به تنبیه آدمیان می زند و همه مردم به دور از منازل خود، آواره می شوند. زمین در دریا غرق می شود. ستاره های داغ از آسمان به زیر پرتاب می شوند. آتش حتی از آسمان بالاتر می رود.^۶

ایزد بهرام دارای جانور-نمادهای گوناگونی می باشد که بیش از همه، نماد گرگ سانان به کار رفته است. در روم: گرگ، در بابل و مصر: شغال، در ایران: گراز، نمادهای بهرام بوده اند. اگر تهمورث را به معنای «روباہ نیرومند» بدانیم^۷، شاید این پادشاه استوره ای نیز، نماد بهرام بوده باشد.

در «مهابهارات» روایتی به چشم می خورد که احتمالاً یادواره ای از ایزد بهرام است. یکی از خدایان به نام ناراجنه «ناگهان به شکل گراز در آمد که یک دندان پیشین داشت و درخشد گیش افزون از اندازه بود؛ و همچنان که با چشمان قرمز تابان خود هراس برمی انگیخت و از برق فروزانش دود می زد، زمین را برکشید و تلاطم سختی را سبب شد»^۸. در وداها خطاب به خدایی به نام «رودرا» آمده است: «ما با احترام، آن مجعد موی را می خوانیم؛ آن گراز وحشی آسمان، آن سرخ رنگ...»^۹.

در اوستا، بهرام این گونه نموده شده است: «گرازی تیز دندان... نرینه، با چنگال های تیز. گرازی که به یک زخم، همآورد را به خاک مرگ افکند. گراز خشمگینی که بدو نزدیک نتوان شد. گرازی نیرومند با چهره خال خال و پاهای آهنین و چنگال های آهنین و پی های آهنین و

دُم آهنین و چانه آهنین»^{۱۰}.

در وداها، بهرام یا اندرا دارای همراهانی است که «ماروت» نام دارند. به نوشته ولیکوفسکی ماروت‌ها، ستارگان دنباله‌دار بودند و این چنین پدید آمدند:

«زهره دارای دنباله‌ای بود که هر چند از دوران حیات وی به عنوان ستاره دنباله‌دار به بعد، بطور قابل ملاحظه‌ای کوتاه‌تر شده بود، ولی هنوز آنقدر بلند بود که از زمین به صورت شعله آتش، دود یا مو دیده شود. وقتی که مریخ به زهره برخورد کرد، سیارات کوچک، شهاب سنگ‌ها و گازهای زیادی از این دنباله جدا شدند و به صورت موجودات نیمه مستقلی درآمدند که تعدادی از آنها در مسیر مریخ و تعدادی نیز در مسیری تازه به حرکت درآمدند. این گروه از شهاب سنگ‌ها با ضمام گازی شکل خود، در واقع ستاره‌های دنباله‌دار جدیدی را تشکیل دادند که به حالت جمعی و به اشکال مختلف در فضا به پرواز درآمدند و صورت‌های عجیب و وهم‌انگیزی به خود گرفتند. تعدادی از این ستاره‌های دنباله‌دار که مسیر مریخ را دنبال می‌کردند، شبیه سربازانی بودند که به دنبال رهبر خود حرکت می‌کردند. عده‌ای نیز در مسیرهای مختلف به حرکت درآمدند و به سرعت رشد کردند و به غول‌های بزرگی مبدل شدند که مردم زمین را سخت به وحشت انداختند. اندکی پس از برخورد زهره و مریخ، هنگامی که مریخ شروع به تهدید زمین کرد، ستاره‌های دنباله‌دار جدید که در فاصله بسیار کمی از زمین در حرکت بودند، به این وحشت و اضطراب دامن می‌زدند و مرتباً ساعت خطر را گوشزد می‌کردند»^{۱۱}.

تهدید شدن زمین از سوی مریخ یا اندرا در سروده‌های ودایی آشکار است. در یک جا، اندرا پرتاب کننده سنگ‌ها شناخته شده و در جای دیگر از او خواسته می‌شود تا زوبین سنگی خویش را از آسمان بر سر دشمنان، فرواندازد. در سروده‌ای دیگر خطاب به اندرا و سوما آمده است:

«ای اندرا و ای سوما! خدنگ مرگبار کوبنده خود را از آسمان و زمین به سوی دیوان شریر پرتاب کنید. آری، زوبین آسمانی خود را از کوه‌ها بسازید و با آن، نسل دیو فزون‌یاب را تا به مرگ بسوزانید. ای اندرا و ای سوما! تیرهای سنگی سوزان خود را با شعله‌های آتشین از آسمان فرو ریزید...»^{۱۲}.

فریدون که از یک دیدگاه، نماد ایزد بهرام است، هنگام نبرد با دیوان مزنی «به پیش و بالا تاخت و چون دم بیرون می‌داد، از بینی راست او تگرگ بیرون می‌ریخت سرد چون زمستان، و از بینی چپ او سنگ می‌ریخت، هر یک به اندازه خانه‌ای»^{۱۳}.

در «بهرام یشت» آمده است: «بهرام اهورا آفریده، دیوان و جادوان و پریان را درهم شکند». در اینجا نامی از دیوان مزنی برده نشده، اما در این باره دو نشانه در دست است:

الف - «صادق کیا» درباره ریشه نام مازندران می‌نویسد: «گمان می‌شود که نام مازندران از سه جزء، ساخته شده باشد. نخست، «مز» به معنی بزرگ، دوم، «ایندره»، نام یکی از پروردگاران آریاییان که در دین مزدیسنی از دیوها شمرده شده است؛ سوم، پسوند «آن»، که در ساختن نام جای بسیار به کار رفته است»^{۱۴}.

ب - در استوره‌های یونانی، آرس (بهرام) دارای دخترانی بود به نام آمازن‌ها که در کاربرد سلاح‌ها بویژه پرتاب زوبین و تیراندازی با کمان، مهارت داشتند^{۱۵}. همانندی نام آمازن با مازنی‌ها (مازندران) و پیوستگی آمازن‌ها با بهرام (آرس)، درخور نگرشست.

یادداشت‌های گفتار بیست و هشتم

(۱) و جهان واژگون شد، رویه ۳۵۷.

(۲) بنیاد اساتیری حماسه ملی ایران؛ شاهنامه‌شناسی، رویه ۱۱۳ تا ۱۱۵.

(۳) و جهان واژگون شد، رویه ۳۴۳.

(۴) گوکیهار همان گوچهرمار، و مای ویش موسپار همان موش پری دمدار می باشد.

(۵) و (۶) و جهان واژگون شد، رویه ۳۵۶ و ۳۶۶.

(۷) ریشه اوستایی تهمورث به گونه «تَحَمَ اوروپ» می باشد. تخم یعنی تهم و زورمند؛ معنی جزء دوم یعنی اوروپ کاملاً معلوم نیست و بیشتر به معنی روباه یا سگ دانسته اند.

(۸) نخستین انسان و نخستین شهریار، جلد ۲، رویه ۲۹۰.

(۹) گزیده ریگ ودا، رویه ۴۵۰.

(۱۰) مهریشت، کرده ۱۸، بند ۷۰.

(۱۱) و جهان واژگون شد، رویه ۳۸۸.

برابری دهید با این سروده ها در زمان کیومرث:

یکایک بیامد خجسته سروش	بسان پری پلنگینه پوش
بگفتش به راز این سخن با پدر	که دشمن چه سازد همی با پسر

(۱۲) گزیده ریگ ودا، رویه ۴۷۶.

(۱۳) کتاب نهم دینکرد (برگرفته از: مینوی خرد، رویه ۱۲۸).

(۱۴) شاهنامه و مازندران، رویه ۳۲.

(۱۵) آیا آرش کمانگیر با آرس همبسته نیست؟

۰

تیر: پیک خدایان

در میان یشت های اوستا، تیر یشت را می توان یکی از ناشناخته ترین آنها دانست. پژوهشی ژرف در این یشت نشان می دهد که در آن، آشفتگی ها و آمیختگی های زیادی از سوی یشت های دیگر، راه یافته است. در این یشت، با ایزد تیشتر روبرو می شویم که هنوز به درستی، چپستی آن دریافته نشده است. برخی از پژوهشگران، تیشتر را همان ستاره «شعرا یمانی» دانسته اند؛ اگرچه با بررسی آگاهی هایی که درباره تیشتر به جا مانده، برای این هم نهادی، دچار سردرگمی هستند.

کندوکاو درباره تیشتر، بیش از هر چیز نشانه هایی از اباختر تیر را نمایان می کند و منطقی است اگر اباختر تیر نیز دارای یشت ویژه بوده باشد. در بندهش، با این بینش ها درباره تیر و تیشتر روبرو می شویم:

الف - تیر که همان «اپوش» دیو است، بر ضد تیشتر آمد.

ب - باشد که چنین گویند که اپوش، تیر نیست^۱.

پ - تیر همان تیشتر است که باران آوری و پرورش آفریدگان کند^۲.

کلید این سردرگمی را در کجا باید جست؟ با آنکه تیر و تیشتر، رویاروی هم قرار دارند (الف) اما از آنجا که گاهی از یک چهره استوره ای، دو چهره و شخصیت نیک و بد، به دست داده شده، از این رو می توان تیشتر را همان اباختر تیر دانست (پ).

افزون بر این، دور نیست که واژه تیشتر، در بنیاد به گونه «تی ستار» یا ستاره تی (تیر) بوده باشد. در زبان سومری، یکی از معنای واژه

Ti همانا تیر (پیکان) می باشد. در تیریششت نیز می بینیم که تیشتر اینگونه نموده می شود: «تیشتر، ستاره شکوهمند را می ستاییم که شتابان و چالاک به سوی دریای فراخکرت تازد؛ بسان تیر پران آرش تیرانداز...»^۳. تیزرو بودن تیر موجب شد که آن را پیک خدایان بنامند. از سوی دیگر، تیر را می توان دارای چهره ای اهریمنی دانست که به نام دیو اپوش - دزد ابرهای بارانزا - شناخته شده است. در این باره به گوشه ای از داستان تیر یا هرمس در روایات یونانی اشاره می کنیم: هرمس (تیر) از آمیزش زئوس (خدای خدایان) با ستاره بانویی با کره به نام مایا Maia به دنیا آمد و چندی پس از زاده شدن، گله های گاو آپولون را که زیر دید هلیوس (ارابه ران خورشید) می چریدند، دزدید و در غاری پنهان کرد.^۴

کار هرمس، همانندی فراوانی با کردار اپوش و «اهی» دارد. در ریگ ودا می خوانیم: «ای اندرا، ای قهرمان! تو با دلیری خویش، اهی با عظمت را که در غاری مخفی شده بود و در آسمان، مانع از ریزش باران بود، از میان برداشتی... تو آب عظیم را که اهی پیش از این، دربند کرده بود، آزاد ساختی»^۵.

در برخی از استوره ها، ابرهای بارانزا به گله های گاو، مانده شده اند و غاری پنهانگاه آنهاست. در داستانی همبسته با بخش یادشده ریگ ودا می خوانیم: «هنگامی که دیو پانی، گاوهای خدایان را دزدید، اندرا عفریت مذکور را گشت و گاوان خدایان را باز گرفت»^۶. جالب اینکه نام پسر هرمس در داستانهای یونانی، «پان» می باشد.

با نگرش به تیریششت، آشکار می شود که بزرگترین ویژگی تیشتر، باران آفرینی آن است. اینک می نگریم به جای پای این ایزد آب در سرزمین های دیگر، با نام هایی که از ریشه «تیر» و یا آغازشده با واک «ت - T» می باشد و همگی، بارانزا هستند.

در کشور هتیت ها، با آنکه «آرینا» ایزد خورشید را سرور ایزدان

خود می دانستند، با این حال، «تارو» ایزد آسمانی آب و هوا، زورمندترین ایزدان بود و مردم از او می ترسیدند زیرا پرآبی و فراوانی، خشکسالی و کمیابی فرآورده های کشاورزی، همچنین توفان، آذرخش و تندر را از او می دانستند. در یک کنده کاری به دست آمده از این دو ایزد، آرینا برگرده شیر، و تارو روی دوش دو ایزد دیگر، ایستاده اند. روی کلاه نوک تیز ایزد آب و هوا، جفت جفت، شاخ های گاونر کار گذاشته شده است. درباره ایزد تارو، دو نکته به چشم می خورد: یکی، همانندی نام و کردار آن با تیر است و می بینیم که هم پرآبی و هم خشکسالی به دست اوست و یکجا نقش تیر و تیشتر را بازی می کند. دگر آنکه، کلاه تارو، بویژه ایزدانی که او را بردوش دارند، همسان کلاه میترا (مهر) است. در نزدیکی شهر «وان»، بر روی صخره ای به نام دروازه محر (مهر؟) نام یکی از خدایان مهم به نام «تیشتریان» به عنوان خدای آب، باران، سیلاب، توفان و جنگ، دیده می شود.^۷ شاید پیشوند نام «تی آمات» موجود اژدهافش در استوره های بابلی، از همان ریشه باشد، بویژه که تیامات مظهر آبهای تاریک و ویرانگر است و نیز تیفون Tiphon همآورد زئوس. در میان قوم «سلت»، نام خدای رعد: «تاران» و برابر آن در میان طوایف ژرمن: «تیرزئو» می باشد. «در نوشته های کهن به خط هیروگلیفی پیش از عصر بابل (عصر سومر)، آب پاشیدن یا تقدیس و تبرک با آب، به نام «نام - تار» خدای سرنوشت، در آن روزگاران مرسوم بود»^۸. همانندی «نام - تار» با دو واژه «نم» و «تر» که هر دو با آب پیوند دارند، درخور نگرش است. در استوره های اسکاندیناوی، ایزدی به نام «ثور» خدای رعد و باران و باروری و دارای پتکی است که از شهرت گرز گاوسر فریدون برخوردار است.^۹ همچنین از ایزدی به نام «تیر» نام برده شده که خدای جنگ می باشد.

در اینجا بجاست به همبستگی تیر با نماد گاو بپردازیم. در آیین هوری - هیتی، خدای توفان، «تَشوب» نام دارد و همواره نقش گاوانری آن

را همراهی می کند. یکی از پیکرهای سه گانه تیشتر، گاو بوده است. در مصر، زن - خدای آسمان، «آتیر» یا «هاتور» نامیده می شد. وی دختر «رآ» و «هوروس» بوده است و نیز گاو بزرگ آسمان نامیده می شد.^{۱۰} احتمالاً آتیر هم‌ریشه با آتر (آذر) می باشد^{۱۱} که در استوره‌های اوستایی و پهلوی، پسر اهورامزدا (خدای هم‌پایه رآ) دانسته شده است. در زبان دانمارکی به گاو نر Tyr گفته می شود. سوئدی: Tjur، پرتغالی: Touro، ایتالیایی و اسپانیایی: Toro، عربی: ثور، هزوارش پهلوی: تورا.

در روایات، از پیامبری به نام «ادریس» یاد شده که نام دیگرش هرمس (تیر) و می تواند دگرگون شده «آتره‌اوس» نیز باشد^{۱۲}. در مثنوی، سروده‌هایی رمزآمیز درباره ادریس به چشم می خورد^{۱۳}:

بود جنسیت در ادریس از نجوم	هشت سال او با زحل بد در قدم
در مشارق در مغارب ^{۱۴} یار او	هم حدیث و محرم اسرار او
پیش او استارگان خوش صف زده ^{۱۵}	اختران در درس او حاضر شده

پیش از این دیدیم که تیر، نماد مسیح نوزاد، به شمار می رفت^{۱۶}. سیمای ستاره تیر، در بسیاری از داستان‌های باستانی به گونه نوزادی دیده می شود که در پنهان زاده شده و همواره با خطر مرگ روبرو است؛ مانند داستان فریدون، کی قباد^{۱۷}، موسا و... در «بهمن یشت» اشاره شده که در فرجام جهان «کسانی که در جستجوی بچه خردسالی باشند، پدیدار شوند»^{۱۸}.

یادداشت‌های گفتار بیست و نهم

(۱) بندهش، رویه ۶۰.

اپوش یا آب‌پوش، دیو خشکسالی بود.

(۲) پیشین، رویه ۱۱۶.

(۳) تیریششت، کرده ۴، بند ۶.

در تیریششت (کرده ۱۰، بند ۱۱) اشاره شده که تیشتر هر پنجاه شب نمایان می‌شود که نزدیک است به چرخش ۴۵ روزه سیاره تیر به دور خورشید که یکبار ستاره‌روز و دیگر بار ستاره شب جلوه گر می‌شود؛ و یا گردش ۵۹ روزه آن به دور خودش.

(۴) اساتیر یونان، رویه ۳۸.

(۵) گزیده ریگ‌ودا، رویه ۵۹ و ۶۰.

(۶) پیشین، مقدمه، رویه ۷۹.

(۷) آب در مراسم مذهبی، رویه ۱۷.

(۸) زبان رمزی قصه‌های پریوار، رویه ۱۴۲.

(۹) ثور برای به‌دام انداختن اژدهای میدگارد، به‌میانه دریا می‌رود. کله یک گاو را بر چنگکی بزرگ زده به‌تدریج می‌اندازد. اژدها به‌دام می‌افتد، اما پیش از آنکه ثور با گرز خود بر سرش بکوبد، تناب‌دام پاره می‌شود و اژدها به‌ثرفای دریا فرو می‌رود. در پاره‌ای روایات گفته شده که یک‌بار گرز بر سر اژدها زده شده است. این اژدها در پایان جهان دوباره سر بلند خواهد کرد و آنگاه برای همیشه سرکوب می‌گردد – داستان‌های وایکینگ‌ها، رویه ۷۶.

نماد سرگاو و زنده‌ماندن اژدها هم‌ریشه است با سرکوبی اژدهاک با گرزگاو سر فریدون و زنده‌ماندن آن تا پایان جهان – بنگرید به: گفتار ۲۲.

(۱۰) اساتیر خاورمیانه، رویه ۹۲.

(۱۱) از هم‌ریشگی آذر با آتر (تارو) می‌توان چیستان نام پدر ابراهیم را

گشود که با دو عنوان تارح (تارو) و آزر (آذر) از او یاد شده است.

(۱۲) بنگرید به: گفتار ۲.

(۱۳) مثنوی معنوی، دفتر ششم، رویه ۳۹۶.

(۱۴) نام بردن از مشارق و مغارب اشاره‌ای است به دگرگونی‌های محل طلوع و غروب خورشید. برای آگاهی بیشتر به گفتار ۲ بنگرید.

(۱۵) آیا می‌توان با «تیشتریئنی‌ها» که ستارگانی پیرامون تیشتر بودند، برابری داد؟

(۱۶) بنگرید به: گفتار ۲۷.

(۱۷) قباد نابرنای در صندوقی بود. او را به‌رود بهشتند؛ به محفظه بیفسرد. زاب بدید، بستد، پرورد و فرزند یافته نام نهاد — بندهش، رویه ۱۵۰.

نکته اساسی این افسانه، یافتن بچه سرراهی است که آن را از ایام خیلی قدیم به امرای مشهوری که موسس ممالک یا سلسله‌هایی بودند، نسبت داده‌اند — کیانیان، رویه ۱۰۸.

(۱۸) زند و هومن یسن، رویه ۵۹.

۳۰

کیوان: شاه تاریکی

تو گفتی که کیوان ز چرخ برین
ستاره فشاند همی بر زمین
(فردوسی)

کیوان (زحل) دورترین سیاره شناخته شده در منظومه خورشیدی به شمار می رفت و پس از آن، دیگر اباختری نبود و جهان تیره آغاز می گشت. از این رو، کیوان را شاه تاریکی می خواندند^۱. نام کیوان (کی بان) نشان می دهد که آن را پشتیبان کیان و شاهان می دانستند^۲ و انگیزه آن نیز می تواند روشن باشد: ایرانیان، حلقه دور کیوان را چند هزار سال پیش از «گاليله» می شناختند و از آن به نام یوغ کیوان نام می بردند که بسان تاجی بر سر این اباختر، خودنمایی می کرد^۳.

یوغ کیوان را مانند داس نیز پنداشته اند. رومیان باستان، کیوان را به نام «ساتورن» می خواندند و معمولاً آن را در حالی که داسی در دست داشت، نشان می دادند. به گفته فردوسی:

بیابان و آن مرد با تیزداس	تر و خشک را، زو دل اندر هراس
تر و خشک یکسان همی بدرود	دگر ز به سازی سخن نشنود
دروگر، زمان است و ما، چون گیا	همانش نبیره، همانش نیا
و خیام می گوید:	

دهقان قضا بسی چوما کشت و درود	غم خوردن بیهوده نمی دارد سود
-------------------------------	------------------------------

با نگرش به این سروده‌ها و نیز نشان‌های دیگر، می‌توان کیوان را همبسته با ایزد «زروان» یا زمان نیز دانست^۴؛ بویژه که برابرنهادۀ کیوان و ساتورن، در میان یونانیان کرونوس نام دارد و معنایش زمان است^۵. هم در استورۀ ایرانی و هم در استورۀ یونانی، هرمزد یا زئوس، از زروان یا کرونوس زاده می‌شوند؛ البته پرداخت داستان‌شان، دیگرگونه است^۶. یادآوری می‌شود که نماد کرونوس، داس دودنب بود.

دربارۀ دورۀ فرمانروایی کرونوس، افلاتون نوشته است: «جانوران از توحش و درندگی به دور بودند و یکدیگر را نمی‌خوردند و از جنگ و نزاع، خبری نبود. زندگی آدمیان، چنانکه در داستان‌ها گفته می‌شود، فارغ از رنج و تلاش می‌گذشت. انواع میوه‌ها فراوان بود و آدمیان برای به‌دست آوردن آنها، نیاز به کشت و زرع نداشتند؛ بلکه زمین، نعمت‌ها را به‌رایگان در اختیار آدمیان می‌نهاد. و آدمیان در دشت‌ها برهنه زندگی می‌کردند و بی‌بستر می‌خوابیدند زیرا هوا آرام و ملایم بود و گیاهان زمین، برای ایشان بستری نرم آماده داشت»^۷.

دورۀ کرونوس یادآور زمانۀ بهشتی جم است؛ بویژه که ایرانیان هندی، کیوان را به‌نام یم (جم) می‌خواندند و آن را خدای مرگ و زمان به‌شمار می‌آوردند^۸.

بند هش از زمانۀ فرمانروایی کیوان، آگاهی شگفت‌انگیزی به‌دست داده است. پس از آنکه شش هزاره از آفرینش سپری می‌گردد، کیوان وارد برج ترازو می‌شود و به‌اصطلاح، فرمانروایی هزارۀ هفتم را می‌پذیرد. «به سبب درازدستی یوغ کیوان و نیز آن بودن در ترازو، در آن هزاره، مردم بلندتر و بزرگتر بودند»^۹.

از «درازدستی یوغ کیوان» چه می‌توان دریافت؟ آیا کیوان برای مدتی به آن اندازه به‌زمین نزدیک شده بود که یوغ یا حلقه‌اش، بزرگتر از پیش، قابل دیدن باشد؟

اشارۀ بندهش به اینکه «مردم، بلندتر و بزرگتر بودند» نشان

می دهد که مردمی غول آسا بر روی زمین زندگی می کردند. در حالی که در روایات عبری، غول ها حاصل آمیزش پسران خدا و دختران بشر به شمار رفته اند^{۱۰}، در بندهش، سبب این رویداد، نزدیک شدن کره ای دیگر به کره زمین بود که می توانست از نیروی جاذبه زمین بکاهد و موجب رشد بیش از همیشه جانداران شود.

گزارش

الف) در زیویه (کردستان)، باستان شناسان اسکلتی را به دست آوردند که قد بسیار بلندی داشت. استخوان های مچ دستش به اندازه ران یک آدم تنومند، و جمجمه اش به اندازه یک دیگ بزرگ بود^{۱۱}.

ب) شاید برخورد کره ای دیگر با کره زمین، دارای پیامدی مانند یک انفجار هسته ای بود. پس از انفجار در نیروگاه اتمی «چرنوبیل» در روسیه (سال ۱۹۸۶) دانشمندان پی بردند که در پیرامون محل انفجار، درختان سرو برگ هایی به مراتب درشت تر از سابق داده اند. همچنین شاخه درخت های توت، ضخیم تر شده و علف های غول پیکری در منطقه رشد کرده است^{۱۲}.

پ) در قبیله «مینسو» مقیم دشت های سیبری، افسانه ای موجود است. می گویند:

مدتها پیش، در قدیم الایام، یک مرغ آتش بود که با نیاکان ما همزیستی داشت. حرارت آن مرغ به قدری زیاد بود که سبب می شد درختان، زود عظیم الجثه شوند و حیوانات عجیب و غریب به چرا بیایند. ولی دزدی آمد و آن مرغ را برد. در نتیجه، سرمای شدید و بادهای سرد بر همه جا حکمفرما گردید. درختان و حیوانات نابود شدند^{۱۳}.

یادداشت‌های گفتارسی‌ام

(۱) خورشید، خدای روشنی، بر فراز همه اختران، و کیوان، شاه تاریکی، بر فراز همه اباختران ایستادند — بندهش، رویه ۶۱.

همچنین کیوان را سپاهبدان سپاهبد نام برده‌اند — بندهش، رویه ۵۸.
(۲) در شاهنامه آمده است:

چوسوگ پدر، شاه نوذر بداشت ز کیوان کلاه کیی برفراشت
(۳) مهرداد بهار می‌نویسد: شاید منظور از یوغ کیوان، حلقه گازی شکلی است که به گرد این سیاره است؛ ولی دانستن این امر توسط مردم عهد باستان، شگفت‌آور است، چون ظاهراً نخستین بار گالیه بود که در آغاز قرن هفدهم میلادی به یاری تلسکوپ خود، حلقه کیوان را دید و تازه آن را درست تشخیص نداد — پژوهشی در اساتیر ایران، رویه ۷۲.

(۴) برای آگاهی بیشتر از زروان بنگرید به: زروان در قلمرو دین و اساتیر + پرویز اذکایی: مزدا ددار؛ ماهنامه چیستا، آذر ۱۳۶۸، رویه ۳۱۴.
(۵) در جهان‌بینی زروانی با یک زمان بی‌کرانه (اگرته) و یک زمان کرانه‌مند (کرنه) روبرو می‌شویم و می‌توان دریافت که کرونوس برگرفته از «کرنه» می‌باشد.

(۶) در استوره یونانی، زئوس به یاری متیس بر پدر خود — کرونوس — دست می‌یابد. معنای متیس، تأمل و درنگ است. یونانیان این داستان را از ایرانیان گرفته‌اند زیرا در بندهش می‌بینیم که هرمزد برای از کار انداختن اهریمن، زمان «درنگ خدای» را آفرید.

(۷) دوره آثار افلاتون، جلد ۳، رویه ۱۵۸۱.

(۸) یم (جم): زمان، نام ستاره زحل، نام خدای ارواح مردگان، خدای مرگ یا فرشته موت — اوپانیشاد؛ لغتنامه و اعلام سانسکریت، رویه ۶۶۷.

(۹) بندهش، رویه ۶۱.

(۱۰) و در آن ایام مردان تنومند در زمین بودند و بعد از هنگامی که پسران خدا به دختران آدمیان درآمدند — تورات، سفر پیدایش، باب ۶، آیه ۴.

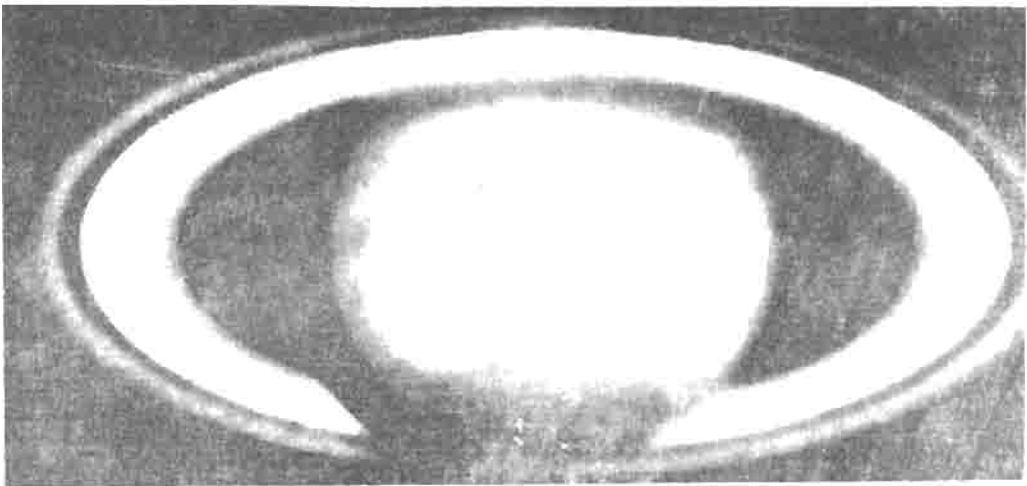
و اما آن دختران قابیل که با فرشتگان هماغوشی کرده بودند، آبستن گشتند، اما نتوانستند فرزندان خود را بزایند و بر سرزا رفتند. و از کسانی که در شکم آنها بودند عده‌ای مردند و بقیه شکم مادر را باز کرده و از دهانه ناف مادر بیرون آمدند. آنها بعد از اینکه رشد نموده و سالمند گردیدند به موجودات غول‌آسایی تبدیل شدند — کبرانجست، فصل سدم؛ برگرفته از: پیام آور گذشته‌ها، رویه ۱۵۵ و ۱۵۶.

(۱۱) دوران بی‌خبری (کردستان و نیاکان باستانی کردان) رویه ۶۲.

(۱۲) هفته‌نامه بشیر، ۶۸/۵/۱۲، رویه ۶، رشد علف‌های غول‌پیکر پس از

انفجار اتمی چرنوبیل.

(۱۳) اسرار اطلانتید، رویه ۲۴۵.



هرمزد: ستاره زندگی

همزمان با شهریار کیوان، اهریمن در تاخت و نبرد خدایان آغاز گشت. هم‌اورد کیوان، اباختر هرمزد بود که ستاره زندگی می‌نامیدند.^۱ این اباختران دوبار با یکدیگر نبرد کردند. در بار نخست، هرمزد بر کیوان چیره گشت؛ اما پس از سی سال، کیوان در نبرد دوم به پیروزی رسید و گیومرث را نابود کرد.^۲

در «بهمن یشت» اشاره شده که در فرجام جهان، هرمزد با ناهید می‌جنگد و آن را به زیر می‌افکند.^۳ در «زراتشت نامه» می‌خوانیم:

شود چیره بر خلق، آز و نیاز فزونی بود رنج و درد و گداز
بدان وقت هرمزد نیرو کند و ناهید را باز زیر افکند

بر پایه استوره‌های هندی، ماه، همسر هرمزد را ربود. از این رو، جنگی میان آنها پدید آمد. زمین که مرکزش به لرزه درآمده بود دست به دامان «برهما» زد و او، همسر هرمزد را که نامش «تارا» بود، به شوهرش بازگرداند.^۴

در استوره‌های بابلی، سیاره مشتری (هرمزد) مسئولیت انتظام آسمان را برعهده دارد.^۵ به نوشته «بیرونی»: «ابراهیم بر آن شد پسر خود را برای ستاره مشتری (هرمزد) ذبح کند. پس از اینکه کوکب مشتری صدق انابت او را دانست، پسرش را به یک قوچ فدا گرفت».^۶

یادآوری می‌شود که هرمزد یا زئوس برای مدتی در نزد آریاهای کهن، خدای خدایان بود.

یادداشت‌های گفتار سی و یکم

(۱) بدین روی گویند که هرمزد ستاره زندگی، و کیوان ستاره مرگ است که هرمزد به سبب ناتوانی در برابر دشمن، آن بخشد که دشمن را کام است: زندگی، روایی و خواسته دهد. کیوان به سبب چیرگی بر دشمن، آن کند که مخالف این است: مرگ، تباهی و درویشی؛ بدین روی پتیاره است — بندهش، رویه ۶۰.

از ستاره اورمزد، آفریدگان را زندگی رفت (= مقدر شد)، نه به سبب سرشت خویش، بلکه به سبب پیوستگی با ثوابت؛ و از ستاره کیوان، آفریدگان را مرگ رفت — گزیده‌های زادسپرم، رویه ۷.

(۲) به سبب بودن هرمزد به اوج خویش، به میخ جانان، و تفوق بر کیوان، آن مرگ از کیومرث تا سی سال بسپوخته شد. هنگامی که دیگر بار کیوان به ترازو باز آمد، که او را اوج خود بود، بدان هنگام هرمزد به بز جست که او را نشیب خود بود. به سبب تفوق کیوان بر هرمزد، کیومرث را مرگ برآمد، بر دست چپ افتاد — بندهش، رویه ۶۶.

زندگی سی ساله گیومرث همبسته است با گردش کیوان به دور خورشید که نزدیک به سی سال به درازا می کشد.

(۳) چون ستاره اورمزد به اوج بلندی برسد و ناهید را فرود افکند، گوند بیشمار زیناوند، با درفش افراشته بیایند و پادشاهی به «کی» رسد — زند و هومن یسن. رویه ۵۸.

(۴) اوپانیشاد، رویه ۶۱۷. — آیا تارا همان تیر نیست؟

(۵) اساتیر خاورمیانه، رویه ۵۹

(۶) آثارالباقیه، رویه ۲۹۴.

برای آگاهی بیشتر از پیوند ابراهیم با هرمزد، بنگرید به: گفتار ۵۳.

خورشید: خدای روشنایی

خورشید از دیرباز، بزرگترین خداوند گار زمینیان و دارای نماد های گوناگونی بوده که بر دو دسته اند: ۱- نماد جانوران؛ مانند شیر و شاهین. ۲- نماد انسانی؛ مانند پادشاه.

در داستان های آفرینش ایرانی، گیومرث و جمشید نمونه هایی از خورشید هستند و بررسی استوره های این دو، درباره سرگذشت خورشید در زمان تازش اهریمن، آگاهی هایی به دست خواهد داد.

الف) گیومرث: گیومرث پدید آورنده نژاد آریا (ایر) بوده^۱ و درخور نگرش اینکه، نام «ایر» از «هیر» یا هور (خورشید) ریشه گرفته است. بسیاری از مردمان و سلسله های پادشاهی در دنیای باستان با چشمداشت به ایرانیان، نژاد خود را از خورشید می دانستند. گیومرث نخستین کسی است که آیین پادشاهی را بنیان می نهد:

سخنگوی دهقان چه گوید نخست که تاج بزرگی به گیتی که جست
چنین گفت کآیین تخت و کلاه گیومرث آورد و او بود شاه

تاج شاهی نمایه ای است از پرتو و شعاع خورشید؛ تخت شاهی کنایه از چهار گوشه آسمان، و عصای شاهی نشانه آذرخش است. در «اوپانیشاد» اشاره شده که آفتاب، آدم ابوالبشر است^۲. با مقایسه باب های یکم و دوم از «سفر پیدایش» نیز درمی یابیم که «آدم» نماد روشنایی است^۳. همچنین نام هوشنگ - یکی از نمونه های نخستین انسان - می تواند به معنی «درخشش خوب» باشد^۴. کندوکاو در بخشی از روایت

بندهش، آگاهی بیشتری به دست خواهد داد:

اهورا، گیومرث را درسوی چپ، و «گاونخستین» را درسوی راست رود «وه دائیتی» که در میانه جهان بود، آفرید. گیومرث به اندازه چهارنای، پهنایش برابر با درازایش، و چون خورشید روشن بود. «گاو نخستین» اندازه اش سه نای، سپید و روشن، چون ماه بود.^۵ پس از تازش اهریمن، اهورا، تن «گاونخستین» را به ماه سپرد و تن «گیومرث» را به خورشید و روشنی ماه و خورشید از گاو و گیومرث است.^۶

گاو با ماه و گیومرث با خورشید، یگانه است و رود استوره ای «وه دائیتی» را می توان نمایه ای از آسمان دانست.^۷ افزون بر این، اشاره شده که گاو و گیومرث به فراز آسمان رفتند که نشانگر دگرگونی مدار زمین نسبت به ماه و خورشید است.^۸

ب) جمشید: پیش از این، در گفتار نوزدهم، اشاره ای کوتاه به یگانگی خورشید و جمشید داشتیم. از نمونه های دیگری که به چشم می خورد اینست که جمشید «چشمی خورشیدسان داشت» و پساوند نامش با خورشید (خور + شید) یکی می باشد. جمشید یا جام شید و تابان آسمانی «دارنده رمه و گله خوب» است.^۹ «این نیز یک کنایه خورشیدی است و شاید منظور، گروه ستارگانی باشند که گرداگرد خورشید قرار گرفته اند. در ریگ ودا تصریحاتی وجود دارد که این تعبیر را روشن و منطبق با حقیقت نشان می دهد و منظور از رمه یا گله جمشید، رمه و گله ای طبیعی است که همین ستارگان می باشند»^{۱۰}.

همزمان با پیدایش اژدهای اهریمنی «سیه گشت رخشنده روز

سپید» و جم:

نهان گشت و گیتی برو شد سیاه سپرده به ضحاک تخت و کلاه

چو سد سالش اندر جهان کس ندید ز چشم همه مردمان شد ناپدید

سدم سال روزی به دریای چین پدید آمد آن شاه ناپاک دین

پس از سد سال پنهان بودن جم که می تواند کنایه از سد روز تاریکی

باشد^{۱۱}، جم از سوی شرق (دریای چین) طلوع می کند؛ اما به دست ضحاک با اره‌ای هزار دندانه به دونیم می شود^{۱۲}. دونیم شدن جم، حکایت از چه رازی دارد؟ آیا برای مدتی، دو خورشید در آسمان درخشیدن گرفت؟

در یکی از کتابهای قدیمی با این سروده‌ها که دربارهٔ زمانه جم است، روبرو می شویم^{۱۳}:

چو کردند خلقان به گردون نگاه عجایب بدیدند آنروز راه
به گردون بدیدند دو آفتاب که هر دو بر آورد سردر شتاب

تفرازشی

«در ماه مه سال ۱۹۲۸، در نزدیکی اسمولنسک روسیه، سدها تن منظره‌ای غیرعادی در آسمان مشاهده کردند. در راست و چپ خورشید، دو خورشید دروغین درخشان، با رنگ‌های رنگین کمانی پدیدار گردیدند. در ناحیه‌های شمالی روسیه، خورشیدهای دروغین، ده‌ها بار در سال پدیدار می گردند. در سیبری آنها را «خورشیدهای دوتایی» می نامند و اغلب درخشان‌تر از تصویر مستقیم خورشید هستند»^{۱۴}.

در یک داستان روسی از پدیداری چهار خورشید یاد شده است^{۱۵}. در استوره‌های باستانی چین، به ۹ خورشید اشاره شده که به دست پهلوانی به نام «یی» فرو می افتند.

«این پدیده به علت شکست نور در بلورهای یخ شش گوشه است که محور مرکزی آنها قائم است. معمولاً خورشیدهای دروغین هنگامی تشکیل می شود که خورشید در پایین افق باشد»^{۱۶}.

یادداشت‌های گفتارسی و دوم

(۱) فروهر کیومرث پاک را می‌ستاییم؛ نخستین کسی که به گفتار و آموزش اهورامزدا گوش فرا داد و خانواده سرزمین‌های آریایی و نژاد آریا از او پدید آمد — فروردین یشت، کرده ۲۴، بند ۸۷.

(۲) اوپانیشاد، کهند ۱۲، بند ۳، رویه ۳۶۸.

(۳) برای آگاهی بیشتر بنگرید به: اساتیر خاورمیانه، رویه ۱۴۴.

(۴) هوشنگ (اوستایی: هوشینگه) را اگر هنو + شینگه بدانیم: هنو = خوب، مقدس؛ و شینگه = Shine، درخشان. و شاید از همین ریشه: سنگه به معنای شیر (نماد روشنایی) در سانسکریت؛ و نیز سن و Sun (خورشید). همچنین آیا نام کاووس (اوستایی: کوی اوسان) به معنی کوی (شاه) روشنایی نیست؟ آیا «اوسان» را می‌توان از ریشه «اوس» یا «هوش» به معنی روشنایی دانست؟

(۵) بندهش، رویه ۴۰ و ۴۱.

یکی بودن درازا و پهنای گیومرث، نمایانگر گرد بودن اوست. گاو: سه‌نای، و گیومرث: چهارنای بلندی یا قطر دارد؛ و تناسب ظاهری ماه با خورشید در آسمان نیز معمولاً $\frac{3}{4}$ می‌باشد.

(۶) پس اهریمن بر گاو آمد. گاو به‌سوی نیمروز، بر دست راست افتاد. هرمزد آن تن و آینه گاو را برگرفت، به‌ماه سپرد؛ که این روشنگری ماه است که به گیهان بازتابد. سپس چون بر کیومرث آمد، کیومرث به‌سوی نیمروز، بر طرف چپ افتاد. هرمزد آن تن او را برگرفت و به خورشید سپرد که این روشنی خورشید است که بر جهان تابد؛ زیرا گاو چنان بود که ماه، و کیومرث چنان بود که خورشید — بندهش، رویه ۶۹ و ۷۰.

(۷) در داستان «رآ» آسمان به رودخانه‌ای بزرگ همانند شده و هر روز «رآ» سوار بر کشتی آسمانی خود، سراسر جهان را از شرق تا غرب می‌پیماید — داستان‌های مصر باستان، جلد ۱، رویه ۱۲.

در یک داستان ژاپنی نیز از آسمان به‌نام «رود آرام» یاد شده است. در این

داستان از ایزدی نام برده شده که از قطره چشم راستش خدای ماه، و از قطره چشم چپش خدای خورشید آفریده شد — داستان‌های ژاپنی، رویه ۲۹ و ۳۱.

در میان نگاره‌های غارهایی در «اکوادور» موجودی به چشم می‌خورد که ماه را در دست راست و خورشید را در دست چپ دارد و بر روی کره زمین ایستاده است — طلای خدایان، رویه ۳۸.

پس از تازش اهریمن نیز، گاو (ماه) به سوی راست، و گیومرث (خورشید) به سوی چپ، فرو افتادند — بندهش، رویه ۶۹.

(۸) چون اهریمن آمد، (اهورا) ایشان را فراز به بالا برد که تا باز به بنه خویش تابند و دیوان را نیز آن فره به خویشی نرسد که بدان نیرومند شوند. اگر نه چنین می‌کرد، آن روشنی به گیتی نمی‌تافت — بندهش، رویه ۷۰.

(۹) یسنا، هات ۹، بند ۴.

(۱۰) برای آگاهی بیشتر بنگرید به: فرهنگ نام‌های اوستا، کتاب سوم، رویه ۱۵۴۳ تا ۱۵۴۸.

(۱۱) به‌نوشته وندیداد، در «ورجم کرد» هر سال برابر یک روز است.

(۱۲) اره نمایه‌ای است از پشت تن اردها و هزاردندانه بودن آن، شاید کنایه از هزارسال فرمانروایی ضحاک باشد.

(۱۳) بنگرید به: نخستین انسان و نخستین شهریار، رویه ۳۷۲.

(۱۴) پدیده‌های شگفت‌انگیز در آسمان و زمین، رویه ۴۰ و ۴۹.

(۱۵) حکایت‌های پرنس ایگور؛ پیشین، رویه ۳۹.

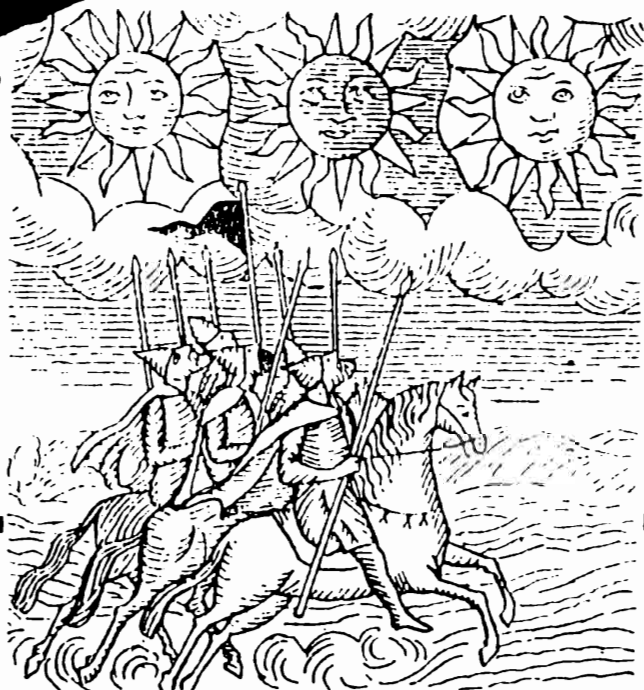
(۱۶) پیشین.

همچنین بنگرید به: پدیده‌های اسرارآمیز، جیرل والکر، رویه ۱۶۳.



«بی» بهلوان جینی، خورشیدها را فرو می افکند

سه خورشید در نگاره‌ای قدیمی



ماه: خداوند شب

پس از خورشید، ماه مهمترین ایزد باستانی بوده است. درباره سرگذشت پرکشاکش این ایزد سیمین تن، به چند یادواره اشاره می کنیم:

(الف) اهریمن و گاونخستین: پیش از این دریافتیم که از یک دیدگاه، «گاونخستین» برابر با ماه است و از سوی اهریمن دچار آسیب می شود.

(ب) گوچهرمار و ماه: در بندهش به گونه ای مبهم می توان به آزار ماه از سوی گوچهرمار پی برد.

(پ) گاو پرمايه: به گفته شاهنامه، دایه فریدون به نام «گاو پرمايه» به دست ضحاک (اردهاک) نابود می شود که روایتی دیگرگون از مرگ «گاونخستین» به دست اهریمن است.

(ت) سوم و شیوا: در داستان های باستانی هند آمده است: «جنگ بزرگی بین خدایان طرفدار برهسپت (هرمزد) و طرفداران سوم (ماه) در گرفت که مرکز زمین را به حرکت درآورد؛ و شیوا با سلاح خود، سوم را دو قطعه کرد»^۱.

گزارشی

بنا بر فرضیه‌ای «جسم فلکی که به زمین نزدیک شده و به حوزه جاذبه سیاره ما افتاده، ماه بوده است. روایات مختلفی که موبد این فرضیه است، بین ملت‌های مختلف رواج دارد. شاید تصادفی نباشد که در تاریخ باستانی قوم مایا، سخنی از ماه به میان نمی‌آید؛ آسمان شبانه آنان را زهره به جای ماه روشن می‌ساخته است. قبایل آفریقای جنوبی در اساتیر خود تایید می‌نمایند که قبل از وقوع توفان جهانی، ماه در آسمان نبوده است. «آپولونی رودوس» نوشته است که در زمان‌های بسیار دور، ماه در آسمان زمین نمی‌درخشید. اظهارات او مبنی بر نوشته‌های قبطی باستانی بوده که بعدها منهدم گشته است. «بلامی» محقق مشهور، این فرضیه را پیش کشیده که ماه پیش از آنکه دنباله‌رو سیاره مسکونی ما شود، میان زمین و مریخ قرار داشته و پس از مدت‌ها مقاومت و پایداری، سرانجام به حوزه جاذبه زمین ما افتاده است. اما دنباله‌رو جدید زمین، صید خطرناکی بود، زیرا یکباره روی سه ارگان‌سم زمین، یعنی جو و آب و مواد مذاب درون آن، شدیدترین اثرات را به وجود آورد»^۲.

یادداشت‌های گفتارسی و سوم

(۱) اوپانیشاد، رویه ۵۳۹.

(۲) معماهای قدیم تاریخ و فرضیات جدید، رویه ۱۳۴ و ۱۳۵.



بازگشت اهریمن

گذشته در آینده

در یک کلام به طور خلاصه می‌توان گفت که برای مردم بدوی، پایان جهان قبلاً رخ داده است، هر چند که باید در آینده‌ای کمابیش دور، پیش آید.
(میرچالیاده)

تازش اهریمن در یادها ماند و هرگز فراموش نشد. این رویداد سهمگین آنچنان در تاروپود پندارها رخنه کرد که مردمان را واداشت به آیندگان هشدار دهند تا آماده‌ی بازگشت اهریمن باشند. ایشان با نگرش به آنچه که بر سرشان رفت، برای فرزندان خود از نشانه‌ها و علایم روز فرجام سخن گفتند و تا آنجا پیش رفتند که در قلمرو دستور زبان استوره، به یک نوآوری دست زدند؛ ساختن زمان ناشناخته‌ای به نام: گذشته در آینده!

پدران، پریشان و آشوب‌زده، استوره‌های آفرینش را به زمان آینده، آینده‌ای بی‌تاریخ، کشانیدند و بازآفریدند. این بازآفرینی و تکرار، شاید نشانگر آن باشد که نیاکان ما، پس از گذار از یک رشته پیشامدهای دهشتناک، نمی‌توانستند باور کنند که گزندهای آسمانی و زمینی، به پایان رسیده است.

استوره‌های فرجامین، از این ویژگی برخوردارند که افزون بر همانندیهایشان با استوره‌های آغازین، دربردارنده‌ی آگاهی‌هایی هستند که

در استوره‌های آغازین (آفرینش) به چشم نمی‌خورد و از یاد رفته است. یکی از نمونه‌های آشکار در بازآفرینی استوره‌های آفرینش را در «گزیده‌های زادسپرم» می‌توان دید:

سه ماه پیش از رستاخیز، میان ایزدان از یک سو، و دیوان و «جهی» از سوی دیگر، جنگی بزرگ در می‌گیرد؛ همانند آغاز آفرینش که نود شبانه‌روز با اهریمن، ستیز و کارزار بود. همان‌گونه که آن نبرد بزرگ در آغاز آفرینش، همراه با توفان و بارش سنگین بود، در واپسین نبرد در روز فرجام، تازش آتش و فروزش فراگیر آن، به کار جهان، پایان می‌دهد. آنچه را که اورمزد با آب آفرید، با آتش پایان داده شود.^۱

باور به نابودی جهان از سوی آب-آتش، در آغاز و فرجام، در انجیل رخنه می‌کند و آشکارا به چشم می‌خورد: «با آب بود، یعنی آب سیل، که دنیای کهن ویران شد؛ اما این آسمان‌ها و زمینی که اکنون می‌بینید... با آتش نابود می‌شود»^۲.

«میرچالیا» در این باره نوشته است: «آنچه در روزگار باستان، با اقبال همگانی بیشتری روبرو شد و در سراسر یونان و شرق منتشر گشت، عبارت بود از افسانه حریق عالمگیر نهایی. امروزه تقریباً مسلم شده است که استوره مربوط به پایان کار جهان در آتش، که پارسایان از آن بی‌گزند خواهند رست، اصل ایرانی دارد. روایتی از این استوره که در نزد مغان غربی که در آسیای صغیر و کشورهای مجاور آن ساکن بودند رایج بود، توسط آنان در جهان غرب منتشر شد و بعدها مکاشفات مربوط به پایان جهان و معتقدات مربوط به معاد و آخرت، در مکاتب و کیش‌های مختلف، از جمله در حکمت رواقی و ادبیات یهودی-مسیحی، بر اساس استوره مذکور بنا شدند»^۳.

یادداشت‌های گفتار سی و چهارم

(۱) هنگامی که سه ماه به رستاخیز مانده است همانا نبردی بزرگ باشد؛ همچنان که در آغاز آفرینش آفریدگان، نود شبانروز با اهریمن کارزار بود. کارزاری که سی شبانروز آن به صورت باران خرفسترکش (= کشنده جانداران زیانکار) بود، سی شبانروز به صورت تابش شبشم (مهرداد بهار: گدازش ابر) که بدان گیاه رویید، سی شبانروز به صورت باد که آب را براند، زمین را زیردار (= پست) و زیردار (= بلند)، گود و تخت (= هموار) بکرد. اما چنان که آن نبرد بزرگ در آغاز با بارش آب و وزیدن باد، آب‌افزای بود، آن که در پایان است با تابش و تف (= گرما) آتش و باد شگفت، آتش افروز است — گزیده‌های زادسپرم، رویه ۶۲.

همان گونه که آن نبرد ایزدان با دیوان و نیز «جهی»، به نود شبانه‌روز بود، اندر آن واپسین نبرد نیز شب‌ها اندر فضا آشکارا و به‌پیدایی، ایزدان مینوی آتشگونه و به‌تن مردمان، بر باره‌های مینوی آتشین اسب‌مانند، دیده شوند و مردم شگفت بی گمان شوند — پژوهشی در اساتیر ایران، رویه ۲۴۴.

(۲) انجیل، نامه دوم پترس، فصل سوم.

(۳) در سایه پژوهش‌های ارزنده محققانی چون «کومون» و «نیبرگ»، نکات تاریکی که پیشتر در مسایل مربوط به آخرت شناسی ایرانی وجود داشت، اینک روشن شده و حدود تاثیرپردازی پندارهای ایرانی بر روی مکاشفات و اعتقادات مربوط به رستاخیز در ادیان یهودی و مسیحی به‌طور دقیق‌تری تعیین شده است. محقق هلندی «ویندیش»، در کتاب خود تحت عنوان «پیشگویی‌های گشتاسب» اهمیت باورهای مزدایی یاد شده را در ارتباط با آرای کلامی مدافع مشهور مسیحی به نام «لاکتانیوس» نشان داده است — مقدمه بر فلسفه‌ای از تاریخ، رویه ۱۷۰ تا ۱۷۴.

فرجام‌نگری‌های ایرانی

از میان نوشته‌های به‌جا مانده از سه کیش مغانی، یهودی و مسیحی، گزیده‌هایی را که دربارهٔ رویدادهای آسمانی و زمینی در فرجام جهان است، پیش رو نهاده‌ایم. نگرش به این گزیده‌ها نشان می‌دهد که چگونه از هستهٔ کیش مغانی، باورهای یهودی و مسیحی، رشد و نمو کرده است. به جز روایات تورات و انجیل، از یادگار پسرعموهای ایرانی در شمال اروپا، یعنی اسکاندیناویان، نیز بهره گرفته‌ایم و بدین سان، گوشه‌ای از پهنهٔ گسترده فرهنگ ایران‌زمین را باز نموده‌ایم. از آغاز تا پایان فرجام‌نگری‌ها، پشت سرهم، شماره‌گذاری شده تا هنگام جمع‌بندی و بررسی برآیند آنها در بخش پنجم، به شماره ردیف‌ها اشاره کنیم. اینک فرجام‌نگری‌های ایرانی:

الف) زند بهمن یشت:

- (۱) خورشید راست‌تر و نهفته‌تر، و سال و ماه و روز، کوتاه‌تر باشد.
- (۲) زمین تنگ‌تر و راه‌ها دشوارتر باشد.
- (۳) میوه، تخم ندهد.
- (۴) مردم، کوتاه‌تر زایند و هنر و نیروی ایشان کم باشد.
- (۵) ابر کامکار و باران تندرو، به‌هنگام و زمان خویش، باران نشایند کرد.

- (۶) ابر سهمگین همهٔ آسمان را چون شب‌تار کند.
- (۷) باد گرم و باد سرد بیاید و «بر» و تخمهٔ دانه‌ها را ببرد.

(۸) باران نیز به هنگام خورش نبارد و بیشتر خرفستر (جانور) ببارد تا آب.

(۹) آب رودخانه‌ها و جویباران بکاهد و آن را افزایش نباشد.

(۱۰) ستور و گاو و گوسپند، کوچکتر زایند و بار کم ستانند و موی کمتر و پوست تنگ‌تر باشد و شیر ایشان نیفزاید و چربی کم دارند.

(۱۱) زمین دهان باز گشاید و هر گوهر و ایو کشست (فلزات) پدیدار شود، چون: زر و سیم و روی و ارزیر (قلع) و سرب.

(۱۲) در آن هنگام سخت، شب: روشن‌تر.

(۱۳) سال و ماه و روز، سه یک (یکسوم) بکاهد.

(۱۴) زمین برآید (باد کند؟).

(۱۵) آفت و مرگ و نیازمندی به جهان سخت‌تر باشد.

(۱۶) خورشید، نشان سهمناکی بنمایاند و ماه، از رنگ بگردد.

(۱۷) در جهان، سهمناکی و تیرگی و تاریکی باشد.

(۱۸) به آسمان نشان‌های گوناگون پیدا آید و زمین لرزه بسیار

باشد.

(۱۹) باد سخت‌تر آید، و به جهان، نیاز و تنگی و دشواری بیشتر

پدیدار آید.

(۲۰) ستاره تیر (عطارد) و اورمزد (مشتی) بدترین پادشاهی را

سان دهند.

(۲۱) ستاره از آسمان بیارد.

(۲۲) چون ستاره اورمزد به اوج بلندی برسد و ناهید (زهره) را

سرود افکند، گویند (لشکر) بی‌شمار زیناوند (سلاحدار) با درفش افراشته بیاید و پادشاهی به «کی» رسد.

ب) جاماسپ نامه:

(۲۳) اندر وای (هوا، جو): آشفته‌گی، و باد سرد و باد گرم وزد.

(۲۴) بر (میوه) اوروران (نباتات) کم بباشد و زمین از بر بشود

(محصول ندهد).

- (۲۵) بوم گزندک (زمین لرزه) بسیار بباشد و بسی ویرانی بکند.
- (۲۶) باران، بی هنگام (بی موقع) بارد و آنکه بارد، بی سوده باریده باشد، و ابر بر آسمان گردد.
- (۲۷) اندر آن هنگام، سپندارمذ (زمین) دهان باز کند، بسا گوهر و ایوشوست (فلزات) به پیدایی آورد.
- (۲۸) سال و ماه و روز کمتر باشد.
- (۲۹) پس، دیو ملکوس آید و آن زمستان ملکوسان کند و همه دام و جانور اندر آن زمستان تباه شوند.
- (۳۰) ایوشوست به همه جهان بازایستد و همه مردم به «روی» گذاخته، بگذرند.
- (۳۱) اهریمن را بیرون از آسمان بکشند و سرش را ببرند^۱.
- (۳۲) برف سیاه و تگرگ سرخ باشد.
- (۳۳) شب، روشن تر باشد.
- (۳۴) هفت اورنگ^۲ گاه بهلد (جابجا شود) و به سوی خراسان (شرق) گردد.
- (۳۵) هامین (تابستان) و زمستان، گزیدن (تشخیص دادن) نشاید.
- (۳۶) کسانی که اندر آن هنگام و زمانه زایند، بهتر و نیرومانتر (زیرک تر، زرنگتر) باشند و نیز به زودی به مرگ رسند.
- پ) بُنْدَه‌ش:
- (۳۷) ملکوس، به جادو دینی و پری کامگی، سهمگین بارانی را که ملکوسان خوانند، سازد. سه سال به زمستان، آن که سردترین است و به تابستان، آن که گرمترین است، با بیشمار برف و تگرگ آفرینی نابود گر؛ آن گونه همه مردم، مگر اندکی، از او نابود شوند.
- (۳۸) این زمین، بی فراز و نشیب و هامون بشود، و کوه و چگاد و گودی، دارای بلندی و دارای پستی نباشد.

ت) روایت پهلوی:

(۳۹) به چهارسد سال، باران ملکوسان بود.

(۴۰) ماه خرداد، روز دی به مهر (۱۵ خرداد) برف آغاز شود و تا

ماه دی، روز دی به مهر (۱۵ دی) هیچ زمان بازنایستد.

(۴۱) دَد کوهی و دشتی به (نزد) مردمان آیند و ایدون اندیشند که

ما را مردمان ایدون دارند که فرزند خویش را.

(۴۲) هرمزد، این زمین را دوبرابر درازا و پهنایی که اکنون دارد،

بکند.

(۴۳) فلز همه کوه‌های جهان بگدازد و دهان بالای (به بلندی زمین

تا دهان انسان) بایستد.

(۴۴) زمین به اندازه سه بیور (سی هزار) نیزه بالا رود.

یادداشت‌های گفتار سی و پنجم

(۱) برابری دهید با این سروده شاهنامه:

بیازید هوشنگ چون شیر جنگ جهان کرد بر دیو نستوه تنگ

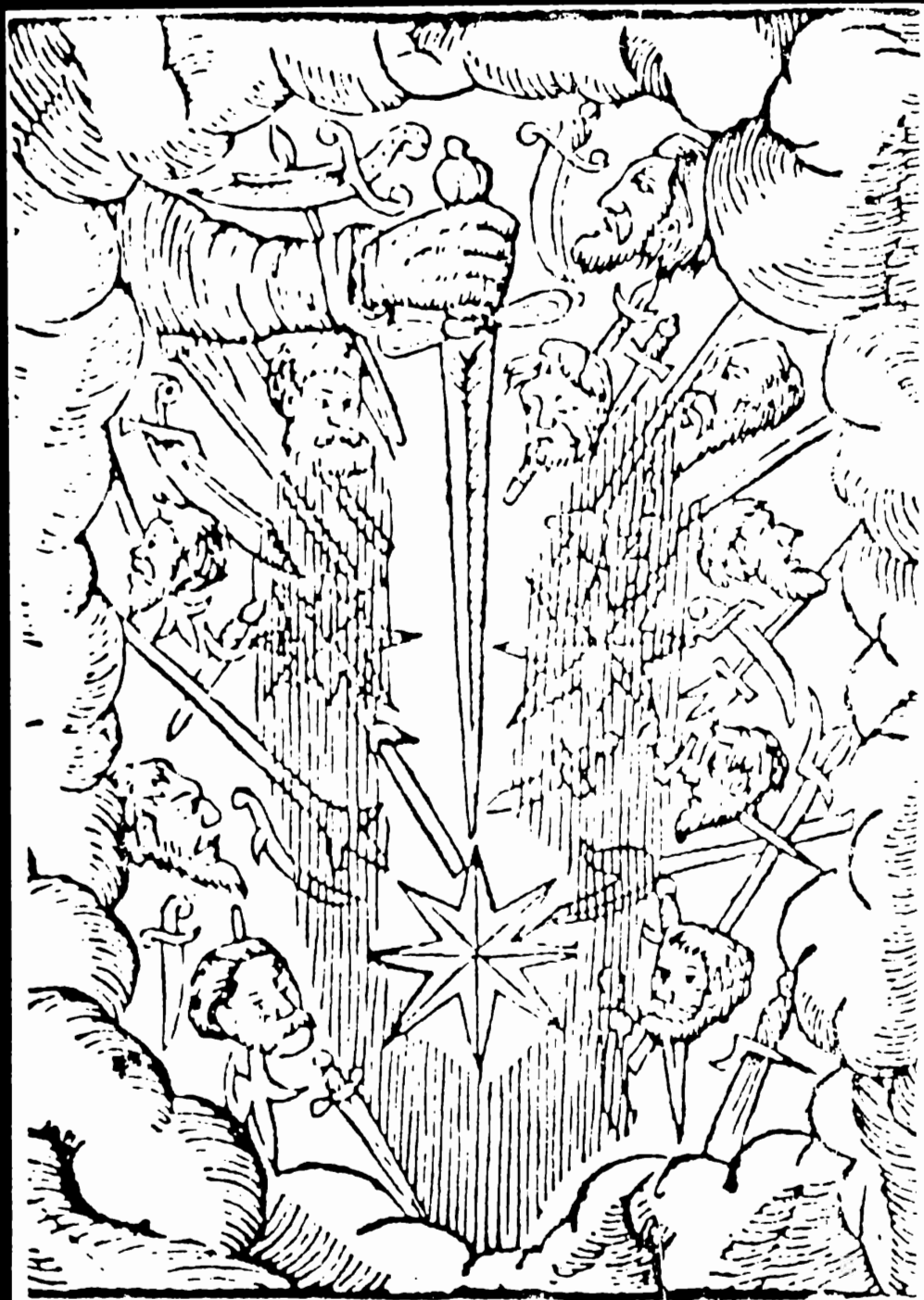
کشیدش سروپای یکسر دوال سپهبد برید آن سرب بی‌همال

(۲) درباره هفت‌اورنگ، نظرات همسان نیست و آن را خرس بزرگ (دب

اکبر)، سپاک رامع، بنات‌النخش دانسته‌اند. هفت‌اورنگ سپاهبد شمال است و از

دیدگاه استوره‌ای شاید بتوان آن را نه با ستارگان بلکه با سیاره هرمزد (مشتري)

برابری داد. زیرا در میان اباخران (سیارات) هرمزد سپاهبد شمال است.



از یک دیدگاه، ستاره دنباله دار، شمشیر نهدیدگری می نمود که سرهای بریده،
آن را دربر گرفته بودند.

برابری دهید با جاماسپ نامه: اهریمن را بیرون از آسمان بکشند و سرش را ببرند.
در یکی از نگاره های پارتی، سیاره مریخ به گونه مردی دیده می شود که در دستی
شمشیر و در دست دیگر، سر بریده ای دارد.

فرجام‌نگری‌های یهودی

در دوران هخامنشی که ایران، پایگاه پیام‌آوران یهودی بود، ایشان از باورهای دینی مغان، بهره‌ها گرفتند و در کتاب‌های خود گنج‌انیدند. هریک از ایشان که می‌آمد، پیشگویی‌های پیشین را به فراخور زمان خود، بازگویی می‌کرد و بدین سان، باور به روز فرجام در میان یهودیان، زنده نگه‌داشته می‌شد. در اینجا برگزیده‌ای از نشانه‌های رستاخیز در نوشته‌های یهودی را می‌آوریم.

الف) کتاب اشعیا:

(۴۵) اینک روز خداوند با غضب و شدت خشم و ستم‌کشی می‌آید تا جهان را ویران کند و گناهکاران را از میانش هلاک نماید زیرا که ستارگان آسمان و برج‌هایش، روشنایی خود را نخواهند داد و آفتاب در وقت طلوع خود تاریک خواهد شد و ماه، روشنایی خود را نخواهد تابانید.

(۴۶) ای تمامی فلسطین! تو گداخته خواهی شد زیرا که از طرف شمال دود می‌آید.

(۴۷) اینک خداوند، زمین را خالی و ویران می‌کند و آن را واژگون ساخته ساکنانش را پراکنده می‌سازد. زمین ماتم می‌کند و پژمرده می‌شود. ساکنان زمین سوخته شده‌اند و مردمان بسیار کم باقی مانده‌اند.

(۴۸) در آن روز، خداوند به شمشیر سخت عظیم محکم خود، آن

مار تیزرو «لویاتان» را و آن مار پیچیده «لویاتان» را سزا خواهد داد و آن اژدها را که در دریاست، خواهد گشت^۱.

(۴۹) و در روز کشتار عظیم که برج‌ها در آن خواهد افتاد، نه‌رها و جوی‌های آب بر هر کوه بلند و بر هر تل مرتفع جاری خواهد شد.

(۵۰) در روزی که خداوند، شکستگی قوم خود را ببندد و ضرب جراحات ایشان را شفا دهد، روشنایی ماه مثل روشنایی آفتاب، و روشنایی آفتاب هفت‌چندان مثل روشنایی هفت روز خواهد بود.

(۵۱) خداوند جلال آواز خود را خواهد شنواید و فرود آوردن بازوی خود را با شدت غضب و شعله آتش سوزنده و توفان و سیل و سنگ‌های تگرگ، ظاهر خواهد ساخت.

(۵۲) اینک به عتاب خود، دریا را خشک می‌کنم و نه‌رها را بیابان می‌سازم که ماهی آنها از بی‌آبی، متعفن شود و از تشنگی بمیرد. آسمان را به ظلمت، ملبس می‌سازم و پلاس را پوشش آن می‌گردانم.
(ب) کتاب ارمیا:

(۵۳) اینک صدای خبری می‌آید و اضطراب عظیمی از دیار شمال.
(۵۴) به سوی زمین نظر انداختم و اینک تهی و ویران بود و به سوی آسمان که هیچ نور نداشت.

(۵۵) به سوی کوه‌ها نظر انداختم و اینک متزلزل بود و تمامی تل‌ها از جا متحرک می‌شد.

(۵۶) نظر کردم و اینک آدمی نبود و تمامی مرغان هوا فرار کرده بودند.

(۵۷) نظر کردم و اینک بوستان‌ها، بیابان گردیده و همه شهرها از حضور خداوند و از حدت خشم وی خراب شده بود. زیرا خداوند چنین می‌گوید: تمامی زمین خراب خواهد شد، لیکن آن را کاملاً فانی نخواهم ساخت.

(۵۸) از این سبب جهان ماتم خواهد گرفت و آسمان از بالا سیاه

خواهد شد.

(پ) کتاب یوئیل:

(۵۹) تمامی ساکنان زمین بلرزند زیرا روز خداوند می آید و نزدیک است؛ روز تاریکی و ظلمت، روز ابرها و ظلمت غلیظ مثل فجر منبسط بر کوه ها.

(۶۰) امتی عظیم و قوی که مانند آن از ازل نبوده و بعد از این تا سال ها و دهه های بسیار نخواهد بود. منظر ایشان مثل اسبان است و مانند اسب سواران می تازند.

(۶۱) پیش روی ایشان، آتش می سوزاند و در عقب ایشان شعله ملتهب می گردد. از حضور ایشان، زمین متزلزل و آسمان ها مرتعش می شود.

(۶۲) آفتاب و ماه، سیاه می شوند و ستارگان، نور خویش را بازمی دارند.

(۶۳) آفتاب به تاریکی و ماه به خون مبدل خواهد شد، پیش از ظهور یوم عظیم و مهیب خداوند.

(ت) کتاب عاموس:

(۶۴) خداوند یهوه، می گوید که: در آن روز، آفتاب را در وقت ظهر فروخواهم برد و زمین را در روز روشن، تاریک خواهم نمود.

(۶۵) خداوند یهوه، زمین را لمس می کند و آن، گداخته می گردد و همه ساکنانش ماتم می گیرند و تماشا مثل نهر برمی آید و مانند نیل مصر فرو می نشیند.

یادداشت گفتار سی و ششم

در تورات (کتاب ایوب، باب ۴۱) درباره مار لویاتان آمده است: «از دهانش مشعل‌ها بیرون می‌آید و شعله‌های آتش برمی‌جهد. از بینی‌های او دود برمی‌آید. از نفس او اخگرها افروخته می‌شود. راه را در عقب خویش، تابان می‌سازد.»



نگاره‌ای از روز رستاخیز

فرجام‌نگری‌های مسیحی

باورهای روز رستاخیز، از دو سو در دل آیین مسیح جای گرفت: یکی از سوی آیین‌های ایرانی و دیگری از سوی آیین یهود که آن هم، فرجام‌نگری‌های خود را از ایران به‌وام گرفته بود. در انجیل‌های چهارگانه و دیگر نوشته‌های دینی مسیحی، بویژه مکاشفه یوحنا، جای پای باورهای ایرانی، بسیار آشکار و روشن است.

الف) انجیل متی:

(۶۶) خورشید تاریک خواهد شد و ماه، دیگر نور نخواهد داد.
(۶۷) ستارگان از آسمان فرو خواهند ریخت و قدرت‌های آسمانی، متزلزل خواهند شد.

(۶۸) پس از آن، علامت «پسر انسان» در آسمان ظاهر می‌شود و همه ملل عالم، سوگواری خواهند کرد و پسرانسان را خواهند دید که با قدرت و جلال عظیم، بر ابرهای آسمان می‌آید.
(۶۹) شیپور بزرگ به صدا خواهد آمد.

ب) انجیل لوقا:

(۷۰) در خورشید و ماه و ستارگان، علامت‌ها ظاهر خواهد شد.
(۷۱) در روی زمین، ملت‌ها از غرش دریا و خروش امواج آن، پریشان و نگران خواهند شد.
(۷۲) آدمیان از وحشت تصور آنچه بر سر دنیا خواهد آمد، از هوش خواهند رفت و قدرت‌های آسمانی به‌لرزه خواهند افتاد.

(۷۳) آنوقت «پسر انسان» را خواهند دید که با قدرت و جلال عظیم بر ابری می آید.

پ) نامه دوم پترس

(۷۴) روز خداوند مانند یک دزد خواهد آمد. در آن روز، آسمان‌ها با صدای باد شدید ناپدید خواهند شد.

(۷۵) عناصر سوخته شده از بین خواهند رفت و زمین با هر چه در آن است، ذوب خواهد شد.

(۷۶) و شما باید در انتظار روز خدا باشید... آن روزی که آسمان‌ها خواهند سوخت و نابود خواهند شد و عناصر از حرارت آن، ذوب خواهند گردید.

ت) مکاشفه یوحنا:

(۷۷) دیدم که زمین لرزه شدیدی رخ داد.

(۷۸) خورشید مانند پلاسی سیاه گردید.

(۷۹) ماه کاملاً مثل خون، سرخ شد.

(۸۰) ستارگان آسمان مانند انجیرهایی که از تندباد به زمین می ریزند، فرو ریختند.

(۸۱) آسمان مانند تومار درهم پیچیده‌ای ناپدید شد و همه کوه‌ها و جزیره‌ها از جای خود منتقل شدند.

(۸۲) پادشاهان و فرمانروایان زمین، سرلشگران و توانگران، زورمندان و همه انسان‌ها، چه برده و چه آزاد، خود را در غارها و میان صخره‌های کوه‌ها پنهان ساختند.

(۸۳) تگرگ و آتش آمیخته با خون، بارید و بر روی زمین فرو ریخت. ثلث زمین و ثلث درختان و همه سبزه‌ها سوختند.

(۸۴) چیزی مانند کوهی مشتعل به دریا افکنده شد و ثلث دریا به خون مبدل گردید و ثلث موجودات زنده دریا مردند و ثلث کشتی‌های آن غرق گشتند.

(۸۵) ستاره بزرگی که مانند مشعل بزرگ و سوزانی بود از آسمان بر روی ثلث رودخانه‌ها و چشمه‌سارها افتاد. نام آن ستاره، خارا گوش (افستین) بود و ثلث آب به‌زهر مبدل گردید و بسیاری از مردم به‌علت آن مردند، زیرا آب، سمی شده بود.

(۸۶) چنان ضربه‌ای به ثلث خورشید و ثلث ماه و ثلث ستارگان وارد شد که یکسوم آنها تاریک شدند و ثلث نورِ روز، و ثلث نور شب از بین رفت.

(۸۷) ستاره‌ای را دیدم که به‌زمین افتاد و کلید «چاه بی‌انتها» به آن ستاره داده شد و با آن کلید، چاه بی‌انتها را گشود.

(۸۸) و از چاه دودی مانند دود یک کوره بزرگ برخاست و نور خورشید و هوا از دود چاه، تیره و تاریک گشت. آنگاه از آن دود، ملخ‌هایی بیرون آمده و زمین را پر ساختند و به آنان قدرتی مثل قدرت کژدم داده شد.

(۸۹) دریا به‌خونی مثل خون نعش، مبدل شد و همه جانداران دریا مُردند.

(۹۰) مردم چنان از شدت حرارت خورشید سوختند که به‌خدایی که چنین بلایی در اختیار دارد، کفر می‌گفتند.

(۹۱) رعد و برق و صداهای مهیب شنیده شد و زمین لرزه شدیدی رخ داد که مانند آن در تاریخ بشر هرگز دیده نشده بود. جزیره‌ها همه ناپدید و کوه‌ها محو شدند.

(۹۲) دانه‌های تگرگ بسیار بزرگ به‌وزن پانزده من، از آسمان بر سر آدمیان بارید.

فرجام‌نگری‌های اسکاندیناوی

زمانی که یک گروه بزرگ از ایرانیان، سرزمین قفقاز را بدرود گفتند و رو به شمال اروپا نهادند، به همراه خود، داستان‌ها و استوره‌هایشان را نیز بردند و این یادواره‌ها در میان مردم اسکاندیناوی رواج یافت و برجا ماند. کاوش و بررسی داستان‌های اسکاندیناوی به شناخت داستان‌های ایرانی، یاری بسیار می‌رساند و نمونه خوبی برای استوره‌شناسی تطبیقی، می‌باشد. در اینجا برگزیده‌ای از شرح رویدادهای روز فرجام را پیش رو می‌نهم:

(۹۳) پایان کار جهان، بدین گونه فرا خواهد رسید: نخست در همه جای جهان، سه سال پیاپی جنگ و خونریزی خواهد شد و در آن جنگ، برادر، برادر را به سنگدلی خواهد کشت، و پدر و پسر به یکدیگر رحم نخواهند کرد.

(۹۴) سپس زمستانی فرا خواهد رسید که «زمستان بزرگ» نام دارد و در آن، برف همه چیز و همه جا را فرو خواهد پوشانید. سرمایی هراس‌انگیز پدید خواهد آمد با بادهای سرکش؛ و خورشید، نهان خواهد شد. این زمستان تا سه سال ادامه خواهد یافت و تابستانی در پی نخواهد داشت.

(۹۵) آنگاه حوادثی دردناک روی خواهد داد. گرگان، خورشید را فرو خواهند بلعید و ماه را به چنگ خواهند آورد و ویرانیهای بسیار به بار خواهند آورد.

(۹۶) ستارگان از آسمان فرو خواهند افتاد.

(۹۷) زمین چنان به لرزه درخواهد آمد که همه درختان از ریشه بیرون آیند و تخته سنگ ها واژگون شوند و همه زنجیرها بگسلد و گرگ «فتریر» نام از بند برهد.^۱

(۹۸) آنگاه دریا بر خشکی ها خواهد تاخت و همه جا را فرا خواهد گرفت و «یورمونگانده» مار، حلقه های خود را از خشم به هم خواهد فشرد و بر خشکی خواهد خزید.^۲

(۹۹) فتریر گرگ، با کام فراخ خود که آرواره بالایش به آسمان خواهد رسید و آرواره پایانش بر زمین کشیده خواهد شد، پیش خواهد آمد و هر چه بیشتر فرو بلعد، جای بیشتری در میان دندان های تیزش باقی خواهد ماند.^۳ آتش از چشمان و سوراخ های بینی اش برخواهد جست.

(۱۰۰) و مار نیز با او پیش خواهد آمد و زهرش، زمین ها و اقیانوس ها را مسموم خواهد کرد.

(۱۰۱) سپس آسمان سخت به لرزه خواهد افتاد و شکافته خواهد شد و پسران «موسپلسهایم» به راهنمایی دیو «سورت» که همه را گرداگرد خود به آتش می کشد، از شکاف آن بیرون خواهند آمد.^۴ سورت، شمشیری بران و رخشان، بسی رخشان تر از خورشید، به دست خواهد گرفت و چون از روی «بیفروست»، پل رنگین کمان، بگذرد این پل فروخواهد ریخت.

(۱۰۲) آنگاه «هیمدال» قد برخواهد افراشت و در کرنای خود خواهد دمید تا همه خدایان، بیدار شوند.

(۱۰۳) گرگ و مار، سرانجام به دست ایزدان نابود می شوند و این درحالیست که سورت، بر سراسر جهان، آتش می باراند و شعله های آتش همه جای جهان را فراخواهد گرفت.

(۱۰۴) لیکن پس از پایان یافتن آخرین پیکار، کار جهان پایان

نخواهد گرفت، زیرا گفته شده است که الهه خورشید، پیش از فرو رفتن در کام گرگ، دختری خواهد زایید بسی زیباتر از خود، و این دختر راه مادر را درپیش خواهد گرفت.

یادداشت‌های گفتار سی و هشتم

(۱) درباره گرگ فتریر بنگرید به: گفتار ۲۲.

(۲) به روایت وایکینگ‌ها، مار یورمونگاندر در اقیانوس به سر می‌برد و چون حلقه‌ای به دور زمین، چنان پیچیده است که سرش به دمش می‌رسد.

(۳) این ویژگی فتریر گرگ با دیو «آز» در روایات پهلوی همانندی دارد: «آز دیو، آن است که هر چیز را بیوبارد و چون نیاز را چیزی نرسد، از تن خورد. او، آن دروجی است که چون همه خواسته گیتی را بدو دهند، انباشته نشود و سیر نگردد» — بندهش، رویه ۱۲۱.

(۴) به گفته وایکینگ‌ها: در شمال سرزمینی بود به نام نیفل‌هایم (سرزمین میخ‌ها) با سرمایی یخبندان. در جنوب سرزمینی بود رخشان و سوزان و افروخته، با پرتوهای هروزان به نام «موسپلس‌هایم» که سورت، غولی که شمشیری هراس‌انگیز داشت، بر آن فرمان می‌راند. اوست که در پایان جهان با خدایان نیرومند و توانای آسمان‌ها به جنگ و پیکار برخواید خاست و آنان را با آتش نابود خواهد کرد — داستان‌های وایکینگ‌ها؛ آغاز همه چیز، رویه ۹.



آشوب جهانی

رویدادهای کیهانی

یاد کردن از ستاره بزرگی که مانند کوهی شعله‌ور بر زمین فرو افتاد، جای شک و گمانی نمی‌گذارد که ستاره دنباله‌داری با کره زمین برخورد کرده است. (۸۴، ۸۵، ۸۷) همچنین «ستاره باران» یا فرو ریختن برج‌های آسمانی، نشانگر بارش شهابهای به جا مانده از دنباله ستاره می‌باشد. (۲۱، ۴۹، ۶۷، ۸۰) با بیرون شدن زمین از مسیر پیشین خود، صورت‌های فلکی نیز جابجا می‌شوند (۳۴) و سیر خورشید، ماه و ستارگان تغییر می‌کند.^۱ همزمان با این رویداد، وضعیت سیارات ثبت می‌شود. (۲۰، ۲۲) به نظر می‌رسد که برای مدتی، فاصله زمین تا خورشید و ماه کمتر شده باشد (۴۴) زیرا گفته شده که روشنایی ماه مانند آفتاب (۵۰) و شب‌ها روشن‌تر از همیشه (۱۲، ۳۳) و تابش خورشید، هفت چندان بود (۵۰) و مردم از شدت حرارت سوختند. (۹۰)

در یک داستان افریقایی از زمانی یاد شده که خورشید و فرزندانش (خورده خورشیدها) موجب گرمایی سرسام‌آور شده بودند تا آنکه خورده خورشیدها که همان شهابها بودند، به روی زمین فرو ریختند.^۲ در داستان‌های تاهیتی اشاره شده که خورشید برای مدتی چنان گرم و فروزان شد که آب دریاها به جوش آمد و زمین ترک خورد.^۳ در استوره‌های هندی آمده است که درخشندگی خورشید به اندازه‌ای زیاد بود که یکی از خدایان ناچار شد یک هشتم آن را از میان ببرد.^۴

رنگ ماه دگرگون شد (۱۶) و به رنگ خون درآمد. (۶۳، ۷۹) در

باور سرخپوستان «پاونی»:

«وقتی جهان به پایان رسد، شهاب‌ها در آسمان به پرواز درخواهند آمد و ماه سرخ رنگ خواهد شد»^۵. تغییر رنگ خورشید و ماه، معلول وجود گازهای ستاره دنباله‌دار در فضای بین زمین و این کرات بوده‌است^۶. گرد و غبار ستاره دنباله‌دار و دود برخاسته از آتش سوزی‌های بزرگ و فراگیر، آسمان را به کام تاریکی فرو برد (۵۲، ۵۴، ۵۸، ۵۹، ۸۶) و پرتو خورشید و ماه و ستارگان دیگر دیده نمی‌شد. (۴۵، ۶۲، ۶۶، ۷۸، ۹۴، ۹۵)

یادداشت‌های گفتار سی و نهم

- (۱) در آن هنگام نشان رستاخیز آشکار باشد و سپهر بجنبد، سیر خورشید، ماه، ستارگان تغییر کند. و در فضا یکی شوند مانند سپهر گردان و چهره دریاها و همه ساکنان زمین تغییر کند — گزیده‌های زادسپرم، رویه ۶۳.
- (۲) افریقا افسانه‌های آفرینش، رویه ۸۰.
- (۳) داستان‌های تاهیتی، رویه ۱۵.
- (۴) اوپانیشاد، رویه ۵۲۹ - الف.
- (۵) و جهان وارگون شد، رویه ۲۷۳.
- (۶) پیشین، رویه ۲۷۴.

۴۰

شمشیر آتشبار

شمشیر آتشین (۱۰۱) نمایه‌ای است از مار آتشین یا ستاره دنباله‌دار. در تورات اشاره شده که خداوند با شمشیر آتشباری از «درخت حیات» نگاهبانی می‌کرد: «... شمشیر آتشباری را که به هر سو گردش می‌کرد تا طریق درخت حیات را محافظت کند»^۱. در استوره‌های هندی، در فرجام جهان، یکی از خدایان به نام «ویشنو»، سوار بر اسپی سپید در حالی که شمشیر درخشانی به صورت ستاره دنباله‌دار در دست دارد، ظاهر می‌شود و شریران را هلاک و خلقت را از نو تجدید می‌کند^۲. یوحنا ی رسول در مکاشفه خود، کسی شبیه انسان دید که «از دهانش شمشیری تیز و دو دم بیرون می‌آمد و چهره‌اش مانند خورشید نیمروز می‌درخشید»^۳. در کتاب «حزقیال نبی» آمده است: «خداوند یهوه به کوه‌ها و تل‌ها و وادی‌های و دره‌ها چنین می‌فرماید: اینک من شمشیری بر شما می‌آورم و مکان‌های بلند شما را خراب خواهم کرد»^۴.

یادداشت‌های گفتار چهارم

- (۱) تورات، سفر پیدایش، فصل ۳، آیه ۲۴.
- (۲) گزیده ریگ ودا، مقدمه، رویه ۱۰۵.
- (۳) انجیل، مکاشفه یوحنا، فصل ۱، آیه ۱۶.
- آیا شمشیر دو دم با تیر دو شاخه رستم همبسته است؟
- (۴) باب ۶، آیه ۳ و ۴.

۴۱

هیولاهای آسمانی

شهابهای شناور در هوا، به گونه‌های پندار آمیزی دیده می‌شدند. برخی به شکل اسب یا سوارکاران در آمده بودند (۶۰) و «زادسپرم» نیز به این موضوع اشاره کرده است: «اندر فضا ایزدان مینوی آتشگونه و به تن مردمان، بر باره‌های مینوی آتشین اسب مانند، دیده شوند»^۱. یوحنا در مکاشفه‌اش آورده است که دویست میلیون سوار به یاری فرشتگان شتافتند: «سواران سینه‌بندهایی به رنگ‌های سرخ آتشین و آبی و زرد گوگردی بر تن داشتند. اسبان، سرهایی مانند سر شیر داشتند و از دهانشان، آتش و دود و گوگرد بیرون می‌آمد. قدرت اسبان در دهان و دُم‌های آنان بود، زیرا دُم‌هایشان به مارهایی شباهت داشت که با سر خود می‌گزیدند و به مردم، آزار می‌رسانیدند»^۲.

در بخش دیگری از مکاشفه یوحنا، به جای سواران، از هیولاهایی به شکل ملخ، یاد شده و چنین آمده است: «این ملخ‌ها مثل اسبان آماده نبرد بودند. بر روی سر آنها چیزهایی شبیه به تاج‌های زرین قرار داشت. صورت آنها مانند صورت انسان بود و موهایشان مانند موهای زنان دندان‌هایی مثل دندان‌های شیر داشتند و سینه‌های آنان را سینه‌بندهایی مانند زره‌های آهنین می‌پوشانید. و صدای بال‌هایشان مانند صدای اسبان و ارابه‌هایی بود که به میدان جنگ هجوم می‌آورند. آنها مانند عقرب صاحب دُم‌های نیشداری هستند و قدرت دارند با دُم خود، نوع بشر را به مدت پنج ماه معذب سازند»^۳.

در تورات، هیولاهای آسمانی را به گونه لشگریان جوج (یا جوج)، فرمانروای سرزمین «ما جوج» می بینیم: «خداوند یهوه چنین می فرماید که اینک ای جوج من به ضد تو هستم. و از مکان خویش از اطراف شمال خواهی آمد؛ تو و قوم های بسیار همراه تو که جمیع ایشان اسب سوار و جمعیتی عظیم و لشگری کثیر می باشند. مثل ابری که زمین را پوشاند، خواهی برآمد. در ایام بازپسین این به وقوع خواهد پیوست که تو را به زمین خود خواهیم آورد. و کوه ها سرنگون خواهد شد و صخره ها خواهد افتاد و جمیع حصارهای زمین منهدم خواهد گردید. و خداوند یهوه می گوید من شمشیری بر جمیع کوه های خود به ضد او خواهم خواند. و باران سیال (سیل آسا) و تگرگ سخت و آتش و گوگرد بر او و بر افواجش و بر قوم های بسیاری که با وی می باشند، خواهم بارانید»^۴.

یادداشت های گفتار چهل و یکم

(۱) پژوهشی در اساتیر ایران، رویه ۲۴۴.

(۲) مکاشفه یوحنا، فصل ۹، آیه ۱۶ تا ۲۰.

(۳) پیشین، فصل ۹، آیه ۷ تا ۱۱.

(۴) کتاب حزقیال نبی، باب ۳۸ و ۳۹.

۵

۴۲

گرگ و مار

در میان موجودات ریز و درشت آسمانی، دو هیولای بزرگ به شکل‌های گرگ و مار بودند که هم در فرجام‌نگری اسکاندیناوی (۹۵، ۹۸، ۹۹، ۱۰۰، ۱۰۳) و هم در فرجام‌نگری ایرانی به چشم می‌خورد و کاملاً با یکدیگر، همخوانی دارد. بر پایه نوشته‌های ایرانی، گرگی به درازای ۴۳۳ گام و پهنای ۱۵ گام، و ماری به درازای ۱۶۵۶ گام و پهنای ۸۳۳ گام پدید می‌آیند که زهر آنها تا یک فرسنگ زمین و گیاه را می‌سوزاند^۱. یادآوری می‌شود که در داستان گشتاسپ، گرگ و مار با هم یگانه بوده‌اند^۲. یورش همزمان گرگ و مار را شاید بتوان در دو روایت یافت:

الف - اهریمن و دیو «آز»، واپسین هماوردانی هستند که هر دو را با هم از آسمان می‌رانند:

«اهریمن و آز^۳... به شکسته افزاری، از کار افتاده، از آن گذر آسمان که از آن درتاخته بودند، باز به تیرگی و تاریکی افتند»^۴.

ب - دیوی به نام «آشموغی» همراه با «گوچهرمار»، یکباره می‌تازند:

«گوچهرمار که میان زمین و سپهر است، از زیر ماه به زمین افتد... پس (فرشته) شهریور بدان سوراخ که ایشان اندر شدند، فلز گذاخته برهلد و از پس ایشان اندر شود»^۵.

یادداشت‌های گفتار چهل و دوم

(۱) روایت پهلوی، رویه ۵۸ و ۵۹.

راز اندازه‌های گرگ (۴۳۳ × ۴۱۵) و مار (۱۶۵۶ × ۸۳۳) در چیست؟

(۲) بنگرید به: گفتار ۲۲.

(۳) دیو آز را می‌توان با مار برابری داد. به‌نوشته بندهش، رویه ۱۴۲،

هوشیدرماه: «آن دروج آرتخمه را که مار است، با خرفستران نابود کند». در

«روایت پهلوی»، رویه ۵۹، دیو آز به گونه «مار فروبلعنده» نموده شده است.

(۴) بندهش، رویه ۱۴۸.

(۵) پژوهشی در اساتیر ایران، رویه ۲۳۹؛ و بندهش، رویه ۱۴۷.

۴۳

سوی شوم شمال

در استوره‌ها و یادمان‌های ایرانی، شمال یا باختر، خاستگاه اهریمن و دیوان، دانسته می‌شد: «از سرزمین باختر، از ژرفای سرزمین‌های باختر، انگره‌مینو (اهریمن)، آن دیوان دیو، که سرشار از مرگ و تباهی است، فرا جست...»^۱.

امشاسپند (فرشته) اردیبهشت: «زن جهی جادو را برمی‌اندازد؛ زن بد کردار نابکار را که فر و فروغ مردمان را می‌کاهد، برمی‌اندازد. باد باخترین را برمی‌اندازد؛ باد باخترین را تباه می‌گرداند»^۲.

درباره شومی باختر، نوشته‌ها بیش از آنست که در اینجا بگنجد^۳ و یادآوری می‌شود که سوی شوم شمال. در روایات یهودی تأثیر فراوان گذاشته است (۴۶، ۵۳).

آیا ستاره دنباله‌دار از شمال زمین پدیدار شد؟

نادداست‌های گفتار چهل و سوم

(۱) وندیداد، فرگرد ۱۹، بند ۱.

(۲) اردیبهشت‌یشت، بندهای ۹ و ۱۲.

(۳) برای آگاهی بیشتر بنگرید به: از گونه‌ای دیگر؛ باختر در اندیشه‌های

ایرانی.

۴۴

چاه شیتان

پیش از این، از نماد چاه در استوره‌ها، سخن گفتیم. در این زمینه با دو دیدگاه رویارو می‌باشیم:

۱- چاه آسمانی: اهریمن یا ستاره دنباله‌دار، در سطح صاف و یکدست آسمان نمایان شد و به اصطلاح آن را سوراخ کرد: «او چون ماری آسمان زیر این زمین را سُفت»^۱. سپس از زمین دور شد و به گونه‌ای استعاری در چاه آسمانی افتاد. بند و زنجیری که بر پیکر اهریمن نهاده شد، کنایه از مهار شدن آن و آرام گرفتن در مداری ثابت و یکنواخت می‌باشد. در شاهنامه می‌خوانیم که جمشید درباره ضحاک (مار آسمانی) می‌گوید:

بگیرم مرا و را به بند گران ببندم به مسمار آهنگران
نگونسار آویزم او را به چاه که چاهست او را به لایق نه‌گاه

۲- چاه زمینی: اهریمن در یورش خود، زمین را سوراخ کرد: «دوزخ، در میانه زمین، آنجا است که اهریمن زمین را سُفت و بدان در تاخت»^۲. این نگرش، عیناً در مکاشفه یوحنا به چشم می‌خورد. در پی افتادن ستاره‌ای بر زمین، چاهی بی‌انتهای پدید می‌آید (۸۷) و: «سپس فرشته‌ای را دیدم که از آسمان به زیر می‌آمد و کلید چاه بی‌انتهای زنجیر بزرگی در دست داشت. او، اژدها و آن مار قدیم را که همان ابلیس و یا شیطان است، گرفت و او را برای مدت هزار سال در بند نهاده به چاه بی‌انتهای انداخت و در آن ر به رویش بسته، مهر و موم کرد تا او دیگر

نتواند ملتها را تا پایان آن هزارسال گمراه کند. بعد از آن، برای زمانی کوتاه آزاد گذاشته خواهد شد»^۳.

درباره اژدها یا ضحاک و نماد چاه، به دو گوشه از شاهنامه می‌نگریم.

الف - دیدن ضحاک، فریدون را در خواب:

چنان دید کز کاخ شاهنشهان	سه جنگی پدید آمدی ناگهان
دو مهتر، یکی کهتر اندر میان ^۴	به بالای سرو و به فر کیان
کمر بستن و رفتن شاهوار	به چنگ اندرون گرزۀ گاوسار
دمان پیش ضحاک رفتی به جنگ	زدی بر سرش گرزۀ گاورنگ
یکایک همان گرد کهتر به سال	کشیدی ز سر تا به پایش دوال
بدان زه دو دستش بیستی چو سنگ	نهادی به گردن برش پالهنک
بدین خواری و زاری و گرم و درد	پراکنده بر تارکش خاک و گرد
همی تاختی تا دماوند کوه	کشان و دوان از پس اندر گروه
یکی چاه بُد اندر آن کوه و پست	به چاه اندر آن بر دو دستش بیست

ب - از گفتار کیخسرو به «جهن»:

فریدون فکند آن کمند یلی	به نیروی یزدان و از پردلی
گرفت آن ستمکاره ضحاک را	ز تخت اندر آورد ناپاک را
ببرد و فکندش به چاه اندرون	نهادش یکی کوه بر سر نگون

یادداشت‌های گفتار چهل و چهارم

(۱) بندهش، رویه ۵۲.

(۲) پیشین، رویه ۵۳.

(۳) انجیل، مکاشفه یوحنا، فصل بیستم: سلطنت هزارساله.

(۴) سه مرد رهاننده که فریدون و برادرانش می‌باشند، به چهره‌های گوناگونی

نموده شده‌اند که می‌توان به سه مغ بشارت‌دهنده و نیز تثلیث مسیحیت اشاره کرد.

بخش پنجم ■ ۱۸۱

در چند جای «مهریشت»، این سه گانگی به چشم می خورد: مهر به همراهی ایزد باد و ایزد «داموئیش اوپمن» به سوی هماوردان که نیایش گزارده باشند، شتابد (کرده ۲، بند ۹). مهر، دروغگویان را از پیش به هراس اندازد؛ ایزد «رشن» از پس به هراس اندازد؛ سروش آنان را از هر سو به هم درافکند (کرده ۹، بند ۴۱). مهر، گردونه خویش را شتابان سازد و سروش و ایزد «نریوسنگ» همگام وی شوند (کرده ۱۲، بند ۵۲). از سوی راست مهر، رشن و از سوی چپ او، ایزد «چیستا» می تازند (کرده ۳۱، بند ۱۲۶). داموئیش اوپمن به درآید، از پس او مهر و ایزد آذر می تازند (کرده ۳۱، بند ۱۲۷).

برای آگاهی بیشتر بنگرید به: فرهنگ نام های اوستا، کتاب ۳، رویه ۱۲۴۰ تا ۱۲۴۴.

۴۵

ناهنجاری های آسمانی

بر آمد یکی میغ، بارش تگرگ
تگرگی که بردارد از ابر مرگ
(فردوسی)

ابرهای سهمگین و تیره، آسمان را چون شب تار کرد. (۲۷، ۶)
باران جز به هنگام خود، بارید (۵، ۸، ۲۶) و تا چهارصد سال به درازا
انجامید (۳۹) که شاید در واقع کنایه از چهارماه یا چهارروز بارندگی
بوده باشد. بادهای گرم و سرد (۷، ۲۳) و پرسرو صدا (۷۴) به سختی
وزیدن گرفت. (۱۹) گردبادهای نیرومند، جانوران را از جایشان
برمی کشیدند و در جایی دیگر، آنها را بر روی زمین رها می کردند^۱ و
بدین سان، مردم می دیدند که از آسمان، جانور می بارد. (۸) توفان و
سیل و تگرگ، همه جا را فراگرفت. (۴۹، ۵۱) وزن برخی از دانه های
تگرگ به پانزده من می رسید (۹۲) و به رنگ سرخ و خونین نیز دیده
می شد. (۳۲، ۸۳) ترتیب فصل ها به هم خورده بود و تابستان از زمستان،
بازشناخته نمی شد. (۳۵) در «روایت پهلوی» اشاره شده که بارش برف
از خرداد آغاز می شود و یکسره تا دی ماه می بارد. (۴۰) اما بر پایه
روایت بندهش (۳۷) و اسکاندیناوی (۹۴) آن زمستان تباه کننده (۲۹)
سه سال به درازا می کشد. از بارش برف سیاه نیز یاد شده است. (۳۲)
امواج خروشان دریا، با غرش خود در دل ها هراس افکندند (۷۱) و در

بسیاری از جاها، بر اثر گازهای سناره دنباله‌دار، آبها زهر آگین شد (۸۵) دریاها به رنگ خون درآمد و موجودات آبرزی مُردند. (۸۴، ۸۹)

یادداشت گفتار چهل و پنجم

(۱) این را نیز گوید که چون تیشتر به نیروی باد، آب را به اندروای بُرد، هر چه در گردآبه است با آب به اندروای شود، مانند سنگ، ماهی، وزغ و دیگر از این گونه. پیدایی آن، از آن است که همان چیز با باران باز بارد، که به چشم دید پیدا است که باشد که ماهی یا وزغ یا سنگ بارد — بندهش، رویه ۹۶.



دگرگونی های زمین

زمین دچار دگرگونی های شدیدی شد. پوسته زمین ورم کرد (۱۴) و گذر از راه ها دشوار گردید. (۲) «لایه های میانی کره زمین، فشار زیادی به لایه های خارجی آن وارد می کرد. زمین که در حرکت چرخشی آن، اختلالی به وجود آمده بود، در اثر این فشارها مرتباً گرمتر می شد به طوری که سطح آن، کاملاً داغ شده بود. (۷۵، ۶۵) منابع زیادی مربوط به ملل مختلف جهان، از گداختگی سطح زمین و جوشیدن آب دریاها حکایت می کنند»^۱.

گدازه ها و مواد مذاب، روی زمین را فراگرفتند. (۴۳، ۳۰) «در زمین بسیار جای ها، چشمه های آتش مانند چشمه های آب بیرون آیند»^۲ و این یادواره در بینش دینی مغانی به این گونه درآمد که نکوکاران در روز رستاخیز بی هیچ گزندی از رود گدازه ها خواهند گذشت.

زمین لرزه های بسیار سخت پدید آمد (۱۸، ۲۵، ۴۷، ۶۱، ۷۷) و در برخی جاها به دنبال دهان گشودن زمین، گوهرها و فلزات پدیدار گشتند. (۲۷، ۱۱) از پیامدهای زمین لرزه، جابجایی و یا نابودی کوه ها و جزیره ها (۵۵، ۸۸، ۹۱) و نیز ویرانی آبادی ها بود. (۵۴، ۵۷)

درختان و گیاهان از دادن میوه بازایستادند و زمین دارای هیچ گونه محصولی نبود. (۳، ۲۴) آبها رو به کاهش گذاشت (۹) و پاره ای از دریاها و رودها، خشک گردید. (۵۲)

یادداشت‌های گفتار چهل و ششم

(۱) و جهان وار گون شد، رویه ۱۴۹.

(۲) گزیده‌های زادسپرم، رویه ۶۶.



हंमिशरोशार्चननिष्टेतिश्रामं
केहोशरोशास्त्रेहृत्पांनन्तोश्चिष्ठां
नामंताहंशरोशोमनोशंरुमज्ञायेतु

گذرگاه دوزخ

نگاره‌ای از روز رستاخیز

۴۷

بازماندگان کوه نشین

در پی رویدادهای مرگبار یادشده، مردم خود را در میان صخره‌های کوه و غارها پنهان می‌کنند. (۸۲) در «زراتشت‌نامه» نیز هنگام اشاره به پیشامدهای رستاخیز، آمده است:

نشینند در غار و کوه و کمر نماند کسی در پدشخوار گر^۱

در تورات می‌خوانیم: «در آن روز، مردمان... به مغاره‌های صخره‌ها و شکاف‌های سنگ خارا داخل شوند. به سبب ترس خداوند و کبریای جلال وی، هنگامی که او برخیزد تا زمین را متزلزل کند»^۲.

به نوشته افلاتون: «پس از هر حادثه‌ای تنها کسانی زنده می‌مانند که بر بالای کوه‌ها به سر می‌برند و از خواندن و نوشتن، ناتوان بودند و جز نام فرمانروایان کشور و مختصری از کارهای آنان، چیزی به گوششان نرسیده بود. از این رو، آنان در برابر اخلاف خود، به ذکر همان نام‌ها اکتفا می‌کردند و گاهی داستان‌های مبهمی نیز می‌افزودند»^۳.

جانوران - چه رام و چه وحشی - بیمناک از رویدادها، به آدمیان پناه می‌برند. (۴۱) به گفته شاهنامه:

دَد و مرغ و نخجیر گشته گروه برفتند یله کنان سوی کوه

از سوی دیگر، نوزادان مردم و جانوران، کوتاه‌تر و کوچک‌تر می‌شوند (۴، ۱۰) و عمر کمتری نسبت به پیشینیان دارند. (۳۶) اما کسانی که در پناهگاه جم (ورجم کرد) به سر می‌برند، دارای اندامی بزرگتر و نیرومندتر هستند^۴ که یادآور هزاره کیوان می‌باشد^۵.

یادداشت‌های گفتار چهل و هفتم

(۱) پهلوی: پتیش خوار. نام کوه‌های جنوبی طبرستان بوده است — بندهش،

رویه ۱۷۲.

(۲) کتاب اشعیای نبی، باب ۲، آیه ۲۰ تا ۲۲.

(۳) دوره آثار افلاتون، رویه ۱۹۲۹.

(۴) جم برای ماندگاری نسل انسان، پناهگاهی می‌سازد که در آن، مردمانی از بزرگترین و زیباترین و بهترین نژادها به سر می‌برند.

(۵) بنگرید به: گفتار ۳۰.

۴۸

برهم خوردن گاهشماری

به نظر می‌رسد که پیش از تازش اهریمن، سال دارای ۳۶۰ روز بوده است: «بر البرز یکسدهشتاد روزن است به خراسان (شرق) و یکسدهشتاد به خاوران (غرب). خورشید هر روز به روزنی درآید، به روزنی بشود. چون که از بره (فروردین) فراز گردد تا باز به بره رسد، سید و شست روزن است»^۱. هر روزن یا درجه، نمایه‌ای از یک روز است. پس از برخورد بزرگ، گاهشماری زمین، دچار دگرگونی‌هایی می‌شود تا اینکه سرانجام کره زمین دارای مداری ثابت و یکنواخت می‌گردد و سال ۳۶۵ روزه رواج می‌یابد: «پس، از آنجا که خورشید فراز رفت تا باز بدانجای آمد، به سالی برشمرده شد سید و شست و پنج روز و پنج زمان و خرده‌ای، که هر روزی، بیست و چهار زمان است، و نیمی تاریک، نیمی روشن که شب و روز باشد. و پنج هنگام شبانه روز نیز پدید آمد. راز این پنج روز را نگفته است، زیرا اگر بگفته بود، دیوان آن را بدانستند و گزند بینداختند»^۲.

در روایتی از مصر باستان آمده که $\frac{1}{47}$ روشنایی ماه کاسته شد و پنج روز کامل پدید آمد. «این پنج روز به هیچ یک از ماه‌های سال تعلق نداشت و خارج از سال و تقویم بود»^۳. به نوشته بندهش، این پنج روز از همان روزن‌های ۳۶۰ گانه نمایان می‌شدند^۴ و دارای درجه جداگانه‌ای نبودند.

در دوران هرج و مرج، از روزهای سال کاسته شد (۲۸) و این

دگر گونی از چگونگی حرکت ظاهری خورشید (۱) و تغییر فاصله زمین (۴۴) آشکار بود. به روایت «بهمن یشت» سال به اندازه یکسوم کاهش یافت. (۱۳) بنابراین برای مدتی، سال دارای ۲۴۰ روز بود.

در تورات آمده است که خورشید ده درجه به عقب بازگشت و پانزده سال به روزها افزوده شد.^۵ از آنجا که پانزده سال برابر با ده درجه دانسته شده بنابراین یک سال برابر با $\frac{۲}{۳}$ درجه می شود که $\frac{۱}{۳}$ کمتر از اندازه می باشد زیرا هر سال یا هر روز برابر با یک درجه است. و اگر $\frac{۲}{۳}$ درجه را در ۳۶۰ ضرب کنیم شمار ۲۴۰ به دست می آید که تاییدگر روایت ایرانی می باشد.

مایاها دارای سال ۲۶۰ روزه بودند و با نگرش به گاهشمار یافت شده در تیاهوناکا (بولیوی) با سال ۲۹۰ روزه نیز روبرو می شویم.^۶

یادداشت های گفتار چهل و هشتم

(۱) بندهش، رویه ۵۹ و ۶۰.

(۲) پیشین، رویه ۶۱ و ۶۰.

(۳) داستان های مصر باستان، رویه ۳۴.

این پنج روز را به نام یکی از سیارات می نامیدند.

(۴) آن پنج روز گاهانی را به همان روزها بیاید و بشود — بندهش، رویه ۶۰.

آن پنج روز گاهنبار است که آن پنج روز تروفته است که دزدیده خواند. او را نام همسپهمدیم است که او را گزارش این که حرکت همه سپاه به گیتی پیدا شد، زیرا فروهر مردمان به همسپاهی رفتند — بندهش، رویه ۴۲.

به نشانه پنج روز، سروده های زرتشت (گاهان، گات ها) نیز بر پنج بخش است: اهورنود گاتا، اشت ود گاتا، سپنت مد گاتا، وهوخستر گاتا، وهیشتوایش گاتا.

(۵) اینک من بر روزهای تو، پانزده سال افزودم. اینک سایه درجاتی که از آفتاب بر ساعت آفتابی آحاز پایین رفته است، ده درجه به عقب برمی گردانم. پس

آفتاب از درجاتی که بر ساعت آفتابی پایین رفته بود، ده درجه برگشت — کتاب اشعیای نبی، باب ۳۸، آیه ۵ تا ۹.

هر سال یاد شده را می‌توان کنایه از یک روز دانست.

(۶) کتاب هفته، شماره ۸۰، معماهای قدیم تاریخ و فرضیات جدید،

رویه ۱۳۸.

شماره‌های اسرار آمیز

یکی از نکات مهم در داستان‌ها و استوره‌ها، کاربرد حساب شدهٔ شماره‌ها و اعدادی است که به گونه‌ای تصادفی، برگزیده نمی‌شوند. شماره‌هایی چون ۷ و ۱۲ در بسیاری از داستان‌ها به چشم می‌خورد که در اصل، کنایه از هفت اباختر و دوازده برج آسمانی می‌باشد. از میان نمونه‌های بسیار، به چند شمار می‌نگریم.

الف) شمار ۱۳: کاسته شدن ۱۳ از طول سال (۱۳)، نابودی ۱۳ زمین (۸۳)، خونین شدن و زهر آگینی ۲ آبها (۸۴، ۸۵) و از میان رفتن ۱۳ روشنایی (۸۶) نمونه‌هایی از نفوذ این عدد در داستانهاست. پس از تازش اهریمن، ۱۳ آسمان را تاریکی فرا گرفت^۱. دیو «آشموغی» از ۱۳ بالای زمین تا ۱۳ میانه زمین، یورش می‌برد^۲. «از هوشنگ پیشداد این سود بود که از سه بخش دیوان‌مازندر نابود کننده جهان، دو بخش را بکشت»^۳. تهمورث در نبرد با دیوان، ۱۳ از ایشان را سرکوب می‌کند:

از ایشان دو بهره به افسون بست دگرشان به گرز گران کرد پست

ب) شمار ۱۴: زمانی که ضحاک در فرجام جهان دوباره سربرمی‌آورد، ۱۴ از موجودات را نابود می‌کند^۴. در مکاشفه یوحنا نیز آمده است: «اسب رنگ پریده‌ای را دیدم که نام سوارش مرگ بود و دنیا را مردگان به دنبالش می‌آمد. به او قدرتی داده شد تا ۱۴ زمین را با شمشیر و گرسنگی و امراض مهلک و حیوانات وحشی، از بین ببرد»^۵.

پ) شمار ۶۶۶: در مکاشفه یوحنا، نشانه‌ای دیگر از آیین مغان را

می توان یافت؛ حیوانی وحشی نمایان می شود که هر کس ناگزیر است «علامت حیوان را خواه اسم و خواه عدد، بر خود داشته باشد. این محتاج حکمت است و هر صاحب خردی می تواند عدد نام آن حیوان را که ششصد و شست و شش (۶۶۶) است، حساب کند»^۶.

کلید این چیستان را در گفتار هیرید دانشمند «زادسپرم» می توان جست. به نوشته او، گاهان (سروده های زرتشت) دارای ۶۶۶۶ واژه می باشد و «شش هزار و ششصد و شست و شش واژه در گاهان، نموداری است از آمدن پتیاره (= اهریمن) بر آفرینش تا به فرجام شش هزاره»^۷.

ت) شمار ۲۴: در نوشته های مغان، اشاره به ۲۴ ایزد شده است. به گفته «پلوتاخورس»: «چون اهورا خدایان ۲۴ گانه را در مدار سربسته آفرید، اهریمن در آن مدار نفوذ و آن را سوراخ کرد»^۸.

در مکاشفه یوحنا می خوانیم: «در آسمان تختی قرار داشت... در پیرامون این تخت، ۲۴ تخت دیگر بود و روی آنها ۲۴ پیر نشسته بودند»^۹. این شمار احتمالاً با ۲۴ بخش شبانه روز در پیوند است.

یادداشت های گفتار چهل و نهم

- (۱) بندهش، رویه ۵۲.
- (۲) گزیده های زادسپرم، رویه ۶۲.
- (۳) مینوی خرد، رویه ۴۳.
- (۴) روایت پهلوی، رویه ۶۰.
- (۵) انجیل، مکاشفه یوحنا، فصل ۶، آیه ۸.
- (۶) پیشین، فصل ۱۳، آیه ۱۷ و ۱۸.
- (۷) گزیده های زادسپرم، رویه ۴۱.
- (۸) تاریخ مطالعات دین های ایرانی، رویه ۱۴۵ و ۱۴۶.
- (۹) مکاشفه یوحنا، فصل ۴، آیه ۲ تا ۵.

رهانده آسمانی

رهانده‌ای از آسمان سوار بر ابر می‌آید. (۷۳، ۶۸) نمونه‌هایی از این رهاننده را در گفتار سیزدهم دیدیم. در اینجا می‌بایست به کینخسرو نیز اشاره کنیم که درباره‌اش گفته شده در فرجام جهان سوار بر ابر و باد ظهور می‌کند.^۱ نشانی‌هایی که در مکاشفه یوحنا درباره رهاننده آمده، آمیخته‌ای از چهره‌های استوره‌ای ایرانی می‌باشد:

الف) کسی شبیه انسان ردای بلندی بر تن داشت و زره زرینی به دور سینه‌اش بود و موهای او مثل پشم یا برف سفید بود و چشمانش مثل آتش... و چهره‌اش مانند خورشید نیمروز می‌درخشید.^۲

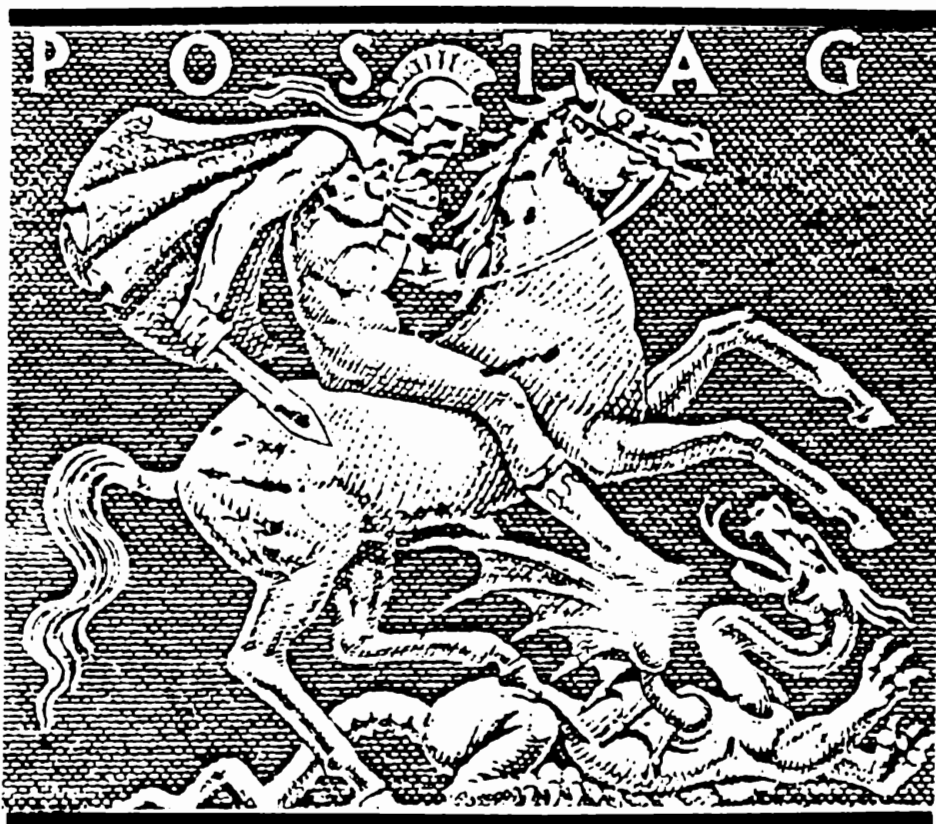
موهای چون برف، زالزر را به یاد می‌آورد و چشمان و چهره فروزان، نشانه جمشید است.

ب) آنگاه آسمان را بگشوده دیدم. اسب سفیدی در آنجا بود که نام سوارش امین و راست بود. او با عدالت داوری و جنگ می‌کند.^۳

اسب سفید برابر است با معنای گرشاسپ. بر پایه یک دیدگاه: «گرشاسپ به معنی شخصی است که دارای اسب مقدس و نیکو و تابناک، و در حقیقت کنایه از شخصیت و تلاش او در راه نیکی است»^۴.

یادداشت‌های گفتار پنجاهم

- (۱) سوشیانس چون از همپرسی باز آید، آنگاه کیخسرو که بر «وای» دیرنده‌خدای نشسته است، به‌پذیره او آید — روایت پهلوی، رویه ۶۰.
 «وای» را ایزد فضا و باد دانسته‌اند. احتمالاً همان گیو در شاهنامه است.
- (۲) مکاشفه یوحنا، فصل ۱، آیه ۱۳ تا ۱۶.
- (۳) پیشین، فصل ۱۹، آیه ۱۱.
- (۴) بررسی واژه‌های کریشه، کرسفت، کروش و کرشاسب در متون زرتشتی؛ ماهنامه فروهر، مهر و آبان ۱۳۶۸.





رهاندگان

اتفاق می افتد که قومی پس از جستجوی عبث منجی خویش در میان زندگان،
و سخت نیازمند به جبران سرافکندگی و شرمساری جانکاه، از بین مُردگان، یکی از
میان برگزیند و ناگهان مجموعی از دلاوری ها و بی باکیهای دستچین شده از هر
کس، خواه از پهلوانانی که از چشم ها افتاده اند و خواه از خدایانی اساتیری که خود
از میان برخاسته جای به ایزدان دیگر پرداخته اند، به وی منسوب دارد.
لوفلر دلاشو

شاه-پهلوانان رهاندهٔ ایرانی

پهلوانان بزرگ اوستا و شاهنامه، نمونه‌هایی هستند از یک رهانده یا منجی روز رستاخیز. شاید هر یک از آنان، بخشی از نما و شخصیت یک «ایزد-شاه» آغازین باشد که در گذر زمان، به «شاه-پهلوان» و سپس به «پهلوان» تبدیل شده‌اند. در اینجا نگاهی فشرده به آنان می‌افکنیم.

الف) تهمورث:

تهمورث نخستین شاه-پهلوان داستان‌های ایرانی است^۱ که به گونهٔ یک پهلوان بزرگ و سرکوبگر دیوان، نمایان گردیده و تهمتنی او در سیمای رستم (تهمتن) دیده می‌شود. تهمورث، اهریمن را به چهار اسب درآورد و سی سال سوار بر آن تا دورترین کرانه‌ها تاخت. این سی سال برابر است با همان اندازه‌ای که گیومرث از مرگ به دور داشته شده بود. شاید مایهٔ شگفتی باشد اگر بگوییم که اهریمن را می‌توان همان شیداسب دانست که به گفته شاهنامه، دستور تهمورث بود^۲. شیداسب یعنی اسب درخشان و نمایهٔ فراگیرتری از این اسب، همانست که دربارهٔ ویژگی‌های رخس - اسب رستم - آمده است. درخور نگرشست که نام رخس از ریشهٔ رخشانی و درخشندگی می‌باشد و به گفته شاهنامه، رخس: «به روز از خور افزون بُد و شب ز ماه». به نوشتهٔ «کویاجی»^۳: نام شیداسب Shedaspīh که در واقع حلقهٔ پیوندی میان آثار اپوکالیپتیک^۴ ایرانی و مسیحی به شمار می‌رود، در این زمینه اهمیت ویژه‌ای کسب کرده است.

در اوستا Khshadaspa به معنی «سوار بر اسب سفید» است و در مکاشفه یوحنا نیز Keresiakih (= Christian = مسیحی) به همین معنی است و در گزارش آن، گفته شده: «آن که او نشسته است بر روی اسب سفید». در «جاماسپ نامه» آمده که در روز رستاخیز (هزاره سوشیانس)، تهمورث از اهریمن، سخن نمی پذیرد.^۵

(ب) فریدون:

در شاهنامه آمده است که در هنگام فرمانروایی ضحاک، ازدهای پدید آورنده خشکسالی، فریدون به دنیا می آید و پس از ماجراهایی چند، سرانجام ضحاک را از پای درمی آورد و به بند می کشد. همانند آغاز آفرینش، در پایان جهان نیز، ضحاک سر برمی آورد و برای سرکوبی او، از فریدون یاری خواسته می شود. بر پایه متون پهلوی، فریدون این کار را به گرشاسب واگذار می کند که در واقع شخصیت دیگری از خود اوست. اما در سروده‌ای از شاهنامه آمده است:

همانا که باشد به روز شمار فریدون و ضحاک را کارزار
فریدون که نام پدرش «آبتین» می باشد، نمایه آبهای هستی بخش نیز شناخته شده است. در وداها، از فریدون به عنوان «پسر آبها» یاد شده و در شاهنامه - اندر زادن فریدون - آمده است که «جهان را چو باران به بایستگی».

(پ) گرشاسب:

به نوشته مهرداد بهار: «گرشاسب از پهلوانان اوستایی است که ظاهراً در شاهنامه، بسیاری از افسانه‌های مربوط به او و عظمت شخصیتش، جذب رستم شده است. در ادبیات پهلوی، گاه او را سام خوانند، ولی در ادبیات فارسی، این لقب خانوادگی، خود به صورت شخصیت مستقلی درآمده و پدر زال، سام خوانده شده است»^۶. به نوشته بهمن سرکاراتی، گرشاسب: «یک شخصیت اساطیری آریایی است و در روایات ایرانی، افسانه ازدها کشی مستقلی دارد که در اوستا و در روایات پهلوی به تفصیل از آن

یاد شده و در شاهنامه به صورت اژدهاگشی سام، باقی مانده است؛ ولی همسانی‌های او با فریدون، چنان است که گویی گرشاسب، صورت دیگری از فریدون است»^۷. معنای گرشاسب (دارنده اسب درخشان) نشان‌دهنده همبستگی او با تهمورث (دارنده شیداسپ) و رستم (دارنده رخس) می‌باشد و نیز کیخسرو که دارای اسبی با یال فروزان بود^۸. از کارهای بزرگ گرشاسب نبرد با هیولایی بود به نام «گندرو» با لقب «زرین پاشنه»^۹.

ت) سام:

درباره سام، تنها نگاهی گذرا می‌افکنیم به شاهنامه. سام با سپاه مازندران، گرگسار و سگسار نبرد می‌کند. یک دیو دریایی را که احتمالاً همان «گندرو» هم‌آورد گرشاسب است، از پا در می‌آورد؛ و افزون بر اینها، اژدهایی سهمناک را از میان می‌برد^{۱۰}. نشانی‌های سپاهیان یاد شده، برابر است با آنچه که درباره دیوان مازنی و ماروت‌ها گفته بودیم:

سپاهی که سگسار خوانندشان	پلنگان جنگی گمانندشان
به شهر اندرون نعره برداشتند	وزان پس همه شهر بگذاشتند
سپاهی گران کوه تا کوه مرد	که پیدا نبُد روز روشن ز گرد

ث) رستم:

در میان پهلوانان یاد شده، رستم از همه نامدارتر است و بازتابنده نماهای گوناگونی از آنان. رستم دو همانندی مهم با فریدون دارد: یکی آنکه، مانند او دارای نیروهای فرامادی، و از افسونگری برخوردار است. دوم اینکه، آب تخمه می‌باشد. در زبان پهلوی، رستم به گونه «روت ستهَم» نوشته می‌شود، که «ستهَم» یعنی زورمند و «روت» به معنی رود است. بنابراین معنای رستم می‌شود: رود نیرومند! نمونه‌ای از «رود - مرد» را می‌توان در داستان‌های یونانی نیز یافت؛ آنجا که از رودی به نام «آخلئوس» یاد شده که یک‌بار به سیمای مردی مهیب درآمده بود^{۱۱}.

یاد آوری می شود که نام چند تن از خاندان رستم با آب و رود، پیوسته است: مهرباب (پدر بزرگ مادری رستم)، رودابه (مادر رستم)، سهرباب یا سرخ آب (پسر رستم).

با نگرش به کتابی به نام «تهمورث نامه» همانندی های شگفت انگیزی میان رستم و تهمورث می یابیم. در بخشی از کتاب آمده است که تهمورث به یاری سیمرغ به نبرد با دیوان می شتابد و یکی از سران دیوها را که «ارجنگ» نام داشت، سرکوب می کند.^{۱۲} اگر به شاهنامه بنگریم، تنها در زمان زال و رستم است که سیمرغ، پدیدار می شود. افزون بر این، به آسانی می توان «ارجنگ» را با «ارژنگ» دیو، در هفت خان رستم برابری داد.

ج) کیخسرو:

کیخسرو شاه- پیامبری است با سیمایی شگرف و نیروهایی شگفت. او مانند فریدون، بدون کشتی، سوار بر اسب از آب خروشان جیحون به گونه ای معجزه آسا می گذرد. دارای نیروی اندیشه خوانی و نهان بینی است و نشان پیامبری بر بازو دارد. مهمترین کارش کشتن افراسیاب (نماد اهریمن) می باشد. کیخسرو در رستاخیز بازمی گردد و ۵۷ سال فرمانروایی می کند.^{۱۳}

ج) توس:

توس نیز از پهلوانان جاویدانی است که در فرجام جهان نمایان می گردد و گرشاسپ را به دین فرامی خواند. گرشاسپ از بیم تیر توس، گرز خود را می افکند و به دین می گراید. آیا توس که در شاهنامه بارها با عنوان «زرینه کفش» یاد شده^{۱۴}، همبسته با «گندرو زرین پاشنه» هماورد گرشاسپ است؟

ح) کی بهرام:

«کی بهرام ورجاوند» که شاپور نیز خوانده شده و نماد ایزد بهرام است، در فرجام جهان ظهور می کند. در شب زایش او که ۲۲ آبان ماه

دانسته‌اند، از آسمان ستاره خواهد بارید. پس از رسیدن به سی سالگی با سپاهی بزرگ به نبرد با گروه بیشماری از «شیداسپ»، لشکر سهمناک پیشانی فراخ، گرگ دوپا و دیوان چرمین کمر خواهد پرداخت^{۱۵}.
(خ) پشوتن:

پشوتن پسر گشتاسپ با خوردن شیر و نان مقدس از دست زرتشت دارای زندگی جاوید شد. وی در پایان جهان همراه با ۱۵۰ تن به جنگ دیوان و اهریمنان خواهد شتافت^{۱۶}.

یادداشت‌های گفتار پنجاه و یکم

(۱) نخستین بار در زمان تهمورث است که به دو افزار شهریاری، یعنی تاج و تخت، گرز یا عصای شاهی افزوده می‌گردد. تهمورث:

چنین گفت کامروز این تخت و گاه مرا زبید و تاج و گرز و کلاه

(۲) مرا و را یکی پاک دستور بود که رایش ز کردار بد دور بود

خنیده به هر جای و شیداسپ نام نزد جز به نیکی به هر جای گام

(۳) آیین‌ها و افسانه‌های ایران و چین باستان، رویه ۱۹۵.

(۴) Apocalyptic Literature کتابها و نوشته‌های رمزآمیزی است که

رویدادهای آینده، بویژه هنگام و چگونگی پایان کار جهان، را پیشگویی می‌کند و با معانی کنایی و فوق‌بشری پرده از رازها برمی‌گیرد — پیشین، رویه ۱۷۱، زیرنویس ۴.

برای برابر پارسی، «رازدبیره» پیشنهاد می‌شود.

(۵) پس اهریمن پیش تهمورث آید: «مرا خورش باید و خورش من و تو،

مهان (گران، زیاد) باید داشت». تهمورث نشنود. — زند و هومن یسن؛ یادگار جاماسپ، رویه ۱۲۲.

(۶) پژوهشی در اساتیر ایران، رویه ۱۸۸.

(۷) ازدها در اساتیر ایران، رویه ۱۶۳.

(۸) آذرگشنسپ تا پادشایی کیخسرو بدان آیین پاسبانی جهان می کرد. چون کیخسرو بتکده را همی کند، بر یال اسپ کیخسرو نشست و تیرگی و تاریکی را از میان برد و جهان را روشن بکرد - بندهش، رویه ۹۱.

(۹) گرشاسپ پهلوان و دلیر در کرانه دریاچه «پیشینگه» سد اسپ و هزار گاو و ده هزار گوسپند پیشکش آناهیتا کرد و از وی خواستار شد که: ای اردویسور آناهیتا! ای نیک! ای توانا! این کامیابی را به من ارزانی دار که بر گندرو زرین پاشنه در کرانه دریای موج زن فراخکرت پیروز شوم؛ که من بر روی این زمین فراح و گرد و بی کرانه تاخت آورم و بتوانم به خانه استوار دروغ پرست در رسم - آبان یشت، کرده ۱۰، بند ۳۷ و ۳۸.

...گرشاسپ که گندرو زرین پاشنه را کشت که با پوزه گشاده برای تباه کردن جهان راستی برخاسته بود - زامیاد یشت، کرده ۶، بند ۴۱.

(۱۰) همانا شنیدستی آوای سام	نبد در زمانه چنو نیکنام
نخستین به طوس اندرون ازدها	که از چنگ او کس نگشتی رها
به دریا نهنگ و به خشکی پلنگ	دمش نرم کردی به که خاره سنگ
به دریا سرماهیان بر فروخت	وزو بر هوا پَر کر کس بسوخت
همی پیل را در کشیدی به دم	دل خرم از یاد او شد درم
دگر «اندرو» دیو بد، بد گمان	تنش در زمین و سرش به آسمان
که دریای چین تا میانش بُدی	ز تابیدن خور زیانش بُدی
همی ماهی از آب برداشتی	پس گنبد ماه بگذاشتی
به خورشید ماهیش بریان شدی	ازو چرخ گردنده گریان شدی
دو پتیاره زین گونه پیچان شدند	ز تیغ یل سام بیجان شدند
به گمان «بهمن سرکاراتی» دیو «اندرو» همان «گندرو» می باشد.	

(۱۱) اساتیر یونان، رویه ۱۸۷.

(۱۲) برای آگاهی بیشتر بنگرید به: نخستین انسان و نخستین شهریار، رویه

۲۶۳.

(۱۳) سوشیانس گوید که: - ای «کی» برو و دین بستای -. کیخسرو دین

بخش ششم ■ ۲۰۳

بستاید. پس در آن پنجاه و هفت سال، کیخسرو پادشاه هفت کشور شود. سوشیانس موبدان موبد شود — روایت پهلوی، رویه ۶۰.

(۱۴) برافراخت آن کاویانی درفش که نازد بدو توس زرینه کفش

بشد توس با کاویانی درفش به پای اندرون کرده زرینه کفش

همان توس با کاویانی درفش همی رفت با کوس و زرینه کفش

(۱۵) شیداسپ را می توان سیاره فرسی و دیوان دیگر را همبسته با هیولاهای

یاد شده در گفتار ۱۰ دانست. برای آگاهی بیشتر از «کی بهرام ورجاوند» بنگرید

به: زند و هومن یسن، رویه ۵۷ و ۵۸.

(۱۶) فراز رود پشتون درخشان با سد و پنجاه مرد که جامه سمور سیاه دارند...

فراز رود پشتون پسر گشتاسپ به دستگیری آذر فرنبغ و آذر گشنسپ و

آذر برزین مهر، به بتکده بزرگ، نشیمنگاه گنامینوی دروند. خشم سخت نیزه و همه

دیوان و دروجان و بد تخمگان و جادوگران به ژرف ترین تاریکی دوزخ رسند.

به همکوشی پشتون درخشان، آن بتکده را برکنند — زند و هومن یسن، رویه ۶۳.

مهر و مسیح

مسیحیان با تصویر و تجسم مسیح به صورت
مصلوب و اعطای نام‌رهایی بخش به وی، کاری
جز دوباره به کارگرفتن صورت و معنای یکی
از قدیم‌ترین اساتیر سرزمین آسیا نکرده‌اند.
لوفلر دلاشو

کلمهٔ مسیح در زبان عبری «مشیا» خوانده می‌شود و این، همان
نامی است که در روایات پهلوی به چشم می‌خورد^۱. «مشی» و «مشیانه»،
نخستین زوج انسانی پس از مرگ کیومرث بودند. نام مشی از «مهر» یا
«میترا» ریشه گرفته است. بررسی داستان مسیح نشان می‌دهد که وی
دارای ویژگی‌های ایزد مهر می‌باشد. امروزه در پرتو پژوهش‌ها و یابش
آثار باستانی، جای شکی باقی نمانده که آیین‌ها و آداب مسیحیت از
مهرپرستی سرچشمه گرفته است. در اینجا نمونه‌هایی چند گزارش می‌شود:
«در آیین مسیح و میترا، یک نوع تثلیث وجود دارد. تولد هر دو از
مادری با کره و دوشیزه است. افروختن شمع در کلیسا، حوضچهٔ آب
مقدس در مدخل کلیسا، نواختن ناقوس، سرودخوانی گروهی با موسیقی،
مراسم شام واپسین، صرف نان و شراب، همه اقتباس‌هایی از آیین میترا
است. دوازده مقام میترا و دوازده فلک یاور میترا، بدل به حواریون
دوازده گانهٔ عیسا شدند. روز یکشنبه Sun - Day که از نامش پیداست،

روز ویژه مهرپرستان بود که بوسیله مسیحیان اقتباس و روز مقدس شمرده شد. عید کریسمس، روز تولد مهر بود که در سده چهارم میلادی، روز تولد مسیح معین شد. عید فصح عیسویان، اقتباسی است از جشن اردیبهشتی مهرپرستان؛ در این جشن میترا به آسمان صعود می کند، چنانکه عیسا نیز به آسمان بالا می رود. مسیح و مهر هر دو در رستاخیز ظهور می کنند و کردارهای مردم را داوری می نمایند^۲.
نمایه ایزد مهر که نماد پرتو خورشید است^۳، در ساختار نام عیسا به چشم می خورد.

در انجیل یوحنا، از زبان عیسا آمده است: «من نور جهان هستم»^۴. به نوشته «یعقوبی» پاره‌ای از عیسویان، بر این باور بوده‌اند که «مسیح نسبت به پدر چون شعله آتشی است که از شعله آتشی جدا شده باشد، بی آنکه شعله اول از جدایی شعله دوم کم شود»^۵.

این دو نشانه و نیز نشانه‌های دیگر می‌تواند ما را به این دریافت رهنمون گردد که نام عیسا برگرفته از کهن واژه‌ای است ایرانی به نام «اشا» یا اوشاس Ušas در زبان اوستایی (پهلوی: هوش Huš) به معنای درخشش و سپیده‌دم. گونه‌های دیگر در زبان پهلوی، اینها هستند:
«اوش Oš: صبحگاه، بامداد، طلوع خورشید^۶ - اوش Uš: سحر، بامداد، درخشش، موقع طلوع خورشید - اوشهین Ušahin: زمان بین نیمه شب تا سحرگاه...»^۷.

در سانسکریت واژه «اشا» یا «اشیانا» به معنای خداوند و نیز شمال شرقی می‌باشد که خاستگاه خورشید و پیدایش سپیده‌دم است. در داستان‌های یونانی، اتوس Eos خدا - بانوی سپیده‌دم می‌باشد. ایرانیان هندی در سروده‌های خود (وداها) اینچنین از اوشس Ušas یا سپیده‌دم، یاد کرده‌اند: «سپیده‌دم، دختر آسمان برخاسته است»^۸. او می‌آید و جلال خویش را با روشنایی نمایان می‌سازد. اوشس ای دختر آسمان، با نور درخشان خود بر ما بتاب. این دوشیزه جوان، از شرق بر ما تافته جفت

گاووان سرخ درخشان خود را یراق کرده است...».

گاووان سرخ کنایه از سرخی سپیده دم می باشد. در تورات اشاره شده که اسحاق دارای پسری سرخ فام شد و از این رو، نامش را «عیسو» نهاد^۱. سرخ فامی عیسو و سرخی سپیده دم، ساختار نام عیسا را روشن تر می کند.

یادداشت های گفتار پنجاه و دوم

(۱) کتب مذهبی عیسویان و همچنین کتب لغت برای نام «عیسی» نتوانسته اند معنی پیدا کنند. در لغت یونانی، انجیل را به معنی خبرخوش و کلمه ایرانی دانسته اند. مهر، میر، میترا، میثرا، میثیا، میشی، موسی، مسیحا و مسک، صورت های یک کلمه در زبان ها و لهجه های مختلف می باشد — تقویم و تاریخ در ایران، رویه ۱۰۳.

(۲) آیین مهر (میتراایسم)، رویه ۱۲۶.

(۳) اوست نخستین ایزد مینوی که پیش از سربر آوردن خورشید جاودانه تیزاسب، بر فراز کوه «هرا» برآید؛ نخستین کسی که با زیورهای زرین آراسته از فراز کوه زیبای هرا سر به درآورد و همه خانمان های آریایی را از آنجا بنگرد — مهریشت، کرده ۱۴، بند ۱۳.

(۴) عیسا باز به مردم گفت: من نور جهان هستم؛ کسی که از من پیروی کند در تاریکی سرگردان نخواهد شد بلکه نور حیات را خواهد داشت — انجیل یوحنا، فصل ۸، آیه ۱۲.

(۵) تاریخ یعقوبی، جلد ۱، رویه ۱۸۷.

(۶) در ادب پارسی، عیسا را در آسمان چهارم دانسته اند که جایگاه خورشید است. مولانا گفته است:

چون رفت بر آسمان چارم عیسا چه کند کلیسیا را
(۷) برای آگاهی بیشتر بنگرید به: فرهنگ زبان پهلوی.

(۸) دختر آسمان را به چهره مریم نیز می بینیم. به گفته مولانا:

همچو مریم حامله نورحدایی گشته ایم

گرچو عیسا بسته این جسم چون گهواره ایم

(۹) تورات، سفر پیدایش، باب ۲۵، آیه ۲۵.

نگاره‌هایی از ایزد مهر



زرتشت: ستاره زرین

یکی مرد آمد به دین آوری
به ایران به دعوی پیغمبری
همی گوید از آسمان آمدم
ز نزد خدای جهان آمدم
(دقیقی)

به یزدان که دادار داد آورست
به نوری که زرتشت از آن گوهرست
(ایران‌شاه ابی‌الخیر)

بی گمان زرتشت بزرگترین چیستان تاریخ می‌باشد. دربارهٔ استوره، واقعیت وجودی، نام، زادگاه، زمان و زندگی زرتشت، هنوز آگاهی‌های روشنی در دست نیست. به احتمال قوی، زرتشت مانند دیگر چهره‌های استوره‌ای اوستا و شاهنامه، نشانهٔ یکی از نماها و مظاهر کیهانی بوده است.^۱؛ بویژه اگر معنای نامش را «ستاره زرین» بدانیم.^۲

دربارهٔ نام زرتشت از نویسندگان یونانی و رومی، این نظرات به جا مانده است: «دوستدار ستارگان، نگرنده ستارگان، نگاهدارندهٔ ستارگان، فرمانروای ستارگان، ستاره زندگی بخش، ستاره توفان آفرین و... همچنین او را پرتوی که روشنی‌اش از ستارگان می‌باشد و نیز به صورت شهاب ثاقب و ستارگان دنباله‌دار توصیف کرده‌اند»^۳. با نگرش به پاره‌ای از

نوشته‌ها زرتشت را با عطارد (تیر) می‌توان برابری داد.^۴

از سوی دیگر، زرتشت را همان ابراهیم دانسته‌اند. در «برهان قاطع» زیر نام «زرتشت بزرگ» آمده است: «به زبان پهلوی نام حضرت ابراهیم است». آنچه که پیوند زرتشت و ابراهیم را بیشتر می‌کند، نام نیای زرتشت در روایات پهلوی و پارسی می‌باشد؛ مردی به نام فراهیم یا براهیم یا اپراهام. از آنجا که نام پدر ابراهیم، آزر بود و در سنت اوستایی دارای آتش مقدسی به نام «آذر بهرام» هستیم، بنابراین می‌توان ابراهیم یا براهیم را کنایه از ایزد بهرام دانست.

در داستان رمزآمیزی درباره زرتشت آمده است: شبی «دغدویه» مادر زرتشت که او را آبستن بود، در خواب دید ابری تیره سرای او را پوشانید به گونه‌ای که جلو تابش ماه و خورشید را گرفت. و از آسمان جانوران گوناگون بارید. ناگهان حیوانی وحشی، شکم دغدویه را درید و زرتشت را بیرون کشید. دغدویه «همان گاه، درخشنده کوهی دید که از آسمان فرود آمده و ابر تاریک را بردرید و موزیات، رمیدن گرفتند. چون نزدیک شد، نورانی جوانی برون آمد. به دستی شاخی از نور، به دست دیگر نامه‌ای از دادگر. کتاب را به سوی ددان انداخت. همگی از آن خانه برون رفتند، مگر سه‌دَد که گرگ بود و پلنگ و شیر. جوان، شاخ نور را بر آن سه‌دَد زد، چنانکه بسوختند و آن جوان، زردشت را برگرفت و در شکم مادر، جا داده با دغدویه گفت: - میندیش و اندوه مدار که حافظ پسر تو یزدان است و این پور گرامی، پیغمبر دادار خواهد بود -»^۵.

درباره نماد ستاره گونه زرتشت، نشانه دیگری در دست است. به روایت «کوستوم»:

زرتشت در کوهی نشیمن گزید. پس از مدتی «لهیب سوزانی از آتش، از آسمان بر کوه فرود آمد و کوه یکپارچه شعله‌ور گشت. بی‌کم و کاست، کوه شعله‌ور بود و می‌سوخت. خبر به شاه بردند. شاه و

بزرگان برای نیایش آتش مقدس به سوی کوه رفتند. زرتشت از میانه‌های شعله بزرگ نمودار شد و برایشان سخن گفت...»^۶.

کوه آتشین زرتشت، همبسته با همان کوه مشتعل در مکاشفات یوحنا می‌باشد^۷ و کنایه از ستاره دنباله‌دار است. داستان زرتشت یا ستاره زرين، دستمایه‌ای شد برای آیین‌های دیگر؛ بویژه آیین مسیح. در مکاشفه یوحنا، پیوندی میان مسیح و ستاره صبح (ناهد، زهره) می‌یابیم: (الف). این است سخنان پسر خدا که چشمانش مانند آتش می‌درخشد و پاهایش مثل برنج شفاف درخشان است... او با عصای آهنین بر آنان فرمان خواهد راند... و همچنین ستاره صبح را به او خواهیم بخشید^۸.

ب) من عیسا فرشته خود را پیش شما که در کلیساها هستید فرستادم تا این امور را به شما اعلام کند. من ریشه و نهال داود و اختر تابان صبح هستم^۹.

بر پایه روایات، زرتشت دارای سه بازمانده رهاننده است که هر کدام بر سر هزاره‌ای ظهور می‌کنند. زرتشت سه بار با همسر خود نزدیکی کرد و نطفه او به زمین رفت. جای نگهداری این نطفه‌ها، دریاچه مقدس «کیانسه» می‌باشد و مانند سه چراغ در بن این دریاچه می‌درخشند^{۱۰}. سی سال مانده به هر یک از سه هزاره، دوشیزه‌ای که نسبش به زرتشت می‌رسد، در آب دریاچه می‌رود و از آن می‌خورد. هر سه دوشیزه، هرگز با هیچ مردی همبستر نمی‌گردند.

در نخستین هزاره: هوشیدر، در دومین هزاره: هوشیدرماه و در واپسین هزاره: سوشیانسی، ظهور می‌کند. سوشیانس همانند خورشید نورانی است و با شش چشم به هر سو می‌نگرد^{۱۱}. در زمان او، جهان به پایان می‌رسد.

نکته درخور نگرش این است که همانند آغاز آفرینش، یک گاو استوره‌ای به نام «هذیوش» به دست سوشیانس، قربانی می‌شود که برگرفته

از گاوکشی ایزد مهر (میترا) در آغاز آفرینش است^{۱۲}؛ و این دو روایت را می‌توان با داستان اهریمن و «گاو نخستین» برابری داد^{۱۳}. بازتاب قربانی گاو، در مکاشفه یوحنا به گونه «بره قربانی» دیده می‌شود.

یادداشت‌های گفتار پنجاه و سوم

(۱) در میان گروه‌هایی از مغان، کسانی که به بالاترین درجه روحانی می‌رسیدند «زرتوشت رُتم» نامیده می‌شدند؛ به معنی زرتشت سان، همانند زرتشت. نامدارترین ایشان زرتشت سپتمان سراینده گات‌ها می‌باشد.

(۲) زرت‌اشتر «زرتشت» از دو بهر زرت = زرد، و اشتر = استار، ستاره درست شده است. افزون بر این، می‌توان اشتر را عصا ترجمه کرد (بنگرید به گفتار ۱۴). بویژه که در مکاشفه یوحنا از «زرتشت مسیح» به عنوان دارنده عصای آهین، یاد گردیده است.

(۳) تاریخ مطالعات دین‌های ایرانی، رویه ۱۳۷، ۲۱۷ و ۲۱۸.

(۴) رضا قلیخان هدایت در «انجمن آرا» آورده است: زردشت بزرگ و زروان بزرگ و زرهون در فرهنگ و برهان آمده که زردشت به معنی آفریده اول و ... عقل فلک عطارد و نور مجرد و ... رب النوع انسان و راستگوی و نوریزدان آمده — برگرفته از: مزدیسنا و ادب پارسی، جلد ۲، رویه ۳۵۹.

(۵) دبستان مذاهب، رویه ۷۳.

(۶) تاریخ مطالعات دین‌های ایرانی، رویه ۲۱۹.

سخن گفتن زرتشت از میان فروزه‌های کوه آتشین را برابری دهید با داستان موسای کوه طور. (طور یا تور از ریشه آتور به معنی آتش است).

(۷) بنگرید به: گفتارهای ۳۷ و ۳۹.

(۸) مکاشفه یوحنا، فصل ۲، آیه ۱۸ و ۲۷ و ۲۸.

(۹) پیشین، فصل ۲۲، آیه ۱۶.

(۱۰) این سه چراغ همبسته است با سه آتش مقدس. به روایت زادسپرم:

مردمان با گاو سریشوگ به کشورها همی رفتند. در نیمه راه بر اثر باد سخت، آتشیپایه که آتش در آن بود و بر پشت گاو در یک جای قرار داده شده بود، به دریا افتاد و به جای آن یک آتش بزرگ که پیدا بود، به سه بخش شد و بر سه آتشیپایه نشانده شدند و آنها خود سه فره بودند که جایشان بر «آذر فرنیخ»، «آذر برزین مهر» است — گزیده های زاد سپرم، رویه ۱۷.

(۱۱) آیا سوشیانس شش چشم، نمایه دیگری از اژی دهاک سه سر شش چشم نیست؟! چشم نیست؟! (۱۲) بنگرید به: گفتار ۱۲.

در اسپانیا به یاد ایزد مهر، مسابقات و نمایش های گاوبازی هنوز رواج دارد. (۱۳) در اینجا گفته «یونگ» درخور نگرش است که می گوید: به نظر می رسد که در پیرامون ظهور منجی، امور وحشتناک غیر منصفانه ای وجود داشته باشد و به راستی که آدمی باید او را یک اهریمن مثبت بینگارد — با یونگ و هسه، رویه ۱۸۸.

کوروش: مسیح خداوند

همه در تقدیس و تسبیح آقایی بودند که مرده‌ها
را زنده کرد و مردم را از فنا و فلاکت نجات داد.
(اعلامیه کاهنان بابل درباره کوروش بزرگ)

با وجود تحریف بسیار در انجیل‌ها برای زدودن آثار مغان، جای
پای ایرانیان در انجیل «متی» دیده می‌شود: «عیسا در ایام زمامداری
هیروдіس پادشاه در بیت لحم یهودیه تولد یافت. پس از تولد او،
مجوسیانی از مشرق زمین به اورشلیم آمده پرسیدند: - پادشاه نوزاد
یهودیان کجاست؟ ما طلوع ستاره‌ او را دیده و برای پرستش او آمده ایم -.
وقتی هیروдіس پادشاه این را شنید بسیار مضطرب شد و تمام مردم
اورشلیم نیز در اضطراب فرو رفتند... آنگاه هیروдіس از مجوسیان
خواست بطور محرمانه با او ملاقات کنند و به این ترتیب از وقت دقیق
ظهور ستاره آگاه شد. و بعد از آن، آنها را به بیت لحم فرستاده گفت: -
بروید و با دقت به دنبال آن کودک بگردید و همینکه او را یافتید به من
خبر دهید تا من هم بیایم و او را پرستش نمایم - . آنان بنا به فرمان پادشاه
حرکت کردند و ستاره‌ای که طلوعش را دیده بودند، پیشاپیش آنان
می‌رفت تا در بالای مکانی که کودک در آن بود، توقف کرد. وقتی ستاره
را دیدند، بی نهایت خوشحال شدند. پس به آن خانه وارد شدند و کودک
را با مادرش - مریم - دیده و بروی درافتاده او را پرستش کردند. آنگاه

صندوق‌های خود را باز کردند و هدایایی شامل طلا و کندر و مر، به او تقدیم نمودند. چون در عالم خواب به آنان اخطار شد که به نزد هیرودیس بازنگردند، از راهی دیگر به وطن خود برگشتند»^۱.

از «مسعودی» روایتی در دست است که نشان می‌دهد چگونه در انجیل‌های کنونی دستکاری‌هایی شده و زمان عیسای مریم جابجا گردیده است. همچنین نشان می‌دهد که پس از زدودن سیمای کورش به عنوان مسیح، اینگونه وانمود شده که عیسای مریم، در زمان کورش پدیدار گشته است:

«کورش شاه، به هنگام تولد مسیح، سه کس را فرستاد. به یکی کندر، و به دیگری مرو، سومی را یک کیسه خاک طلا داد و گفت به وسیله ستاره‌ای که اوصاف آن را گفته بود، راه جویند. آنها برفتند و در شام به نزد حضرت مسیح و مادر او مریم رسیدند. نصاری درباره حکایت این سه نفر مبالغه می‌کنند و این خبر در انجیل هست که کورش پادشاه، ستاره را که هنگام مولود عیسا مسیح طالع شده بود، دیده بود و چون اینان راه می‌رفتند، ستاره راه می‌رفت و چون توقف می‌کردند، توقف می‌کرد و ما تفصیل این قصه را با آنچه مجوس و نصاری درباره آن گفته‌اند و قضیه نان‌هایی که مریم به آن سه نفر داد و فرستادگان در فارس آن را زیر سنگی نهادند که به زمین فرو رفت^۲ و به جستجوی آن، زمین را تا روی آب بشکافتند و آن را بیافتند که چون دو شعله آتش، روی زمین فروزان بود و مطالب دیگری که در این باب گفته‌اند، در کتاب اخبارالزمان آورده‌ایم»^۳.

داستان یادشده در میان روایات رومانیایی نیز به چشم می‌خورد! به فشرده داستان می‌نگریم:

«از خبر تولد مسیح نخستین بار در معبد ایری واقع در ایران مطلع شدند. یکی از روزها که شاهنشاه کورش وارد معبد شده بود، ناگهان سقف شکافته شد و ستاره‌ای زرین نمایان شد که می‌گفت: - مرا

خورشید بزرگ فرستاده است -. شاهنشاه به توصیه بزرگان، سه مجوس را با نام‌ها و هدایای زیر، روانه کرد:

المَلِیح، طلا هدیه می‌برد؛ الیسور، حامل کندر بود؛ انیاو، مُر داشت. مجوسان به راهنمایی ستاره به راه افتادند تا آنکه به اورشلیم رسیدند. در آنجا هیرودیس یهوده کوشید تا آنان را از راه منحرف کند؛ با این همه، مجوسان به بیت‌لحم رسیدند و عیسا و مریم مقدس را نماز بردند و سپس شرح تمام وقایع و اخبار را بر لوحی زرین نوشتند و برای کورش شاهنشاه فرستادند»^۴.

در آیین‌های یهود و مسیح، این باور به چشم می‌خورد که در فرجام جهان، مسیح بازخواهد گشت و دنیا را از پلیدی‌ها خواهد زدود. یهودیان، عیسا ناصری را مسیح خود نمی‌دانند^۵. در تورات آمده است:

«خداوند به مسیح خویش، یعنی به کوروش - که دست راست او را گرفتم تا به حضور وی، امت‌ها را مغلوب سازم و کمرهای پادشاهان را بگشایم؛ تا درها را به حضور وی مفتوح نمایم و دروازه‌ها دیگر بسته نشود - چنین می‌گوید که من پیش روی تو خواهم خرامید و جایهای ناهموار را هموار خواهم ساخت. و درهای برنجین را شکسته، پشت بندهای آهنین را خواهم برید. و گنج‌های ظلمت و خزاین را به تو خواهم بخشید^۶ تا بدانی که من یهوه که تو را به اسمت خوانده‌ام، خدای اسرائیل^۷ می‌باشم»^۸.

با نگرش به آیات خداوند در تورات، می‌توان کوروش را در ردیف پیامبران بزرگ به شمار آورد و بویژه اهمیت این «شاه-پیامبر» دادگر و رهاننده از فرنام‌هایش: مسیح، شبان خداوند، عقاب شرق، دریافته می‌شود^۹. افزون بر کوروش، دیگر شهریاران هخامنشی نیز در کتاب مقدس، از جایگاه والایی برخوردار هستند و یادواره این منجیان، به گونه‌ای استعاری در مکاشفه یوحنا به جای مانده است: در فرجام جهان، رود فرات خشک خواهد شد «تا راه برای آمدن شاهان مشرق زمین، باز

باشد»^{۱۰}.

اگر ایزد مهر را نماد استوره‌ای مسیح موعود بدانیم، کوروش (که در قرآن با نام ذوالقرنین یاد شده) نماد تاریخی آن خواهد بود.^{۱۱} نام کوروش، به معنای تابان و درخشان، و ریشه نام مسیح Christ در زبان‌های لاتین می‌باشد. در تورات نیز از کورش بزرگ با عنوان «نور امت‌ها» یاد شده است.^{۱۲}

یادداشت‌های گفتار پنجاه و چهارم

(۱) انجیل متی، فصل ۲، آیه ۱ تا ۱۳.

به نوشته «ابودلف»: هرمز پادشاه ایران خبر یافت نوزاد پسر مقدسی در قریه‌ای به نام بیت‌الحم در بیت‌المقدس به دنیا می‌آید و قربانی او عطر و روغن زیتون و کندر است. وی یکی از کسان مورد اعتماد خود را با مال فراوان به آنجا فرستاد و به او دستور داد از بیت‌المقدس یک هزار قطار روغن زیتون با مقدار زیادی کندر همراه خود ببرد و به او گفت چون به بیت‌المقدس رسید درباره نوزاد پرسش کند و چنانچه از او خبر یافت هدیه را به مادرش تقدیم نماید و به او مرده دهد که فرزندش شخصی شریف و نیکوکار و دارای مقامی ارجمند خواهد شد؛ و از وی بخواهد که برای او و کشورش دعا کند. فرستاده پادشاه فرمان او را اجرا نمود و نزد مریم رفت و آنچه همراه برده بود به او تقدیم کرد و از خجستگی فرزندش او را آگاه ساخت و چون خواست از خدمتش باز گردد، مریم کیسه‌ای پر از خاک به او داد و گفت: «به شهریار خود بگو این خاک، ساختمانی را دربردارد». او کیسه را گرفت و رفت. چون به مکان «شیز» که در آن زمان بیابانی بایر بود رسید، در گذشت. او پیش از مردن کیسه خاک را در آنجا، در زمین پنهان کرد. پارسیان معتقدند وقتی خبر به پادشاه رسید، کسی را خواست و به او گفت: «به مکانی که دوست ما مرده است برو و در جایی که کیسه خاک مدفون است آتشکده‌ای بساز». آن مرد گفت: «آن مکان را چگونه بشناسم؟» شاه گفت: «چون بدانجا روی، محل

آن بر تو پوشیده نخواهد ماند». وی به آنجا رسید و سرگردان شد و نمی دانست چه بکند. چون شب شد و تاریکی آنجا را فراگرفت، روشنایی بزرگی در آن نزدیکی مشاهده نمود. آنگاه دانست که آنجا همان محل مورد نظر است. پس بدان سو رفت و به دور روشنایی خطی کشید و خوابید. چون صبح شد دستور داد در میان آن خط آتشکده‌ای برپا کنند.

(۲) برابری دهید با این بخش از مکاشفه یوحنا: به کسی که پیروز شود، نان مرموز الهی خواهم داد و نیز به او سنگ سفیدی می‌دهم و بر آن سنگ، نام تازه‌ای نوشته خواهد بود که هیچ کس معنی آن را نخواهد فهمید مگر کسی که آن را می‌گیرد - فصل ۲، آیه ۱۷.

(۳) مروج الذهب، رویه ۶۰۶.

(۴) یافته‌های ایرانشناسی در رومانی؛ افسانه آفرودیتیان.

شکافته شدن سقف و پیدایی ستاره‌ای زرین همانندی شگفت‌انگیزی با روایت «و جر کرد دینی» دارد: «زرتشت نشسته بر تخت زرین، از آسمان بر خانه گشتاسب شاه فرود آمد و سقف خانه شکافت. زرتشت از تخت به زیر آمد و در پیشگاه گشتاسب نشست. سه چیز با خود داشت: دفتر اوستا، آتش برزین مهر، درخت سرو. زرتشت گفت: آفریدگار مرا به پیامبری بر تو فرستاده است». چیستان سه سویه زرتشت - کوروش - مسیح به یاری کدامین کلید گشوده خواهد شد؟

(۵) در شاهنامه آمده است:

همی گفت پیغمبری کش جهود	کُشد، دین او را نشاید ستود
مسیح فریبنده خود کشته شد	چو از دین یزدان سرش گشته شد
اگر فر یزدان برو نافتی	جهودی برو دست کی یافتی

در یکی از نوشته‌های مانوی بازیافته در ترکستان، نکته نوی آمده و آن اینست که در مقابل میترای راستین، میترایی دروغین تصور شده که سوار بر گاو است و خود را پسر حقیقی خدا معرفی می‌کند و به مردمان فرمان می‌دهد تا او را پرستند. (۶) گنج‌های ظلمت و خزاین مخفی، بن مایه‌ای شد برای اسکندرنامه‌ها.

برای نمونه بنگرید به: شاهنامه؛ رفتن اسکندر در تاریکی به جستن آب حیات، لشگر کشیدن اسکندر به سوی بابل و یافتن گنج کیخسرو را.

(۷) دور نیست که اسرائیل در اصل آسورائیل یا «خدا اهورا» بوده باشد. نیل یا ال به معنی خداست و ریشه اوستایی دارد.

(۸) تورات، کتاب اشعیای نبی، باب ۴۵، آیه ۱ تا ۴.

(۹) درباره کورش می گوید که او شبان من است و همه شادمانی های مرا به جای خواهد آورد — اشعیای نبی، باب ۴۴، آیه ۲۸.

عقاب شرق و مرد همخواست خویش را از جای دور فرا می خوانم — اشعیای نبی، باب ۴۶، آیه ۱۱.

(۱۰) انجیل، مکاشفه یوحنا، فصل ۱۶، آیه ۱۲.

(۱۱) مولانا «ابوالکلام آزاد» می نویسد: آنچه در قرآن درباره ذوالقرنین آمده است، می بینیم با وقایع حیات کورش مطابقت تام دارد. وقتی که توفیق مشاهده آثار ایران باستان دست داد و به مطالعه تألیفات محققین تازه درباره این آثار دست یافتم، اندک شک و شبهه ای هم که بود از میان رفت و حتم و یقین کردم که مقصود از ذوالقرنین کسی نیست مگر شخص کورش و هیچ احتیاجی نیست که ذوالقرنین را در شخص دیگری غیر از کورش بجویم. دلیل و قرینه مهمی که مرا مؤید شد، همانا مجسمه کورش بود. این مجسمه مسلماً ثابت می کند که تصور ذوالقرنین فقط درباره کورش در عامه پیدا شده و ازین خیال مجسمه ساز نیز پیکر او را با دو شاخ ساخته است — کورش کبیر یا ذوالقرنین، رویه ۱۹۵ تا ۱۹۸.

• (۱۲) من که یهوه هستم تو را به عدالت خوانده ام و دست تو را گرفته، تو را نگاه خواهم داشت و تو را عهد قوم و نور امت ها خواهم گردانید؛ تا چشمان کوران را بگشایی و اسیران را از زندان و نشینندگان در ظلمت را از محبس بیرون آوری — کتاب اشعیای نبی، باب ۴۲، آیه ۶ و ۷.

پارسیانه

- ۱- آرداک مانوکیان: آب در مراسم مذهبی — ترجمه: جانی زرگریان، ۱۳۶۲.
- ۲- یولی بایر: آفریقا، افسانه‌های آفرینش — ترجمه: ژ. آ. صدیقی، انتشارات عطایی، ۱۳۵۴.
- ۳- ابراهیم پورداوود: آناهیتا — به کوشش: مرتضی گرجی، انتشارات امیرکبیر، ۱۳۴۳.
- ۴- هاشم رضی: آیین مهر (میترا یسم) — انتشارات فروهر، ۱۳۵۹.
- ۵- جهانگیر کوورجی کویاجی: آیین‌ها و افسانه‌های ایران و چین باستان — ترجمه: جلیل دوستخواه، انتشارات کتابهای جیبی، ۱۳۶۲.
- ۶- میرجلال‌الدین کزازی: از گونه‌ای دیگر (جستارهایی در فرهنگ و ادب ایران) — نشر مرکز، ۱۳۶۸.
- ۷- منصور رستگار فسایی: ازدها در اساتیر ایران — انتشارات دانشگاه شیراز، ۱۳۶۵.
- ۸- ساموئل هنری هوک: اساتیر خاورمیانه — ترجمه: علی‌اصغر بهرامی + فرنگیس مزداپور، انتشارات روشنگران.
- ۹- راجر لنسلین گرین: اساتیر یونان — ترجمه: عباس آقاجانی، انتشارات سروش، ۱۳۶۶.

- ۱۰- آندرو توماس: اسرار آنلانتید یا گنج ابوالهول - ترجمه: ابراهیم الفت حسابی، بنگاه ترجمه و نشر کتاب، ۱۳۵۳.
- ۱۱- رنه آلو: اسرار انجمن‌های محرمانه - ترجمه: ناصر موفقیان، انتشارات شباویز، ۱۳۶۸.
- ۱۲- انجیل شریف - انتشارات انجمن کتاب مقدس ایران، ۱۹۸۶ (۱۳۶۵).
- ۱۳- اوپانیشاد - ترجمه: محمد داراشکوه، به کوشش: تاراچند + محمدرضا جلالی نایینی، انتشارات علمی، ۲ جلد.
- ۱۴- آوستا (نامه مینوی زرتشت) - نگارش: جلیل دوستخواه، انتشارات مروارید، ۱۳۶۴.
- ۱۵- ایلام (دین، هنر و فرهنگ) - ترجمه و تلخیص: رقیه بهزادی، ماهنامه چیستا، اسفند ۱۳۶۸ و فروردین ۱۳۶۹.
- ۱۶- هومر: ایلیاد - ترجمه: سعید نفیسی، بنگاه ترجمه و نشر کتاب، ۱۳۴۹.
- ۱۷- محمدعلی سجادی: بررسی واژه‌های کریشه، کرفشت، کروش و کرشاسپ در متون زرتشتی - ماهنامه فروهر، مهر و آبان ۱۳۶۸.
- ۱۸- فرنَبغ دادگی: بُندَه‌ش - ترجمه: مهرداد بهار، انتشارات توس، ۱۳۶۹.
- ۱۹- بهمن سرکاراتی: بنیاد اساتیری حماسه ملی ایران - شاهنامه‌شناسی ۱، انتشارات بنیاد شاهنامه فردوسی، ۱۳۵۷.
- ۲۰- ولادیمیر مزنتسف: پدیده‌های شگفت‌انگیز در آسمان و زمین - ترجمه: عبدالکریم قریب، انتشارات هدهد، ۱۳۶۰.
- ۲۱- مهرداد بهار: پژوهشی در اساتیر ایران - پاره نخست، انتشارات توس، ۱۳۶۲.
- ۲۲- اریک فون دنیکن: پیام آور گذشته‌ها - ترجمه: م. جواد، انتشارات بیگوند.
- ۲۳- هاشم رضی: تاریخ مطالعات دین‌های ایرانی - انتشارات فروهر، ۱۳۶۶.
- ۲۴- احمد بن ابی یعقوب: تاریخ یعقوبی - ترجمه: محمد ابراهیم آیتی، بنگاه

- ترجمه و نشر کتاب، ۱۳۴۷.
- ۲۵- ذبیح بهروز: تقویم و تاریخ در ایران - انتشارات ایران کوده، ۱۳۳۱.
- ۲۶- تورات (کتاب مقدس) - انتشارات انجمن کتاب مقدس ایران.
- ۲۷- پرویز اذکایی: تیر مادی - ماهنامه چیستا، تیر ۱۳۶۵.
- ۲۸- حسین شهیدی: چهارسو (نگرشی کوتاه بر تاریخ و جغرافیای تاریخی) - انتشارات امیرکبیر، ۱۳۶۵.
- ۲۹- داستان جم - ترجمه: محمد مقدم، انتشارات فروهر، ۱۳۶۳.
- ۳۰- جابر عناصری: داستان ضحاک ماردوش در طومار نقالان پرخروش - ماهنامه چیستا، آذر ۱۳۶۶.
- ۳۱- ۱. و. دوفور: داستان‌های تاهیتی - ترجمه: اردشیر نیکپور، بنگاه ترجمه و نشر کتاب، ۱۳۵۲.
- ۳۲- فلیسین شاله: داستان‌های ژاپنی - ترجمه: اردشیر نیکپور، بنگاه ترجمه و نشر کتاب، ۱۳۵۲.
- ۳۳- مارگریت دی‌ون: داستان‌های مصر باستان - ترجمه اردشیر نیکپور، بنگاه ترجمه و نشر کتاب، ۲ جلد، ۱۳۵۱.
- ۳۴- آلان بوشه: داستان‌های وایکینگ‌ها - ترجمه: اردشیر نیکپور، بنگاه ترجمه و نشر کتاب، ۱۳۵۲.
- ۳۵- کیخسرو اسفندیار: دبستان مذاهب - به کوشش: رحیم رضازاده‌ملک، انتشارات طهری، ۲ جلد، ۱۳۶۲.
- ۳۶- آندرو توماس: در کرانه جهان‌های بی پایان - ترجمه: جهانگیر بهارمست، انتشارات عطار.
- ۳۷- رشید کیخسروی: دوران بی خبری (کردستان و نیاکان باستانی کردان) - انتشارات آفرینش، ۱۳۶۹.
- ۳۸- دوره آثار افلاتون - ترجمه محمد حسن لطفی، انتشارات خوارزمی، ۴ جلد، ۱۳۶۷.
- ۳۹- عبدالرحمن عمادی: دیار شهریاران (ریشه‌شناسی برخی نام‌های

جغرافیایی خوزستان) - بخش دوم، به کوشش: احمد اقتداری، انتشارات انجمن آثار ملی.

۴۰- هنریک ساموئل نیبرگ: دین‌های ایران باستان - ترجمه: سیف‌الدین نجم آبادی، انتشارات مرکز ایرانی مطالعه فرهنگ‌ها، ۱۳۵۹.

۴۱- دیوان مسعود سعد سلمان

۴۲- روایت پهلوی (متنی به زبان فارسی میانه) - ترجمه: مهشید میرفخرایی، موسسه مطالعات و تحقیقات فرهنگی، ۱۳۶۷.

۴۳- ایزاک آسموف: رهبر علم - ترجمه: احمد بیرشک، انتشارات خوارزمی، ۱۳۶۱.

۴۴- م. لوفلر دلاشو: زبان رمزی افسانه‌ها - ترجمه: جلال ستاری، انتشارات توس، ۱۳۶۴.

۴۵- م. لوفلر دلاشو: زبان رمزی قصه‌های پریوار - ترجمه: جلال ستاری، انتشارات توس، ۱۳۶۶.

۴۶- هاشم رضی: زروان در قلمرو دین و اساتیر - انتشارات فروهر، ۱۳۵۹.

۴۷- فریدون جنیدی: زندگی و مهاجرت نژاد آریا بر اساس روایات ایرانی - انتشارات بنیاد نیشابور، ۱۳۵۸.

۴۸- زند و هومن یسن (+ یادگار جاماسپ + زراتشت‌نامه) - ترجمه: صادق هدایت، انتشارات امیرکبیر.

۴۹- سفرنامه ابن فضلان - ترجمه: ابوالفضل طباطبایی، انتشارات شرق، ۲۵۳۵ (۱۳۵۵).

۵۰- شهرام هدایتی: سوورا و اشترا در داستان جم وندیداد - انتشارات انجمن فرهنگ ایران باستان، ۱۳۴۹.

۵۱- شاهنامه فردوسی.

۵۲- صادق کیا: شاهنامه و مازندران - ۲۵۳۷ (۱۳۵۷).

۵۳- احمد تفضلی: شعری مانوی در توصیف پادشاه تاریکی - کتاب

- سخن، انتشارات علمی، ۱۳۶۸.
- ۵۴- آکادمیسین آمارتسومیان: شناخت منظومه شمسی — ترجمه: نورالدین فرهیخته، انتشارات پویش، ۱۳۶۰.
- ۵۵- محمدرسلول فرهنگخواه: شیطان در ادبیات و ادیان — انتشارات عطایی، ۲۵۳۵ (۱۳۵۵).
- ۵۶- اریک ون دانیکن: طلای خدایان — ترجمه: داریوش شاهین، انتشارات جاویدان، ۱۳۶۲.
- ۵۷- علمای اسلام — به کوشش: پرویز اذکایی، ماهنامه چیستا، آذر ۱۳۶۹.
- ۵۸- ابوالفضل مصفی: فرهنگ اصطلاحات نجومی (همراه با واژه‌های کیهانی در شعر فارسی) — انتشارات دانشکده ادبیات و علوم انسانی تبریز، ۱۳۵۷.
- ۵۹- سیروس شمیسا: فرهنگ تلمیحات — انتشارات فردوس، ۱۳۶۶.
- ۶۰- بهرام فره‌وشی: فرهنگ زبان پهلوی — انتشارات دانشگاه تهران، ۱۳۵۸.
- ۶۱- هاشم رضی: فرهنگ نام‌های اوستا — ۳ جلد، انتشارات فروهر، ۱۳۴۶.
- ۶۲- مهرداد مهرین: فلسفه شرق — انتشارات عطایی، ۱۳۶۱.
- ۶۳- ابوبکر عتیق نیشابوری (سورآبادی): قصص قرآن مجید — به کوشش: یحیا مهدوی، انتشارات خوارزمی، ۱۳۶۵.
- ۶۴- ابوالکلام آزاد: کوروش کبیر (ذوالقرنین) — ترجمه: محمدابراهیم باستانی پاریزی، انتشارات کورش، ۱۳۶۹.
- ۶۵- آرتور کریستن سن: کیانیان — ترجمه: ذبیح‌الله صفا، انتشارات علمی و فرهنگی، ۱۳۶۸.
- ۶۶- گزیده ریگ ودا — ترجمه: محمدرضا جلالی نایینی، نشر نقره، ۱۳۶۷.
- ۶۷- زادسپرم: گزیده‌های زادسپرم — ترجمه: محمدتقی راشد محصل، موسسه مطالعات و تحقیقات فرهنگی، ۱۳۶۶.

- ۶۸- مثنوی معنوی جلال‌الدین بلخی
- ۶۹- ابوالحسن علی بن حسین مسعودی: مروج الذهب و معادن الجواهر – ترجمه: ابوالقاسم پاینده، بنگاه ترجمه و نشر کتاب، ۲ جلد، ۲۵۳۶ (۱۳۵۶).
- ۷۰- محمد معین: مزدیسنا و ادب پارسی – جلد دوم، انتشارات دانشگاه تهران، ۱۳۶۳.
- ۷۱- محمد معین: مجموعه مقالات – جلد دوم، به کوشش مهدخت معین، انتشارات معین، ۱۳۶۷.
- ۷۲- معماهای قدیم تاریخ و فرضیات جدید – ترجمه و تنظیم: کاظم انصاری، کتاب کیهان هفته، شماره ۷۹ و ۸۰، خرداد و تیر ۱۳۴۲.
- ۷۳- میرچا الیاده: مقدمه بر فلسفه‌ای از تاریخ (استوره بازگشت جاودانه) – ترجمه: بهمن سرکاراتی، انتشارات نیما، ۱۳۶۵.
- ۷۴- مینوی خرد – ترجمه: احمد تفضلی، انتشارات توس، ۱۳۶۴.
- ۷۵- کامیل فلاماریون: نجوم به زبان ساده – ترجمه: م.ا. تهرانی، بنگاه ترجمه و نشر کتاب، ۱۳۴۹.
- ۷۶- آرتور کریستن سن: نخستین انسان و نخستین شهریار در تاریخ افسانه‌ای ایران – ترجمه: احمد تفضلی + ژاله آموزگار، نشر نو، جلد یکم ۱۳۶۳، جلد دوم ۱۳۶۸.
- ۷۷- محمد علی سجادیه: نیاکان سومری ما – انتشارات بنیاد نیشابور، ۱۳۶۵.
- ۷۸- امانوئل ولیکوفسکی: و جهان واژگون شد (برخورد دنیاها) – ترجمه: محمد حسین نجatian، انتشارات سیمرغ، ۱۳۶۵.
- ۷۹- هفت پیکر نظامی گنجوی.
- ۸۰- ویورل باجاکو: یافته‌های ایران‌شناسی در رومانی – نشر تاریخ ایران، ۱۳۷۰.
- ۸۱- یشت‌ها – ۲ جلد، ترجمه: ابراهیم پورداوود، انتشارات دانشگاه تهران، ۲۵۳۶ (۱۳۵۶).

همه شهاب‌ها لرزیدند
و اختران به گردش درآمدند
و هر سیاره‌ای مدار خود را کج کرد
زمین لرزید
و آسمان‌های بلند به بالا پرتاب شدند
بود جنگ و لرزه به همه آسمان‌ها
(از سروده‌های مانی)



کتابخانه رستار

@ArtLibrary

بها: ۲۰۰۰۰ ریال